احوال و آثار

محمد بن جریر طبری

تألیف

علی اکبر شهابی



انتشارات اساطیر

۲۳/۴



انتشارات اساطیر

احوال و آثار محمد بن جریر طبری

تألیف دکتر علی‌اکبر شهابی

چاپ اول: ۱۳۴۵

چاپ چهارم: ۱۳۷۵

چاپ: دیبا

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

ناشر: اساطیر: میدان فردوسی، اول ایرانشهر ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳ – ۸۸۳۶۱۹۹ فاکس: ۸۸۲۴۲۵۰

فهرست موضوعات

موضوع	صفحه

فهرست مآخذ و منابع

۱- مروج الذهب ومعادن الجوهر تألیف مسعودی - چاپ پاریس .

۲- ارشادالاریب الی معرفةالادیب معروف به معجم‌الادبا . مؤلف : یاقوت حموی- چاپ مصر جلد ششم .

۳- انساب سمعانی - خطی - کتابخانهٔ مجلس شورای ملی .

٤- وفیات الاعیان - مؤلف ابن خلکان - جلد سوم - چاپ ایران .

٥- تاریخ تمدن اسلامی - جزء سوم - مؤلف جرجی زیدان - چاپ مصر .

٦- کامل التواریخ ابن اثیر- جلد اول - چاپ مصر .

۷- مقدمهٔ جزء اول تفسیرطبری . چاپ مصر .

۸ - تاریخ طبری . چاپ اروپا بوسیله‌مستشرق‌معروف د . خویه . G.D.Goej

۹- « « « مصر

۱۰- تفسیرطبری « «

۱۱- مراصدالاطلاع - مؤلف یا قوت حموی - چاپ ایران .

۱۲- قاموس الاعلام چاپ مصر .

۱۳- دائرة المعارف بطرس بستانی چاپ مصر .

۱٤- المکتبةالازهریه . « «

۱٥- روضات الجنات چارسوئی چاپ ایران .

۱٦- کشف‌الظنون حاجی خلیفه - چاپ ترکیه .

۱۷- سبك شناسی بهار چاپ ایران .

۱۸- اختلاف الفقهاء طبری چاپ لیدن .

۱۹- الفهرست ابن‌الندیم - چاپ مصر .

۲۰- تقریرات اصول آقای شهابی چاپ ایران .

۲۱- Les Penseurs de l' islam Par : Barron Carra de Vaux.

۲۲- Encyclopedie de l' islam

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

دیباچه

بسیاری ازمردمان تاریخ را همچون داستان وافسانه وشرح احوال و تراجم دانشمندان وبزرگان را مانند سرگذشت و قصه می‌انگارند و جز سرگرمی آنی و حظ ولذت موقتی فایدهٔ دیگربران مترتب نمیدانند. تا اندازه‌ای‌هم این عقیده نسبت به بیشترتواریخ وتراجم احوال درست است زیرا نویسندگان تواریخ و تذکره‌های مذکورچون خود بخوبی‌پی بحقیقت تاریخ وفلسفهٔآن نبرده‌اند؛ ازینرو درنگارش قضایا وحوادث تاریخی و بیان شرح احوال بزرگان و دانشمندان نتوانسته‌اند نتایج ونمره‌هائی راکه بایدازمجموعهٔ حوادث تاریخی‌ویا سرگذشت زندگانی آنان بیرون آورند، در کتاب خود بیاورند. درنتیجه اغلب کتب تاریخ و تذکره دارای مطالب خشك و کم فایده و یا مانند افسانه و قصه شده و ارزش حقیقی خود را از دست داده است.

این نقیصه و نارسائی ناشی از خود تاریخ و «تاریخ ادبیات» و تراجم احوال وشرح زندگانی بزرگان و دانشمندان ـ که قسمت سودمندتر و فصل شیرین‌تر و برمعنی‌ترتاریخ است ـ نمیباشدبلکه نقیصهٔ مذکورنتیجهٔنارسائی اندیشهٔنویسندگان تاریخ و ناتمامی کتب آنان است و گرنه بیشك ـ چنانکه گفته‌اند ـ تاریخ آئینهٔ عبرت است و چنانکه نویسندهٔ این اوراق معتقد است: تاریخ ادبیات وشرح احوال و زندگانی بزرگان و دانشمندان ونوابغ گذشته راهنمای سعادت و سرمشق زندگانی علمی وعملی آیندگان است.

میگوئیم تاریخ آئینهٔ عبرت است زیرا تاریخ آئینه ایست صافی و شفاف و حقایق‌نما که نیکیها وزشتیهای مردمان پیشین درآن نمایان است. ترقی و انحطاط

ملل وامم گذشته در آن هویدا وعدالت و ستمکاری پادشاهان ، امرا و فرمانروایان گذشته درآن آشکار وروشن است . علل واسباب هریك ازامورمذکوره نیز برمرد هوشیار و خردمند از زوایا وخلال حوادث و قضایای تاریخی کاملا پدیدار و راه وصول بخوشبختی وکامیابی وطریق اجتناب ازشرو بدی برویآشکارمیشود .

حوادث واموری که پیوسته ومسلسل از آغاز پیدایش جهان تافرجام آن از کارخانهٔ عظیم این چرخ گردنده سرمیزند، متشابه ومانند یکدیگرهستند ودرحقیقت اموجاری جهان جزمکررات چیز دیگری نیست و ازینرو در اصطلاح فارسی برای تعبیر ازین حقیقت بهترین تعبیر یعنی کلمهٔ (چرخ دوار) استعاره شده است(۱)

بنابرین مرد خردمند وفرزانه میتواند از مطالعه کتب تاریخ و بدست آوردن علل و اسباب حوادث و قضایای تاریخی راه و روش زندگی خود را منظم کند و خوشبختی وکامیابی را بدست آورد چه آنکه زندگی خصوصی وی مشابه و مانند زندگانی هزاران تن ازمردمانی است که خودآنان صد ویا هزاران سال است که از میان رفته واعمال و رفتار و وضع و روش زندگی وعلل سعادت و شقاوت آنان در صفحات تاریخ ضبط شده وبرای عبرت آیندگان بیادگار مانده است . همچنین ملل وامم حاضر میتوانند از مطالعه تاریخ ملل و اقوام گذشته بموجبات ترقی و انحطاط آنان کاملاً پی ببرند . چنانکه فی المثل در صفحات تاریخ ملل باستان خواننده گاهی ازجهانگشائی و جهانداری پادشاهان و ترقیات علمی و اقتصادی و آسایش مردمان ایران وروم قدیم دچاراعجاب وشگفتی میشود وزمانی از شکستهای پی درپی و از دست دادن قطعات کشور وشیوع فقروجهالت و هرج و مرج درمیان مردمان همان

---

۱ - مسعودی درمقدمه کتاب مروج الذهب دربیان فواید تاریخ مینویسد :

« ... وازجملهٔ فواید تاریخ آنست که برای انسان ازخواندن کتب تاریخ تجارب بسیار وآشنائی بحوادث ونتایج آنها پیدا میشود زیرا در جهان هیچ امری واقع نمیشود مگر عین آن یا نظیرآن درگذشته بوقوع پیوسته است بنابرین از مطالعهٔ قضایای تاریخی برخرد آنان افزوده میشود وشایستهٔآن میگردد که تجاربش مورد استفادهٔ دیگران قرارگیرد... »

نقل بترجمه ازکتاب مروج الذهب ومعادن الجوهر . چاپ پاریس

کشورها دستخوش انحطاط و تأثر میگردد. آیا آن‌همه پیشرفت وترقی درچندین قرن وباز آن همه انحطاط و بدبختی درقرون دیگردریك کشور و درمیان یك گروه از افراد بشر فقط نتیجه تصادف و اتفاق بوده است؛ قطعاً مرد خردمند و آگاه باین سئوال جواب منفی میدهد وهیچ عاقلی امور این جهان وتعالی وانحطاط افرادوملل را ناشی ازبخت واتفاق نمیداند وبرای هرمعلول و اثری علت و مؤثر آن را جویا میشود. چنانکه مثلاً علل و اسباب ترقی و تعالی ایران و روم قدیم که مورد مثال بودند دریك زمان و انحطاط وعقب‌افتادگی آن دو کشور در زمان دیگر کاملاً بر کسیکه ازروی بینش وبصیرت تاریخ قدیم آن دو کشوررا مطالعه کند روشن میشود. هنگامی که مردمان کشوری پیروی ازعقل وحقیقت کنند وکار کردن ودرست‌بودن وراست گفتن شعار آنان باشدوپادشاهان وفرماندهان وبزرگان دادگستر وغمخوار مردمان باشند و مردمان نیز سنن و اصول دینی و قوانین و آداب مدنی را محترم و واجب‌الاطاعه بدانند وفرماندهان وفرمانبران همه باهم بفکر آبادی کشور وترقی امور اجتماعی باشند بیشك نتیجهٔ آن پیشرفت و تعالی در همهٔ شئون خواهد بود و هرگاه مردمان کشوری اسیر شهوات و دچار فقر علمی و اخلاقی شوند و دروغ و رشوه‌خواری ونادرستی وخیانتکاری وجاسوسی در میان آنان رواج یابد و عدالت اجتماعی ورعایت قوانین مذهبی ومدنی از میان برود قطعاً آن ملت دچار انحطاط وشکست میشود واگرعلل‌مزبوروقوت ودوام گیرد ممکن‌است آن ملت بکلی منقرض گردد ووجودش ازصحیفهٔ روزگارمحوشود. چنانکه اغلب ملل و امم که منقرض شده‌اند مقدمات و موجبات انقراض؛ شیوع فساد وبی‌دینی درمیان آنان بوده است.

منتسکیو(۱) در کتاب «علل عظمت و انحطاط روم قدیم» دربن موضوع بسط سخن داده وبزرگترین عامل ضعف و انحطاط قومی را رواج فساد اخلاق در

۱- Montesquieu (۱۶۸۹ ـ ۱۷۵۵ میلادی) دانشمنداجتماعی‌بزرگ‌فرانسه و یکی ازپیشقدمان انقلاب فرانسه میباشد. کتب اجتماعی اوازقبیل: نامه‌های ایرانی، روح‌القوانین وکتاب نامبرده درمتن هنوز درنزد محققان ودانشمندان کاملا ارزش واهمیت خود را حفظ کرده است.

میان آنان دانسته است .

با ذکرمقدمه فوق روشن میشود که تعبیر « آئینهٔ عبرت » برای تاریخ تعبیری است صحیح و موافق واقع و حقیقت بشرط آنکه نویسندهٔ تاریخ در نگارش قضایا وحوادث تاریخی جنبهٔ امانت وبیطرفی را حفظ کند و خواننده بتواند حقائق را از خلال مطالب بیرون آورد ونتایج را ازمقدمات دریافت کند و آن گاه علل و اسباب خوشبختی وبدبختی ، بلندی وپستی ، غنا وفقر، علم وجهل و هزاران امثال اینها را که در مردمان گذشته می بیند بر زندگانی خود تطبیق کند تا ببهره وحظ وافر از مطالعه تاریخ برسد . یعنی ازعلل وموجبات بدی وبدبختی دوری جوید ودنبال علل واسباب خوشبختی وفیروزی وکامیابی رود تا شاهد مقصود را درآغوش گیرد .

فایده بیشتر و نفع عمومی تر ازآن قسمت تاریخ حاصل میشود که مخصوص شرح احوال و جزئیات زندگانی یك طبقه از بزرگان گذشته (دانشمند ، فلاسفه ، شعرا ، نویسندگان ، هنرمندان وغیرآنان) میباشد . زیرا دراین قسمت ازتاریخ نظر خواننده ازآغازامرمعطوف گزارش احوال وآثار وروش زندگانی علمی و عادی یك تن ازافراد نامی وبزرگ جهان است واحتیاج ندارد که علل واسباب خوشبختی وبدبختی ، پیشرفت وعقب افتادگی را ازخلال وزوایای تاریخ بیرون کشد . (چنانکه در تاریخ عمومی این احتیاج وجود دارد) .

این قسمت ازتاریخ؛ جزئی از تاریخ ادبیات است که قدمای ما آنرا تذکره وترجمهٔ احوال میناميده‌اند .

گفتیم استفادهٔ ازنتایج تاریخی دربن‌قسمت بیشترو کاملتراست زیرا اگرانسان بدقت وازروی فهم وبصیرت فصول پرمعنی وشیرین آن را بخواند ومطالب آن رادر حافظه بسپارد وبرآن شود که رفتاروروش بزرگان ودانشمندانی را که نام وشرح احوال آنان دربن فصل ازتاریخ نگارش یافته است ، سرمشق خود قرار دهد ، البته بدرجه‌ای نظیرومشابه درجات علمی و فنی آنان نایل خواهد شد . چه آنکه بعقیدهٔ نویسنده این اوراق وصول ابوعلی‌سیناها ، فارابیها ، ابوریحانها ، طبریها ، غزالیها ،

خواجه نصیرها بدان مقامات شامخهٔ علمی نه تنها در نتیجهٔ هوش و استعداد خدادادی بوده بلکه بیشتر معلول راه و روش خاصی بوده است که در زندگانی علمی خود انتخاب کرده بودند. شکی نیست که هر کس این راه وروش را در زندگانی خود انتخاب کند ودرزمان فراگرفتن دانش و هنر آسایش و تن آسائی را ازخود دور و کوشش ومراقبت در کارتحصیل را عادت خود قراردهد، کم وبیش ازنتایج سودمند آن برخوردارمیشود ومانند بزرگان علمی وهنری گذشته بمقامات عالی میرسد.

درشرح حال وزندگانی حکیم ودانشمند نامی شرق یعنی شیخ الرئیس ابوعلی سینا میخوانیم که بلندترین درجات علمی رسید و کتب گوناگون درعلوم مختلف تألیف کرد وشهرت دانش او جهانگیر شد چنانکه پس از هزار سال هنوز آثار علمی او مورد بحث وتحقیق واستفادهٔ اهل دانش میباشد. شاید درآغازامرعده‌ای چنان گمان کنند که تنها هوش واستعداد خدادادی بوعلی علت اصلی رسیدن وی بدان‌درجه‌از حکمت ودانش بوده است ولی اگرصفحهٔ دیگرازتاریخ زندگانی اورا بدقت مطالعه کنند وبه‌بینند که بوعلی در زمان کسب علوم چگونه زحمت میکشیده و شبها را تا صبح بیدار بوده وچنانکه خودش میگوید برای فهمیدن عقیدهٔ ارسطو در بارهٔ نفس کتاب اورا صدبار ازاول تا بآخرمطالعه کرده است ویابرای تحقیق فلان مسئلهٔ‌علمی چه اندازه رنج سفر کشیده وچه راههای درازی پیموده تا استاد و دانشمندی یافته است، آن وقت‌متوجه میشوند که تنها استعداد طبیعی وهوش وذوق خدادادی اورا بدان درجهٔ علمی نرسانده است بلکه چگونگی دوران تحصیل و کوشش وزحمتی که درراه فراگرفتن علوم از خود نشان داده، تأثیر فراوانی در رسیدن بدان مقام داشته است.

درشرح زندگانی عالم ومورخ وفقیه بزرگ محمدبن جریرطبری میخوانیم که شاگردانش پس ازمرگ استاد ایام زندگانی اورا ازهنگام بلوغ (۱۵ سالگی) تا زمان مرگ (در۸۶سالگی) حساب کردند وآن گاه صفحات و اوراق مصنفات و مؤلفاتش را برشمردند و بر مدت عمرش تقسیم کردند بهرروزچهارده‌ورق رسید!!

بسیار تعجب میکنیم که چگونه یك‌تن توفیق نوشتن‌این‌همه کتب ـ آن‌هم کتب علمی وتاریخی که هریك در نوع خود بی نظیر است ـ یافته است . میخوانیم که یکی از دانشمندان در حق طبری میگوید : « بر روی صفحهٔ پهناور زمین مردی دانشمندتر ازپسرجریرنشان ندارم . » (۱) بازهم شاید گمان کنیم که تنها علت پیروزی وکامیابی طبری دررسیدن بمقامات عالیه علمی هوش واستعداد خدادادی باشد ولی اگر شرح زندگانی علمی و کیفیت مسافرتهای دور ودراز او را برای فراگرفتن مسائل علمی وحتی یك خبرویك روایت بدقت مطالعه کنیم خواهیم‌فهمید که راه وروش‌تحصیلی طبری را بدان مقام رسانده است وهر کس در زندگانی تحصیلی چنان روشی‌اتخاذ کند بمقامی نظیرمقام طبری درعلم خواهد رسید .

نویسندهٔ این اوراق نیزمانند بیشتر از مردم تا مدتها برین عقیده بود که تنها علت رسیدن مردمان نامی‌وبزرگ دنیا بدرجات شامخ علمی وهنری همانا هوش و استعداد اضافی آنان‌نسبت بدیگران بوده است . ولی‌پس‌ازتحقیق ومطالعه دراحوال وزندگانی تحصیلی وعلمی دانشمندان وآگاهی‌یافتن ازچگونگی راه وروش‌آنان دردوران دانش‌اندوزی پی بردم که گمانم درین موضوع برخطا و اندیشه‌ام نادرست بوده است . زیرا با اذعان این حقیقت که تا اندازه‌ای هوش واستعداد طبیعی‌مردمان دخالت درپیشرفت‌آنان دارد معهذا باید قبول کنیم که آنچه بیشتر مؤثر است راه و روش خاصی است که مردمان در راه کسب علوم و آداب و صنایع برای خود انتخاب میکنند .

ازکسانیکه بهترین روش و اسلوب را در زندگانی خوداختیار کرده و در تمام شئون زندگی ازان پیروی مینموده است محمدبن جریر طبری است که یکی از ستارگان درخشان‌آسمان دانش وفرهنگ‌ایران ویکی ازمردان بزرگ اسلام ونوابغ روزگارشمرده میشود ، ازینرو نگارنده این سطوربران شد که رساله‌ای در احوال واخلاق وسیرت وروش تحصیلی و آثار ومؤلفات گرانبها و نفیس وی فراهم آورد

۱ـ معجم‌الادباء یاقوت حموی وانساب سمعانی نقل ازقول ابوبکرمحمدبن خزیمه

تا هم کمکی بشناساندن این دانشمندومورخ بزرگ ایرانی شود وهم کیفیت وروش تحصیلی اوبرای طلاب علوم ودانشجویان سرمشق قرار گیرد .

این رساله شامل دوبخش است که دریکی اززندگانی علمی واحوال ورفتار طبری بحث شده ودردیگری آثار ومؤلفات وی مورد تحقیق قرار گرفته است .

در نوشتن این رساله بیشترباخلاق ورفتار وروش طبری در تحصیل که مورد استفاده دانشجویان است پرداخته شده و از ذکر اختلافات ومناقشات لاطائل دربارهٔ روز وماه وسال تولد ووفات ـ که متداول برخی از نویسندگان است ـ خودداری شده است .

آنچه دربارهٔ زندگانی طبری نگارش یافته است یا مستند بگفتهٔ خودطبری وشاگرد وی ویا نقل ازمورخان ونویسندگان نزدیك بزمان اومیباشد .

امید است این رسالهٔ کوچك‌مورد استفادهٔ اهل دانش قرار گیرد واگرلغزش واشتباهی درآن دیده شود مورد عفو واغماض‌قرار گیرد . ازخداوند توفیق‌درادامه اینگونه خدمات علمی را خواهانم .

تهران شهریورماه ۱۳۱۴

تجدید نظراردیبهشت ماه ۱۳۳٤

علی‌اکبر شهابی .

بخش نخستین

زندگانی طبری

نام و نسب مولد و مدفن

سمعانی در کتاب الانساب درذیل کلمهٔ طبری کنیه و نام طبری واجدادش را بدینگونه نوشته است. ابو جعفر محمدبن جریربن یزیدبن کثیربن غالب الطبری - مؤلفان ومورخان دیگر نیزدر نام و کنیهٔ خود او ونیاکانش اختلافی نکرده‌اند طبری بکنیه و نام و نسبت هرسه مشهوراست . در کتب فارسی ومخصوصاً درترجمهٔ تاریخ طبری که بوسیلهٔ ابوعلی بلعمی ازعربی بفارسی ترجمه شده، است ازطبری به پسر جریر نیزتعبیرشده است گویند روزی کسی ازنسب اوسئوال کرد، طبری درجواب گفت : « محمدبن جریر » سائل درخواست کرد که بیش ازاین در نسب خود سخن گوید . طبری در پاسخ این شعر رؤبه را خواند .

قد رفع العجاج ذکری فادعنی باسمی إذا الانساب طالت یکفنی

(مفاد آن بفارسی آنست که : آوازهٔ نام من بلند شده است و چون شمردن نسبتها طولانی میشود کافی است که مرا بنامم بخوانی) .

ولادت طبری در آخرسال ۲۲٤ ویا اول سال ۲۲٥ هجری در آمل مازندران(۱) اتفاق افتاده‌است. ابن کامل قاضی که از شاگردان طبری بوده و قسمتی از احوال و شرح زندگانی استاد را نوشته است گوید : ازابن جریر پرسیدم که چرا این تردید درسال تولد واقع شده است ، درپاسخ گفت :

مردمان شهرما چنان عادت دارند که منشأ تواریخ خود را حوادث و اتفاقات قرار میدهند‌نه‌سنوات(عربها نیز قبل ازاسلام تاریخ ثابت نداشتند وحوادث ووقایع اتفاقیه را مبداءتاریخ خود قرار میدادند وچون حادثهٔ دیگری پیش می‌آمد بازمبداءتاریخ را ازآن هنگام شروع میکردند‌مانند عام‌الفیل وعام‌الجدب وغیرها) وتاریخ‌ولادت من مصادف بوده است بایکی ازحوادث جاریه. پس ازآنکه بزرگ شدم، ازحادثهٔ مزبور جویا شدم، پیرمردان‌وریش‌سفیدان اختلاف کردند،برخی گفتند حادثهٔ‌نامبرده درآخرسال ٢٢٤ بوده است وجمعی دیگر عقیده داشتند که آن واقعه دراول سال ١٢٢٥ اتفاق افتاده است.

طبری منسوب است به‌طبرستان که درزمان ما بنام قدیمی دیگرش‌مازندران شهرت‌دارد. علماودانشمندانی کەدردورۀاسلامی‌ازمازندران‌برخاسته وشهرت«طبری» داشته‌اند بسیار میباشند که در کتب تواریخ وتراجم احوال تام آنان دیده میشود.

طبری دروجه تسمیهٔ طبرستان چنین گفته است که : درنزد ابوحاتم سجستانی که ازدانشمندان علم حدیث وخبر وفقه بود، برای فراگرفتن علم‌حدیث حاضر شدم ازمن پرسید که از کدام شهر هستم. گفتم‌ازطبرستان. گفت‌طبرستان را چراطبرستان نامیده‌اند. گفتم نمیدانم. آن گاه خوداستاد چنین بیان کرد: «چون طبرستان گشوده شد وآبادی آن آغاز گردید ، زمینی بود پرازدرخت وجنگل‌ازینرو فاتحان‌ابزاری طلب کردند که بدان درختان‌را قطع کنند. مردمان آنجا برای این کار طبر (تبر) آوردند که‌باآن درختان‌رامیبریدند، ازینروسرزمین‌مذکور بنام طبرستان(تبرستان) خوانده شد(١)

---

(١) شاید این وجه تسمیه درنزد اساتید ودانشمندانی‌که بزبانهای اوستائی وپهلوی آشنائی دارند چندان مقرون بصحت نباشد ولی نویسنده درکتب متقدمان و متأخران بوجه دیگری‌که برای تسمیهٔ طبرستان ذکر شده باشد برنخوردم ، اگرمانند جمعی ازفضل‌فروشان ونوخاستگان علم وادب خودرا ملزم‌نکنیم‌که عرلغت وکلمه ای را ازمعنی متداول‌ظاهری دورکنیم وتأویل وتفسیر مصنوعی ودور ازذهن برای آن بیاوریم، این‌وجه‌تسمیه کەطبری ازاستادش نقل کرده است دورازعقل وبرخلاف دستور زبان نیست والعلم عند الله.

وفات طبری مطابق اصح احوال و نقل اکثر مورخان در روزشنبه ۲۵ شوال ودفنش دریکشنبه ۲٦ سنهٔ ۳۱۰ هجری دربغداد اتفاق افتاد(۱) ودرخانهٔ خودش بخاك سپرده شد. هنگام مرگ ۸٤ سال داشت وهنوز بیشتر موهای ریش و سرش سیاه‌بود.

طبری مردی گندم گون کشیده قامت، لاغر اندام وسیاه‌چشم بودوزبانی فصیح وبیانی شیوا وگیرنده داشت.

***

روش تحصیلی وزندگانی علمی واخلاق‌ورفتارطبری

درمیان‌دانشمندان‌اسلامی کمتر کسی سراغ‌داریم که‌باندازهٔ ابوجعفر طبری درعلوم وفنون گوناگون تصرف ومهارت داشته ودرهریك‌ازآنها آثار نفیسی‌ازخودبیادگار گذاشته باشد. شاید مؤلفات برخی دیگر ازدانشمندان‌بزرگ‌ایرانی ازجهت اهمیت موضوع ومسائل برتری بربعضی ازمؤلفات طبری داشته باشد ولی بیقین مجموعهٔ آثار ومؤلفات طبری ازنفیس‌ترین وپرارزش ترین آثار علمای ایران دردورهٔ اسلام میباشد وهمچنین شماره ومقدار تألیفات کمتر مؤلفی باندازهٔ کتب ورسائل طبری درعلوم گوناگون بوده است.

این کامیابی وپیروزی در راه علم وعمل ورسیدن بدان مقام عالی ازفضیلت وتقوی که برای طبری پیدا شده، سبب وعلتی نداشته است مگر روش تحصیلی وی ونداشتن غرض وهدفی ازفرا گرفتن علوم وآداب، جزعشق وعلاقه بخود علم و فضل وادب و کوشش ورنج فراوان درراه تحصیل علم وتحمل زحمات‌ومشقات‌بسیار

---

(۱) یاقوت حموی‌درارشاد الاریب الی معرفة‌الادیب معروف بمعجم‌الادباء‌مینویسد که‌بعضی وفات طبری را در ۳۱۱ وبرخی‌دیگر در ۳۱٦ نوشته‌اندوهمگی این‌سنوات‌در ایام خلافت المقتدر بالله عباسی(مقتول در ۳۲۰) بوده است‌ولکن‌چنانکه نوشتیم وفات‌طبری در ۳۱۰ تقریباً اتفاقی واجماعی‌مؤرخان وتذکره‌نویسان است وعلاوه براینکه سمعانی‌ودیگر تذکره‌نویسان ومورخان وفات اورا درسال مذکور نوشته‌اند شاگردطبری‌وپسراو که‌یاقوت شرح‌حال‌طبری‌راازگفته‌ونوشتهٔ‌آن‌دو بتفصیل‌نقل کرده‌است،وفات‌اورادرسال‌مذکوردانسته‌اند.

ومسافرتهای گوناگون برای کسب علوم وفنون متداول عصر. شکی نیست که هر طالب علم وفضیلتی که روش طبری را سرمشق قرار دهد ومانند طبری وهزاران تن دیگر ازدانشمندان جهان هدف وغرض خودرا درتحصیل علم، عشق و علاقهٔ بخود علوم و ادبیات قرار دهد ودرراه فراگرفتن دانش وفرهنگ از کوشش وزحمت دریغ ندارد واز زحمات ومشقات نهراسد، بمقام ومرتبه‌ای نظیر مقام ودرجهٔ طبری وسایر بزرگان دانش وادب خواهد رسید وازمزایای بیشمار علم وهنر بهره‌مند خواهد شد.

خوشبختانه بافاصلهٔ بسیاری که بین عصرما بازمان طبری درمیان است ، معهذا مآخذ ومنابعی دردست داریم که بطور مشروح ومبسوط شرح زندگانی علمی و کیفیت دوران تحصیل و چگونگی اخلاق ورفتار طبری وقضایا وحوادثی که در روزگار تحصیلی برای وی پیش آمده است و همچنین مسافرتهای اورا برای درک محضر اساتید واستماع احادیث واخبار و آثار ومؤلفات اوراضبط کرده وبرای سرمشق طالبان علم وادب ودانشجویان دردسترس گذارده است.

یاقوت حموی در کتاب «ارشادالاریب الی معرفة الادیب» معروف به «معجم الادباء» شرحی متمم وجامع درباره زندگانی طبری ومقام علمی وآثار و تألیفات و سیره واخلاق وی نوشته است. اهمیت واعتبار مطالب این کتاب از آن جهت است که بیشتر آنها منقول از گفتهٔ پسرطبری بنام عبدالعزیز بن محمدطبری(۱) ویکی از شاگران او بنام ابوبکربن کامل است. مأخذ عمدهٔ نویسندهٔ این اوراق نیزدر گرد آوری این رساله کتاب یاقوت میباشد.

آغاز دوران تحصیلی وچگونگی فراگرفتن علوم و آداب

ابوبکربن کامل شاگرد طبری حکایتی نقل میکند که طبری درآن آغاز تحصیل خود وچگونگی آنرابیان کرده است. چون این حکایت مشتمل است برنخستین دورهٔ تحصیل طبری، وفراگرفتن وی پاره ای ازمقدمات را درسنین کودکی و توجه و علاقه ای که مردمان در آن زمان بتعلیم وتهذیب

---

(۱) بگفتهٔ یاقوت حموی، عبدالعزیز بن محمد طبری کتابی مخصوص درسیرت واخلاق پدرش تالیف کرده ونیز ابوبکربن کامل کتابی دراحوال واخبارطبری نوشته بوده است. مأخذ یاقوت دو کتاب نامبرده بوده وازآنها استفاده کرده است.

کودکان و جوانان داشته‌اند ازینرو ذکر آن‌دراینجا خالی ازفایده‌نیست.

ابن کامل چنین گفته‌است که : « پیش ازغروب آفتاب بنزد طبری رفتم وپسرم ابورفاعه نیزبامن بود چون برابوجعفر وارد شدم ازمن پرسید که این پسر فرزند تو میباشد؟ گفتم: بلی گفت چه نام دارد؟ گفتم عبدالغنی . گفت : خدا او را بی‌نیاز کند. کنیهٔ اوچیست؟(۱) گفتم ابورفاعه گفت‌خدا اورا بلند کند آیا جزاو فرزندیگری نیز داری ؟گفتم آری، کوچکتر ازو. گفت نامش‌چیست؟ گفتم: عبدالوهاب ابویعلی. گفت خدا اورا بزرگ کند نامها و کنیه‌های خوبی بر گزیده ای. آنگاه پرسید که این چندسال دارد؟ گفتم نه‌سال. گفت چرا اورا وادارنکردی کـه ازمن‌حدیث وخبر بشنود وچیزی بیاموزد. گفتم بواسطهٔ کمی سن وقلت ادبش خودداری کردم . پس‌از این گفتگو طبری چنین گفت که: من قران را درهفت‌سالگی ازبر کردم و درهشت سالگی بامردم درنمازجماعت حاضرشدم ودونه‌سالگی شروع بنوشتن حدیث کردم .

پدرم درخواب دیده بود که من درپیش روی حضرت‌پیغمبرصلی‌الله علیه وآله وسلم هستم وبا من فلاخنی است پرازسنگریزه ومن آنها را درفلاخن میگـذارم و پرتاب میکنم ازمعبرتعبیرخواب‌را پرسید . معبرپیدرم گفت که‌این کودک‌اگربزرگ شود، دردین پیغمبر عالمی نامی وخدمتگزار خواهد شد وازشریعت ودین‌وی‌حمایت خواهد کرد. پس‌پدرم ازهمان‌زمان کودکی‌وصغرسن من،بکمک من‌درطلب‌وتحصیل علم کوشید وازهیچگونه همراهی وتهیهٔ وسایل خودداری نکرد.»

آغاز اشتغال‌طبری بفراگرفتن ونوشتن‌علم حدیث- بگفتهٔ ابن کامل- دررری

---

(۱) درمیان مسلمانان رسم وسنت چنان بوده است که غالباً برای فرزندان خودنامی‌و کنیه‌ای انتخاب میکردند . کنیه درمردان بکلمهٔ«اب» یاابن و درزنان بکلمهٔ «ام » یا بنت آغاز میشده است مانند : ابوالقاسم ابوعلی ، ابوجعفر وام‌کلثوم ، ام‌هانی، ام‌البنین وغیرها. غیر ازاسم وکنیه عموماً مردمان مشهور وبزرگ که دارای‌لقبی‌هم بوده‌اند ازقبیل: نظام‌الملک شیخ‌الرئیس ، صدرالدین شمس المعالی وغیرها . بعضی ازدانشمندان وبزرگان‌بنام‌وبرخی بکنیه وعده‌ای بلقب‌وجمعی بهرسه شهرت یافته‌اند مانند: محمدزکریای رازی و ابوعلی سینا وخواجه‌نظام‌الملک وحجةالاسلام ابوحامد محمدبن محمدغزالی.

ونواحی نزدیك آن بوده و بیشتر علوم خودرا در آنجا ازمحمد بن حمیدرازی(۱) فراگرفته بوده است. خود طبری روش تحصیل وچگونگی حاضر شدن درمجلس درس استاد را دوری بدینگونه نوشته‌است: نزد محمدبن حمید رازی کتابت حدیث میکردیم واو درشب چندین‌بار بنزد ما می‌آمد وازآنچه در روز نوشته بودیم‌سؤال میکردوباز آنهارا برما فرامیخواند. همچنین رهسپارمجلس‌درس احمدبن‌حماد(۲) دولابی(۳) میشدیم وری دریکی‌ازدهات ری‌ساکن‌بود که مسافتی تاشهرفاصله‌داشت پس ازفراگرفتن درس اوباز میگشتیم ودر راه همچون‌دیوانگان میدویدیم‌تاخودرا بمجلس درس ابن حمید درسروقت برسانیم.

نوشته‌اند که طبری متجاوز ازصد هـزار حدیث(٤) ازابن حمید فراگرفت و آنها را نوشت.

---

(۱)و(۲)هردو ازعلماوفقهای‌بزرگ‌بوده‌اندولی‌ترجمهٔزندگی‌آنان‌بنظرنرسید. ابن‌الندیم درکتاب الفهرست ازمحمدبن حمیدرازی‌نام‌میبرد واورا ازشیوخ واساتید بزرگ طبری‌میداند ازآنچه درهمین رساله نیز بطور اختصار ذکرشده است جلالت قدر آن دو روشن‌میشود.

(۳) دولاب نام چندین محل بوده است ازآن جمله‌قریه‌ای است‌که‌نزدیك‌شهرقدیمی ری قرارداشته وتاکنون‌بهمین‌نام باقیمانده است. فعلادرداخل تهران درقسمت‌شرقی‌شهرقرار دارد. علما وبزرگان زیادی ازدولاب برخاسته‌اندکه درتاریخ بنام دولابی مشهورشده‌اند.

(٤) شایدبعضی ازطلاب علم‌ودانشجویان امروز این موضوع راکه یك تن صدهزار حدیث نوشته باشد ویا درهمین‌حدود احادیثی یادگرفته وتعیین اسامی‌راویان‌ازبرداشته‌باشد دور ازعادت وطبیعت بدانند ولی وقتی بتراجم وشرح احوال دانشمندان وفقهای‌سلف‌مراجعه شود بتواتر نظیر این موضوع درشرح احوال آنان دیده میشود.

چنانکه‌امروز بیشتر اعتمادواطمینان‌دانشمندان ودانشجویان بوسائلی ازقبیل یادداشت کردن مطالب واستنساخ وچاپ‌کردن آنهاست، درقدیم‌چون این وسائل دردست نبود تمام اعتماد وتوجه‌بقوهٔحافظه‌بود. ازینروشعرای‌درجهٔ اول برای‌خود راوی‌داشتند که تمام‌اشعار آنان را ازبرمیخواند بسیاری ازمردم‌خطبه‌ها باقصیده‌های طولانی راکه درمجلسی‌خوانده میشددرهمان بار اول حفظ میکردند.

فروتنی طبری بامقام شامخی که داشت و کوشش دائمی او درزیاد کردن معلومات خود

طبری بامقام بلندی که درمیان دانشمندان معاصر خود پیدا کرده بود وبا احاطه واستیلائی کـه برعلوم وفنون متداول زمان خود داشت معهذا هرگز خودبینی وغروری ازوی دیده نمیشد و هیچ سوء ادب و بی احترامی ازو نسبت بدیگران سر نمیزد. چه بسیار اتفاق افتاد که بایکی ازعلمای فقه و حدیث ویادانشمندان دیگر مباحثه کرد وبرو چیره شد ولی کوچکترین حرکتی ازو ظاهر نشد که دلیل خودپسندی وغروروی وحقارت ونادانی طرف گردد. حتی گاهی شاگردان واصحابش میخواستند که حریف ورقیب استاد را اهانت کنند واوشدیداً آنان را منع میکرد. اگر کسی ازومسئله ای میپرسید که نمیدانست بانهایت صراحت وسادگی جهل خود را نسبت بان مسئله میگفت واگر مسئله مذکور متوقف برفراگرفتن علم باقنی بود که وی تا آن هنگام نخوانده بود ازسائل مهلت میخواست وآنگاه بیدرنگ درصدد تحصیل آن علم برمی آمد وازپای فرو نمی نشست تاآن فن یاعلم را فرا میگرفت. حکایات وقضایای زیادی درین زمینه درتاریخ زندگانی علمی وتحصیلی طبری نوشته اند وما درینجا برای نمونه وعبرت دانش پژوهان یکی دوداستان رانقل میکنیم

نوشته‌اند هنگامیکه طبری برای حضور درمجالس درس وبحث علما وفقهای مصر بدان دیار کوچ کرد، ویرا بایکی ازعلمای معروف شافعی آنجا بنام اسمعیل بن ابراهیم مزنی اتفاق مباحثه ومناکره افتاد ودربارهٔ مسائل زیادی گفتگو شد از آن جمله درمسئلهٔ اجماع(۱) که طبری خود درآن مسئله رای ومذهب خاصی داشت و دران اجتهاد کرده بود. ابوبکربن کامل شاگرد طبری گفته است که:«طبری را با مزنی اتفاق ملاقات ومباحثهٔ علمی افتادوپس ازبحث وجدال زیادبطور آشکارطبری برمزنی فائق شد ودرمجلس مباحثه شافعیون حضور داشتند و مباحثهٔ آن دو را می‌شنیدند»ابن کامل ازآنچه بین طبری ومزنی گذشته چیزی ذکرنکرده است گوید

۱- اجماع یکی ازدلائل چهارگانه است که موضوع علم اصول فقه ازآنها تشکیل میشود.

ازابوجعفر طبری پرسیدم که درچه مسئله ای بامزنی مناظره کردی؟ ولی‌وی جوابی نداد زیرا طبری بالاتر ازآن بود که خویشتن را بستاید و چگونگی تفوق خودرا برحریف‌درمسئله‌ای بیان کند. طبری همواره ازمزنی بخوبی‌یاد میکردومقامات‌علمی وفضلی اورا بیان مینمود و زهد ودینداری ویرا میستود.

مناظره ومباحثهٔ طبری باداودبن علی اصفهانی که شرح آن دربخش‌دوم این رساله ایراد خواهد شد وهمچنین بامحمد پسر داود بخوبی حسن اخلاق وفروتنی او را میرساند.

ابو کریب یکی ازبزرگان ونامداران اصحاب‌حدیث بود وخلقی تندوناستوده داشت. ابوجعفر گوید که:وبا اصحاب‌حدیث بدرخانهٔ اوحاضرشدم و او سرخود را از پنجرهٔ خانه بیرون کرده بود واصحاب حدیث التماس دخول میکردند وفریادوهمهمه داشتند . پس وی روبحاضران کردو گفت کدام یک ازشما همگی حدیثهائی را که ازمن‌شنیده‌است‌حفظ داردا جمعیت بهمدیگر نگاه کردندوهیچکدام‌یارای‌پاسخ‌نداشتند آنگاه بجانب من‌نظر کردند و گفتند: تو آنچه‌را که نوشته‌ای‌حفظداری؛ گفتم:آری. پس مرا بوی نشان دادند و گفتند ازوی‌سؤال کن. آنگـاه باو گفتم. درفلان مسئله چنان گفتی ودرفلان روزبفلان حدیث مارا آگاه کردی. گفته است ابو کریب‌پیوسته ازما سئوال میکرد ومن‌پاسخ‌میدادم تااینکه من درنظرش بزرگ‌نمودم ومرا اجازهٔ دخول‌داد.

ازآن پس طبری با کمی سن‌درنزدابو کریب معززومحترم شد ومقام و قدرش معلوم‌گردید وابو کریب سلسلهٔ احادیث‌خودرا براو فراخواند. گفته‌اند طبری بیش از صدهزارحدیث ازابو کریب شنید وآنهارا فرا گرفت.

ونیز ازجمله حکایاتی که کوشش وهمت طبری را درفرا گرفتن علوم‌میرساند حکایت‌ذیل است : طبری گفته‌است که . « چون‌داخل مصرشدم کسی‌ازدانشمندان‌باقی نماند که بملاقات من نیاید. همگی‌دسته دسته‌نزد من‌می آمدند ومرا درعلومی که‌خود درآنها تبحر ومهارت‌داشتندمی آزمودند.تاآنکه‌روزی مردی نزدمن‌آمد ومسئله‌ای

از علم عروض سئوال کرد ومن پیش از آن روز بعلم عروض میل وتوجهی نداشتم. پس بدان مرد گفتم: باخودقرار گذارده‌ام که‌امروز درعلم عروض‌سخنی نرانم، چون فردا شود نزدمن آی. آنگاه کتاب عروض خلیل بن احمد(۱) را از یکی ازدوستان خود گرفتم ودو تمام شب بمطالعهٔ آن پرداختم. پس روز را بشب آوردم درحالیکه‌از عروض بی‌خبربودم وشب را بروز آوردم درحالیکه یك‌تن عالم عروضی بودم.

روزی محمدبن جریراز اصحابش پرسید که آیا ازتفسیر قرآن لذت میبرید؛ پرسیدند اوراق آن چه مقدار خواهدبود؟ گفت: سی‌هزار ورق. گفتند این مقدار عمر انسان را بپایان میرساند پیش ازآنکه خود بپایان رسد. پس طبری آنرا در سه هزار ورق مختصر کرد. پس از آن پرسید که آیا ازتاریخ عالم از زمان آدم تاعصر ما لذت میبرید؛ گفتند: اوراقش چه اندازه خواهد بود. طبری آنچه را برای تفسیر گفته‌بود برای‌تاریخ نیز گفت‌وآنان نیز همان‌پاسخ را که پیش داده بودند‌باز گفتند. ابوجعفر گفت: دریغ که‌همتها مرده‌است!پس ازآن‌تاریخ را نیز باندازهٔ تفسیر مختصر کرد (۲)

حکایت‌شده‌است که محمدبن‌جریر درمدت‌چهل‌سال ازعمرش‌هرروز چهل‌ورق مینوشت ونیز فرغانی صاحب کتاب صله یاالمذیل(۳) نوشته‌است که‌جمعی‌ازشاگردان طبری مدت زندگانی استاد را ازهنگام بلوغ تا زمان مرگ (۸۶سالگی) حساب کردند، پس از آن اوراق مصنفاتش را برایام حیاتش قسمت کردند بهر روزی ۱۴ ورق رسید (٤)

---

(۱) خلیل‌بن احمد اصلش ازقبیلهٔ ازد بوده‌است ونخستین کسی است‌که علم عروض را برای شعر عرب وضع کرد ونیز اول‌کسی است‌که کتابی بنام العین درلغت عرب تألیف نمود ووفات او دربصره بسال ۱۷۰ واقع شد.

۲- انساب سمعانی ومعجم الادباء.

۳- ابومحمدالفرغانی از شاگردان طبری بوده است که‌برکتاب طبری‌ذیلی‌نوشته‌است بنام المذیل یاصله که‌ازبین‌رفته‌است. Encyclopedie de l'islam.

٤- معجم‌الادباء.

سفرهای تحصیلی طبری ومباحثات ومناظرات او باعلما وحوادثی که برای او در مسافرتها رخ داده است

ازین پیش گفته شد که طبری در آمل مازندران متولد شد وچون بنقل خود طبری پدرش خوابی دیده بود از همان زمان کودکی طبری، بتعلیم وتربیت وی همت گماشت وازهمراهی بفرزندش در راه تحصیل علوم وآداب هیچ دریغ نکرد.طبری مقدمات علمی را در همان آمل نزد فضلای آنجا فرا گرفت وپس ازآن بگردش ومسافرت درداخل وخارج ایران پرداخت و درهرجا عالم وفقیه ومحدثی سراغ داشت بدانجا رهسپارمیشد وفقه وحدیث وادبیات وديگر علوم متداول آن عصررا ازآنان فرا میگرفت تابدان پایه رسید که براغلب دانشمندان معاصرش پیشی گرفت وشهرت وآوازهٔ علمیش درشهرهای بزرگ اسلامی آن زمان پراکنده شد چنانکه بهرشهری وارد میشد دانشمندان ودانش پژوهان آنجا گردش را فرا میگرفتند وازمحضر ومجلس درس وبحث او بهره میگرفتند و درك صحبتش را غنیمت میشمردند. تاآخرالامر، بغداد، مرکزخلافت وعلوم ودانشگاههای اسلامی وبزرگترین شهرآباد و پرجمعیت آن عصر را محل اقامت خود قرار داد و بتعلیم و تدریس وتألیف وتصنیف پرداخت.

مسافرت بری

نخستین سفری که طبری برای فرا گرفتن ونوشتن علم حدیث کرد، بسوی ری بود. درآن عصرعلم حدیث از مهمترین و رائج ترین علوم اسلامی بود و شهرری نیز یکی از مراکز علمی ومحل رفت وآمد دانشمندان ودانش پژوهان بود. طبری در ری صحبت ومحضراغلب فقها واساتید را درك کرد ودرآنجا علوم واحادیث بسیاری فراگرفت. ازاساتید مشهور وی در ری یکی محمدبن حمید رازی ودیگری مثنی بن ابراهیم اُبُلّی(۱) است. طبری بیشتر علوم خود را درری ازان دوتن فراگرفت چنانکه نوشته اند که طبری افزون ازصد

---

(۱) ابلی منسوب به ابله بضم اول ودوم وتشدید سوم نام شهری بوده است نزدیك بصره ودرنزد قدما یکی ازجنات سه گانه شمرده میشده است.

هزار حدیث از ابن حمید نوشت چگونگی تحصیل طبری در ری و دولاب قبلاً بیان شد.

ورود ببغداد

پس ازان طبری رخت سفر بغداد که دران زمان مشهور به مدینة‌السلام بود بست و بران اندیشه بود که مجلس درس ابوعبدالله احمدبن حنبل(۱) را درك نماید وازوی حدیث بشنود وبنویسد ولی بدین مقصود نرسید زیرا ابن‌حنبل اندکی‌پیش ازورود طبری ببغداد ازجهان‌رخت‌بربسته بود. طبری دربغداد بخدمت اکثراساتید ودانشمندان رسید واز علمای فقه و حدیث اخبار واحادیث زیاد نوشت ومدتی دران شهراقامت گزید.

مسافرت ببصره و کوفه

طبری پس ازتوقف مدتی دربغداد و استفاده از مجلس درس دانشمندان آنجا بسوی بصره که دران زمان یکی از مراکز علم وادب بود، رهسپارشد ودربین راه ازعلمای فقه وحدیث شهر واسط (۲) احادیث بسیاری فراگرفت و نوشت. پس ازان وارد بصره گردید ودرانجا بمجلس درس وبحث علمای معروف وبزرگ راه یافت و از آنان احادیث واخبار زیادی فراگرفت ونوشت. اسامی اساتید و شیوخ طبری را در بصره یاقوت حموی بتفصیل ذکر کرده است وچون دربنجا فایده‌ای بردانستن آنها مترتب نبود از ذکرآنها خودداری شد.

چون از محضر درس علمای بصره استفادهٔ خود را کامل کرد، بجانب کوفه رهسپارشد وازفقها وعلمای آنجا احادیث زیادی شنید ونوشت.

از معاریف استادان او دربصره، ابوکریب محمدبن علاء همدانی بوده که از

---

(۱) ابوعبدالله احمدبن محمدبن حنبل مروزی یکی از ائمه اربعهٔ اهل سنت است و پیروان اوبنام حنبلی معروف میباشند. احمدبن حنبل احادیث بسیاری میدانست و کتابهائی نوشت کتاب معروف اوبنام مسند است که درآن افزون ازچهل هزارحدیث‌آورده شده است. وفاتش در ۲٤۱ هجری قمری اتفاق افتاد.

(۲) واسط نام چندین شهربوده است ومقصود ازآن دربنجا شهری‌است که میان‌بصره وکوفه قرار داشته است.

بزرگان اصحاب حدیث بشمار میرفته است وازین پیش داستان او را باطبری ذکر کردیم.

بازگشت ببغداد

چون مدتی در بصره و کوفه اقامت کرد ببغداد بازگشت و شروع بنوشتن احادیث کرد و مدتی درانجا اقامت گزید و بتحصیل وتکمیل علوم فقه وقرآن پرداخت.

مسافرت بمصروشام

پس از آنکه طبری درشهرهای شرقی ممالك اسلامی باندازهٔ کافی گردش کرد و از محضرعلما و اساتید برخوردار شد، تصمیم گرفت که بشهرهای غربی مملکت اسلامی نیزسفری بکند ومحضردرس اساتید آن بلاد را درك کند. ازینروعزیمت سفرمصر کرد. مصر از همان آغاز صدراسلام ودر دورهٔ خلفای عباسی و فاطمی همیشه یکی از مراکز بزرگان و نامداران علوم اسلامی بود. دربین راه طبری هرجا بیکی ازعلما و اساتید بر میخورد بحضورش میشتافت وازو حدیث میپرسید ومینوشت وهمواره درتحقیق وبحث وفراگرفتن علوم واحادیث بود. چنانکه از فقها و مشایخ نواحی شام و سواحل و سرحدات احادیث بسیاری شنید ونوشت تاآنکه بسال ۲۵۳ وارد مصرشد وهنوز درانجا جمع بسیاری ازمشایخ وعلمای فقه وحدیث باقی بودند ومجامع ومجالس درس وبحث دایروررایج بود. طبری درمصراحادیث زیادی ازمالك(۱) وشافعی(۲) وابن وهب و غیر ایشان نوشت وآنگاه بسوی شام رفت وپس ازتوقف کمی بمصربازگشت.

هنگامی که طبری درمصراقامت داشت، یکی ازعلمای متبحر و نامداربنام: ابوالحسن علی بن سراج مصری درانجا زمامدارعلم وادب بود وخود درعلوم

---

(۱) مالك بن انس بن ابی عامر از قبیلهٔ قریش ویکی ازچهارامام اهل سنت میباشد. درزمان خود اززهاد وفقهای بزرگ حجازبشمارمیرفت. کتاب معروفش بنام موطاء میباشد. وفاتش بسال ۱۷۹ درمدینه اتفاق افتاد.

(۲) ابوعبدالله محمدبن ادریس شافعی نیزازقبیلهٔ قریش ویکی دیگر از ائمهٔ اربعهٔ اهل سنت است. شافعی معروف بتشیع و محبت حضرت علی علیه‌السلام بوده واشعاری در مدح آن بزرگواربوی نسبت داده شده‌است. کتاب معروفش درفقه بنام مبسوط است. وفاتش بسال ۲۰٤ درمصراتفاق افتاد.

و آداب مهارتی بسزا داشت چنانکه هر کس از دانشمندان و فضلا وارد مصر میشد بدیدن اومیرفت ، وازمحضر او استفاده میکرد . چون طبری وارد مصرشد وبا علما وفقهای آنجاآشنا گردید بزودی شهرت فضل ودانشش بالا گرفت وتبحر او درقرآن وحدیث وفقه ولغت ونحو وشعر آشکار گردید . ابوالحسن سراج بملاقات او رفت و ویرا درهرعلم وفنی مردی دانشمند وبا اطلاع یافت چنانکه هرسئوالی ازاومیکرد، جواب وافی ودرست دریافت میداشت تا اینکه سخن ازشعر وادب بمیان آمد وسراج درین قسمت نیزطبری را ادیب وسخنوری بی بدیل وفاضل ودانشمندی کم نظیردید. آنگاه ازشعر طرماح برسید و درآن هنگام در مصر کسی نبود که از شعر طرماح آگاه باشد، طبری اشعارطرماح را بروفروخواند. پس ابوالحسن ازطبری خواهش کرد که قسمتی ازاحادیث خود را بروبخواندتا بنویسد وطبری خواهش اورا بپذیرفت.

یاقوت در معجم‌الادبا، حکایتی از ابتدای ورود طبری بمصر آورده است که نقل آن درینجا خالی ازفایده نیست . نوشته است که : « چنان اتفاق افتاد که محمدبن جریر طبری و محمدبن اسحق بن خزیمه و محمدبن نصر مروزی و محمدبن هرون رویانی(۱) درمصربا هم دریك زمان جمع شدند وپس ازمدتی اندوخته وپولشان تمام شد وبی زاد وتوشه شدند چنانکه دیگر برای امرارمعاش چیزی نداشتند .

پس یك شب درخانه‌ای که سکونت داشتند گرد هم نشستند و قرار گذاشتند که قرعه بکشند بنام هر کس اصابت کند ، ازخانه بیرون رود واز مردم برای یاران خوراکی طلب کند . قرعه بنام محمدبن اسحق بن خزیمه بیرون آمد . وی از یاران مهلت خواست که وضوبگیرد ونمازحاجت بخواند. یاران موافقت کردند واومشغول نماز شد . در این وقت ناگهان شمعهای بسیاری بدست خادمی نمایان گردید که از جانب والی مصرآمده‌بود . پس ازاینکه خادم داخل خانه شد ، گفت : کدام یك از شما محمدبن نصراست ؟ اورا بوی نشان دادند. وی کیسه‌ای که درآن پنجاه دینار بود بیرون آورد وبه پسر نصرداد و بازپرسید : که کدام یك ازشما محمدبن جریر است ؟

---

(۱) رویانی منسوب به رویان شهر بزرگی درقسمت کوهستان مازندران بوده‌است.

وچون اورا نشان دادند کیسه‌ای بمثل کیسهٔ نخستین بوی داد . بازپرسید : کدام یك محمدبن هرون است ؛ اورا نشان دادند ، پنجاه دینار نیزبوی داد وبازپرسید : کدام یك محمدبن اسحق‌بن خزیمه است ؛ گفتندآنستکه نمازمیخواند . چون ازنمازفارغ شد کیسه‌ای که دران پنجاه دینار بود بوی داد ، آن گاه گفت : امیر درخواب بود در عالم رؤیا چنان بر وی ظاهر شد که کسی میگوید : محمدها (محامد) در سختی افتاده‌اند ؛ پس این کیسه‌ها را فرستاد و شما را سوگند میدهد که هر گاه اینها تمام شود ، کسی را بسوی وی گسیل دارید تا بازمبلغی افزونتر ازینها فرستد .

بازگشت ببغداد ومازندران

طبری پس ازآنکه چندی در مصر اقامت گزید و بتحقیق و مطالعه ومباحثه‌مشغول بود، ببغداد بازگشت ودرآنجامشغول نوشتن گردید توقف دربغداد دریندفعه زیاد بطول نیانجامید و پس از مدت کمی بسوی طبرستان مولد و موطن اصلی خود باز گشت . پس از بیرون‌آمدن از طبرستان بقصد تحصیل علم و نوشتن احادیث و اخبار ،این نخستین سفروی بود بطبرستان وسفردوم درسال ۲۹۰ اتفاق افتاد . درمازندران مدتی‌توقف کرد وآنگاه باردیگر رهسپارشهر بغداد گردید ودر محلهٔ قنطرةالبردان ساکن شد وآوازهٔ دانش وفضلش بالاگرفت واحاطه‌اش بر علوم وتفوقش بر دانشمندان عصر برهمه مسلم گردید .

آغازبرخورد وجدال طبری با حنبلیان وآزاری که از آنان بوی رسید

در رجوع ببغداد ازطبرستان، پیش‌آمدناگواری برای طبری اتفاق افتاد . درآن عصربازارجنگ وجدال مذهب وعقیده وتعصبات شدیدوناشایست عامیانه بین اصحاب فرق مختلفهٔ اسلامی‌سخت رواج داشت. مجالس ومحاضرعلما وفقها بیشتربستیز وجدال ومناظره دربارهٔحقانیت مذهب وعقیدهٔ خود وابطال مذاهب وعقاید دیگران برگذارمیشد ، ازینروعلم کلام ومنطق دران عصررواج بسزا یافت . ازجمله ابتلاآت و اشکالات بزرگی که برای علما وعقلا پیدا شده بود کثرت نفوذ پیروان احمدبن حنبل(۱) که یکی ازائمهٔاربعهٔ

(۱) ترجمهٔ احمدبن حنبل پیش ازین درپاورقی ذکرشد.

اهل سنت است بود. حنبلیان مردمی متعصب و جامد بودند وعقل و برهان را درامور مذهبی بکار نمیبردند ودرتمام مواضیع ومسائل حتی درمرتبهٔ توحید و اثبات صفات وجودی و عدمی خداوند ـ که باید فقط متکی بدلیل عقل باشد و تعبد و تقلید در آن راه نیابد ـ تعبد صرف را رویهٔ خود قرار داده بودند. و چون در اثبات عقاید سخیفهٔ خود وابطال عقاید دیگران پافشاری وسماجت داشتند ازینرو سخت موی دماغ و مزاحم فلاسفه و خردمندان وعلما و فقهای سایر مذاهب اسلامی شده بودند و از هیچگونه آزار و اذیت در بارهٔ مخالفان مذهب وعقیدهٔ خود فروگذار نمیکردند. کم کم خلفای عباسی وزمامداران امور نیز کم وبیش بمقتضای سیاست وقت گاهی آنان را برای خرد کردن واز بین بردن مخالفان خود دستاویز قرار میدادند، وهمه نوع فشار وشکنجه بحکما وفلاسفه ومخالفان وارد میساختند.

از جمله عقـاید سخیفی که حنبلیان داشتند یکی عقیده بقدمت قرآن بود و دیگری نشستن خداوند بر «عرش». چون هیچیك ازعقلا ودانشمندان اسلامی حاضر نبودند عقاید سخیفهٔ مذکورومانندآنهارا ومخصوصاً گمان ناشایست«جلوس برعرش» را بپذیرند ازینرو درمعرض اذیت وآزار حنابله قرارمیگرفتند. طبری نیز که خود ازخردمندان ودانشمندان اسلامی بود هرگز زیربار عقاید مذکورنمیرفت ودرنتیجه با ابن حنبل وپیروان قشری اومیانهٔ خوبی نداشت.

هنگامیکه ازسفردومش بطبرستان، بازگشت ووارد بغداد گردید، گروهی ازمتعصبان جاهل حنبلی ازقبیل: ابوعبدالله جصاص وجعفربن عرفه وبیاضی آهنگ وی کردند وروزجمعه درمسجد جامع نزد او آمدند ودربارهٔ احمدبن حنبل و حدیث «جلوس برعرش» ازوی سئوال کردند. ابوجعفرطبری درپاسخ آنان با کمال آزادی و شجاعت گفت: «اما احمدبن حنبل پس خلاف او اعتباری ندارد. و من تا کنون ندیده‌ام که ازوحدیثی روایت شده‌باشد وندیده‌ام برای اواصحاب وپیروانی که بسخنان آنان اعتماد واعتباری باشد. واما حدیث «جلوس برعرش» پس محال است، آنگاه این شعررا خواند:

سبحان من لیس له انیس
و لاله فی عرشه جلیس

« منزه وپاك است خداوندی که یار وهمدمی ندارد و نه در عرش او جلیسی وجود دارد » حنابله واصحاب حدیث چون گفتار اورا شنیدند بروتاختند و دواتهای خود را که افزون ازهزار بود بسوی او پرتاب کردند . ابوجعفر از میان آن گروه متعصب نادان برخاست وداخل خانه‌اش شد . مردم نادان دورخانه‌اش را فرا گرفتند وازگوشه و کنار آنجا را سنگباران کردند ، چنانکه بردرخانه‌اش تودهٔ انبوهی از سنگ فراهم شد . دراین موقع نازوك صاحب‌شرطهٔ بغداد با جمعی کثیر ازلشکریان سوارشد ومردم را از دور خانه دور کرد و خود یك روز ویك شب برای محافظت ابن‌جریر وخانهٔ وی ازتعرض حنبلیان نادان‌درپیرامون خانه پاس میداد و دستورداد که‌سنگهارا ازدرخانه بردارند . طبری برپیشانی خانهٔ‌خود شعر سابق‌الذکر «سبحان من لیس له انیس ...» را نوشته بود ، نازوك‌فرمان داد که آن را پاك کردند و بجای آن‌اشعارذیل را که در مدح احمدبن‌حنبل‌بود واشعاربجلوس برعرش داشت نوشتند:

لاحمد منزل لا شك عال	اذا وافى الى‌الرحمن وافد
فيدنيه و يقعده كريماً	على رغم لهم فى الغف حاسد
على عرش يغلفه بطيب	على الاكباد من باغ و عاند
له هـذا المقام الفرد حقاً	كذاك‌رواه ليث عن مجاهد

ابن خزیمه که ازمعاصران طبری است گفته است ، حنبلیان دربارهٔ طبری‌ظلم کردند ونمیگذاردند هیچکس نزد طبری‌آید تا ازوحدیث بشنود .

طبری پس ازآنکه سفرهای بسیاری برای‌طلب علم کرد وازعلما وفقهای‌هر شهری‌علومی‌فرا گرفت واحادیثی نوشت، آخرالامردربغداد ـ مرکز خلافت‌اسلامی ـ اقامت گزید ودر آن شهرمشغول تعلیم وتألیف وکارهای علمی بود تاآنکه‌سرانجام درشوال ۳۱۰ هجری وفات یافت ودرخانهٔ خودش مدفون شد .

مقام علمی ووسعت معلومات و اطلاعات طبری

چنانکه ازین پیش گفتیم ، در میان دانشمندان بزرگ ایرانی ونوابغ مشهوراسلامی، در دورهٔ اسلام کمتردانشمندی ازجهت توسعهٔ دایرهٔ معلومات وتبحر در هر یك ازانها مانند طبری برخاسته است . طبری با اینکه در اغلب علوم متداول عصرخود سرشته داشت درهریك‌نیز تبحروتخصص داشت وبا کثرت تألیفات ـ که سابقه ولاحقه ندارد ـ هریك از کتب او در نهایت اتقان و استحکام است . تمام دانشمندان اسلامی اذعان دارند که کمتر کتابی بصحت واستحکام تاریخ بزرگ‌طبری (درتاریخ عالم) و تفسیر بزرگ او نوشته شده است .

ابومحمد عبدالعزیزبسرطبری که خود ازدانشمندان بوده گفته است :

« طبری از حیث فضل و دانش و هوش دارای مقامی بود که هر کس ویرا دیده وشناخته بود منکر آن نمیشد ، زیرا وی چندان از علوم اسلامی جمع کرده بود که هیچکس دیگر بپایهٔ اودرین‌قسمت نرسیده است ونیزباندازه‌ای کتب‌ورسالات نوشته است که ازهیچیك ازعلما وفقهای اسلامی آن اندازه کتب نوشته‌و منتشرنشده است . طبری درعلوم قرآن و قرآت مختلف وعلم‌تاریخ پیغمبران ، خلفا وپادشاهان وهمچنین ازاختلاف فقهاء با ذکرروایت (چنانکه در کتب: بسیط و تهذیب واحکام قرآت دیده میشود) تبحری بسزا ومهارتی کامل‌داشت . درروایات کتابهای مذکور بسخنانی که درمیان مردم رد وبدل میشد و باجازاتی که از علما بکسانی داده میشد اعتماد نمیکرد بلکه بعین‌اسناد مشهور استناد مینمود . طبری در علم لغت و نحو هم فضل و اطلاع کامل داشت چنانکه این قسمت را در کتاب تفسیر و کتاب تهذیب که دران شرح حالش را نوشته تذکر داده است همچنین در علم جدل مهارتی بسزا داشت . نقضهائی که وی برمخالفانش کرده ودر کتبش نوشته است خود بهترین‌دلیل است که او ازین علم نیز بهرهٔ کافی ووافی داشته است . »

ابوجعفر طبری با اینکه عالمی متبحرو فقیهی جامع و محدثی بی بدیل بود ، ازعلوم ادب و شعرولغت‌نیزحظی وافر واطلاعی کامل داشت. ثعلب که یکی ازعلمای

معروف ادب است ، گوید : « پیش ازآنکه مردم برای فراگرفتن علوم ادب و اشعار نزد من آیند ، ابوجعفرطبری شعرشعرا را نزدمن میخواند » .

ابوالعباس نحوی که‌از معاریف علوم ادبیه است روزی از اصحاب‌خود پرسید چه کسی از علمای نحو در جانب شرقی بغداد باقیمانده است؟ گفتند هیچکس‌باقی نمانده است ، تمام شیوخ و اساتید از میان رفتند آنگاه ابوالعباس بمخاطب خود گفت : حتی جانب شما هم از بزرگان و دانشمندان نحو خالی شده است ؟ جواب داد : آری مگراینکه طبری‌فقیه را جزء علمای‌نحوهم حساب کنیم. ابوالعباس‌پرسید: پسرجریر؟ جواب شنید : آری آنگاه گفت که وی ازعلمای متبحر و بصیر در نحو « مکتب کوفیین » میباشد. گفته‌اند این‌سخن ازابوالعباس غریب است زیرا وی‌مردی تندخوومغرور بود وبرای‌هیچکس شهادت بحذاقت وتبحردرعلمی نمیداد ، وازاینکه دربارهٔ طبری ازعلمی که خود در آن یگانه بود اینگونه شهادت داده است ، دلیل روشنی بر احاطه و اطلاع کامل طبری ازعلم نحو میباشد . داستان ملاقات طبری را با ابوالحسن سراج مصری که از نامداران ومشاهیر علمای شعروادب بوده است و مذاکره و مباحثهٔ آن دورا در علوم‌شعروادب ازین پیش ذکر کردیم .

طبری درتمام علوم زمان خود دست داشت

چنانکه اشاره شد طبری در اغلب علـوم متداول عصر خود از: حدیث، فقه ، تفسیر، تاریخ ، قرائت قرآن، نحو،لغت ، عروض، شعر، حساب ، هندسه، جبرومقابله ، منطق ، جدل ، طب مهارت وتبحر داشت و از استادان محسوب میشد . نکتهٔ قابل توجه آنست که طبری دربیشتر علوم مذکوره تألیفات نفیس دارد وهریك ازمؤلفات اودرقسمت خود ازجهت استحکام وصحت مطالب کم نظیر میباشد . طبری بااینکه یك تن فقیه ومحدث و آشنا بعلوم قرآن وقراآت مختلف آن بود ، درعین‌حال ازعلم طب نیز بهرهٔ وافی واطلاع کافی داشت و اینگـونه وسعت اطلاعات وتخصص وتبحر درعلوم گوناگون برای کمتر کسی از دانشمندان اسلامی بلکه از مردم جهان اتفاق افتاده است .

دربارهٔ تبحروتخصص طبری دریکی یکی ازعلوم مختلفی که فرا گرفته بود چنین نوشته‌اند :

« طبری مانند یك تن عالم بعلوم قرآن بود و چنان مینمود که ازهیچ علمی بهره‌ای ندارد مگر از قرآن و چون یك تن محدث بود که جز حدیث علم دیگری نمیداند .وهمچون‌فقیهی بود که بغیر از فقه از علوم دیگر آگاهی ندارد و مثل عالم نحوی بود که بجز نحو چیزدیگری نمیشناسد ، وچون حسابدانی بود که‌فقط‌علم ریاضی وحساب میداند »

بنابرین‌طبری همچون ذوفنونی‌بود که درهریك‌ازعلوم و فنون مانندیك تن ذی‌فن تبحر و تخصص داشت چنانکه هر ذی فنی که با وی در مباحثه و منـاظره روبرومیشد چنان گمان میکرد که طبری فقط در همان علم و فن‌تخصص دارد .(۱)

درنتیجهٔ این وسعت اطلاعات وتبحردرعلوم گوناگون بود که ابن‌خزیمه یکی ازدانشمندان همعصرطبری‌دربارهٔ او گفت: « برروی سطح پهناورزمین مردی داناتر

---

(۱)ـ طبری ازجهت ذوفنونی وذوفنی مصداق شعرنظامی بوده است :

چو هرذوفنونی بفرهنگ وهوش   بسا یك فنان راکه مالیده گوش

از پسر جریر نمیشناسم . » هر گاه یکی یکی از آثار علمی طبری را با یکی یکی از کتب ومؤلفات علمای دیگر جمع کنند و آنها را با یکدیگرمقایسه وموازنه نمایند، آنکه فضل ورجحان کتب وی بر کتب سایر علما ـ چه از نظر کیفیت وچه از نظر کمیت ـ معلوم خواهد شد. سمعانی درباره طبری چنین نوشته است (۱)

« .... یکی ازبزرگان وپیشوایان علمی درمسائل بعقیدهٔ طبری فتوی وحکم میداد ودرمواقع اختلاف بآراء وعقاید اورجوع میکرد زیرا اورا عالمتر ومتبحرتر میدانست. طبری آن اندازه ازعلوم جمع کرده بود که هیچیك ازدانشمندان عصرش بپایهٔ اونمیرسیدند. طبری حافظ قرآن وآشنا بقراآت مختلف وبصیر بمعانی واحکام آن بود . . . . هم‌چنین درفقه و حدیث مهارت تمام داشت و باقوال صحابه و تابعان و کسانی که بعد از آنان بودند محیط بود. درعلم تاریخ و آشنائی باخبار مردمان گذشته نیز اطلاع کامل داشت ... »

ابن خلکان درتاریخ خود نوشته است : (۲)

« . . . وطبری را مصنفات گرانبهائی است که درفنون عدیده نوشته شده و دلالتدارد بروسعت‌علم وبسیاری فضل‌او. طبری‌ازائمه مجتهدین بود که ازهیچکس تقلید نکرد. ابوالفرج نهروانی معروف بابن طرار درمذهب پیرواوبود ... »

۱ـ الانساب خطی ـ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی .

۲ـ وفیات‌الاعیان ج ۲ ـ چاپ ایران .

خوی وخلق شخصی وروش ورفتار اجتماعی طبری

طبری نه‌تنها از جهت وسعت معلومات و بسیاری تألیفات وتبحر درانواع علوم و فنون عصر خود کم نظیربوده است ، بلکه ازحیث خوی وروش زندگی وتهذیب اخلاق ومناعت طبع وبلندی همت ومراعات اصول وقوانین مربوط بتکمیل مراتب نفسانی وحفظ صحت جسمانی ، نیزازدانشمندان کم نظیربوده است . خوی وخلق شخصی وروش ورفتارعلمی واجتماعی طبری شایسته است که سرمشق طالبان دانش وادب قرار گیرد تا آنان را براه نیکبختی و رستگاری رهبری کند . چنانکه بزرگان وپیشوایان دین دستور داده‌اند که انسان معتدل آنست که هم درتهذیب وتکمیل قوای نفسانی وعقلانی بکوشد وهم مراقبت درصحت و سلامت تن و قوای جسمانی داشته باشد ، طبری نیز کمال مراقبت و رعایت را در بارهٔ تن و روان خود داشت . تکمیل قوای روحانی و فکری همان فرا گرفتن علوم و فنون گوناگون و اشتغال دائمی بمطالعه ومباحثه ونوشتن کتب ورسائل وعمل کردن بمعلومات خود و انجام دادن تمام تکالیف و وظایف دینی و اخلاقی بود مراقبت وتوجه ببدن و قوای جسمانی ، رعایت بهداشت واقعی واعتدال در خواب و خوراك و سایر امور مربوط بصحت وسلامت بدن بود . بهترین دلیل این مطلب طول عمر وی توأم باصحت کامل وسلامت تمام اعضا وقوای جسمانی و فکری او میباشد ، چنانکه درسن ۸٦ سالگی که وفات یافت هنوز بیشترموهای سرورویش سیاه وقوایش سالم بود وتا همان نزدیك مرگ بتعلیم وتدریس وتألیف وتصنیف اشتغال داشت . با این وصف اگر بگوئیم پیروی ازروش ورفتارطبری درزندگی تحصیلی وعلمی ودرزندگانی عادی واجتماعی دانشجویان و طالبان مقامات علمی و اجتماعی را بسرمنزل مقصود رهبری میکنند ، سخنی بگزاف ودور ازحقیقت نگفته‌ایم .

ازین پیش پاره‌ای ازمحاسن اخلاق طبری اشاره کردیم ، اینك نیز برای تعمیم فایده وتکمیل مطالب سابق مختصری ازاخلاق وعادات اوراذکرمیکنیم:

ابوجعفرطبری ازجهت رعایت امور مذهبی ، مردی پرهیزگار وپارسا بود و

یا نچه علم‌وعقیده داشت عمل میکرد. دراظهارعقاید دینی وعلمی خود کمال‌صراحت لهجه وشجاعت داشت‌وپیروی ازدستورقرآن کریم : **لایخافون فی الله لومة لائم ،** در مقابل بیان حق و حقیقت از هیچگـونه سرزنش و ملامتی ترس و واهمه نداشت چنانکه درداستان مباحثهٔ اوبا پیروان احمدبن حنبل این حقیقت کاملاآشکارمیشود .

طبری درامانت‌داری وخلوص اعمال وصدق وصفای نیت وپاکیزگی‌وطهارت نفس وحسن عقیدت ازمردان کم نظیربود . بهترین گواه وشاهد این معنی کتابی است که وی در «آداب نفوس» تألیف کرده است . کتاب مذکور بخوبی مرتبهٔ دینداری وپاکیزگی اخلاق اورا نشان میدهد . طبری باآنکه بیشتر اوقات خود را مصروف کارهـای علمی ازتألیف و تصنیف و املاء احـادیث ومباحثه و تدریس میکرد ، از بجاآوردن اعمال مذهبی وعبادات روحانی اندکی غفلت نمیورزید . گفته‌اند : درهر شب ربعی ازقرآن و گاهی مقدار بسیاری قرائت میکرد .

شکی نیست که تمسک‌باعمال‌روحانی و عبادات مذهبی که از روی بصیرت‌و فهم باشد برای خردمندان‌ودانشجویان‌ودانشمندان بهترین راهی است برای رسیدن بحقایق ودرك مشکلات و معضلات علمی وپاك شدن نفس ازآلودگیها و پلیدیها و ارتقاءآن بعلوالم ملکوتی ونیل بمقامات عالیهٔ انسانی .

بزرگان‌علم وادب کسانی بوده‌اند که در تکمیل و تهذیب قوای نفسانی و پرورش فکروذوق ازراه عبادات بی‌ریا و خالص وخشوع و خضوع در مقابل ذات واجب الوجود ، اقدام کرده اند. در شرح حال بزرگترین فیلسوف و دانشمند اسلامی ، شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا ، نوشته‌اند که درمواقع برخورد بمسائل غامض ولاینحل فلسفه ، نخست تن خودرا از آلودگیهای ظاهری پاك میکرد ، خودرا شست وشومیداد و وضو میگرفت وآنگاه برای تصفیهٔ روح با کمال خلوص‌وعجز روی بدرگاه آفرینندهٔ جهان می‌آورد وبنمازمی‌ایستاد وازین‌راه آئینه فکروخردرا ازگرد وغباروآلایشهای طبیعی صیقلی میکرد وصفا وجلا میداد ، پس ازان بفهم ودرك قضایا ومسائل علمی وفلسفی- که درابتدا لاینحل مینمود-توفیق‌می‌یافت .

صفا و پاکیزگی تن وروان از راه عمل کردن بدستورات دینی پیدا میشود

درینجا بیمناسبت نیست اندکی درین موضوع بسط سخن داده شود. چون در عصری که ما زندگی میکنیم، «ماده» و افکار مادیگری زیاد توجه و نظر مردمان جهان را بخود معطوف داشته است وتمام اموروشئون زندگی را ازنظر مادیگری نگاه میکنند ازین جهت شاید اینگونه حقایق در ابتدای امر بنظر غریب و برخلاف اصول علمی جلوه کند زیرا کسانی که‌درچهاردیوارتنگ مادیگری فرورفته‌اند نمیتوانند اندیشه وخرد خود را از تنگنای «ماده» ومادیگری خارج سازند و آثار شگرف روح و صفای آن را درك کنند.

بعقیدهٔ نویسندهٔ این اوراق، یکی ازبزرگترین علل موفقیت علما وبزرگان پیشین ورسیدن‌آنان بمدارج عالیهٔ علمی ومقامات شامخهٔ روحانی پاکیزگی روح و جسم‌آنان از آلودگیها و پلیدیها بوده است. این پاکیزگی تن و صفای روح پیدا نمیشود مگر از راه تهذیب نفس وتزکیهٔ اخلاق و کشتن هوی و هوسهای شیطانی وغلبه‌دادن‌عقل‌خود را براحساسات وتمایلات‌نفسانی راه راست وآسان برای‌رسیدن باین نتیجه پیروی‌ازدستورات بزرگان وپیشوایان‌دین وانجام‌دادن وظایف وتکالیف دینی است مخصوصاً عبادات که اگر باخلوص نیت و صفای عقیدت و با جمع بودن شرایط انجام شود بیشك موجب پاکیزگی و نورانیت روح و خرد آدمی میشود. درینجا نمیخواهم فقط ازراه تعبد وحدیث وخبرفواید ایمان و دینداری را بیان کنم بلکه چون بحث و گفتگوی ما در بارهٔ علل رسیدن دانشمندان پیشین بمقامات عالیهٔ علمی است، این موضوع را نیزازراه علمی تجزیه وتحلیل میکنم.

با تن‌سالم وروح پاك بهتر میتوان بدرجات عالیهٔ علمی رسید

معلوم است که علوم وفنون از نوع معقولات و معنویات است ومفاهیم ومعنویات مستقیما با عقل وروح انسان سر و کار دارند، پس هرچند روح آدمی صافی تر و عقل و خردش کمتر آلوده

بآلایشهای مادی و پلیدیهای طبیعی باشد بمعقولات نزدیکتر میشود و برای درك آنها مهیاتر میگردد. و هرچند فرورفتگیش درامورمادی زیادتر باشد و تن وقوای جسمانیش آلوده بناخوشیها و پلیدیهای طبیعی وروح وعقلش آلوده بناخوشیهای معنوی وهوی وهوس و آز و آلودگیهای دیگر باشد از معقولات و امورمعنوی دورتر می افتد. آن کس که فراغ خاطروصفای روح وپاکیزگی جسم داشته باشد بدان مقام میرسد که حقایق بی پرده برومکشوف ومشکلات ومعضلات بی وساطت اسباب وعلل مادی بوی اشراق و الهام میشوند. درنتیجه آن فرد شاخص و یگانه‌ای که صفای روح و سلامت عقلش از همه بیشتراست یعنی مـولای متقیان و سرور پرهیز کاران حضرت علی علیه‌السلام بدان درجه میرسد که میگوید و حق میگوید: **لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا** (اگر پرده هائی که میان ما وحقایق فاصله است از میان برود برعلم ویقین من چیزی افزوده نخواهد شد).

باری ازموضوع دور نیفتیم، امید است از همین فشرده و خلاصه‌ای که ذکر شد طالبان حقیقت ودانش را بهره و سودی حاصل گردد و راه رسیدن بمقصود و هم آهنگ کردن تن وروح خود را با علوم و فنون برآنان آشکار ونمایان گردد. اینك بر گردیم بشرح حال ورفتارطبری که از همین راه بدان درجهٔ علمی و زهد و تقوی رسید که شمه‌ای ازان بیان وپارهٔ دیگربیان میشود.

عبدالعزیزپسرمحمد طبری گفته است: «ابوجعفر، ظاهری ظریف و نظیف وباطنی پاکیزه ومصفی داشت. درمعاشرت دارای خلق وخوئی نیکوبود وهمواره ازحال جمیع اصحاب ومعاشرانش جویا میشد. درخوراك و پوشاك ورفتار و گفتار دارای ادب نیك وپسندیده بود. با همگی دوستان ویارانش با روئی گشاده و چهرهٔ متبسم سخن میگفت و گاهی با نیکوترین وجهی باآنان بشوخی ومزاح میپرداخت ولطائف وظرائف ذوقی و ادبی میگفت.

بسـا اتفاق می افتاد که میوه‌ای برای اوهدیه می آوردند واو سخنان بسیار در بارهٔ آن میوه میگفت که ازهیچیك ازمسائل علمی وفقهی خارج نبود.»

ازعادات واخلاق طبری آن بود که هر گاه کسی برای او هدیه‌ای میفرستاد ، اگرمیتوانست عوض آن را بفرستد وجبران احسان بنماید ، آن را میپذیرفت وتلافی میکرد ودرغیراین صورت از قبول آن خودداری میکرد واز هدیه فرستنده بوجه نیکوئی پوزش میخواست .

یکی ازثروتمندان آن زمان بنام **ابوالهیجاء** پسر حمدان سه هزاردینار برای طبری فرستاد ، چون طبری را بران نظر افتاد در شگفت شد و گفت : « آنچه را که بمکافات و جبران آن توانائی ندارم نمیپذیرم . کجا مرا توانائی است که ازین مبلغ زیاد جبران کنم ؟ » بوی گفتند که غرض از اهداء این دینار ها نزدیکی بخداوند وتحصیل اجروثواب است . ولی طبری خود داری از قبول کرد وآن را برای صاحبش باز پس فرستاد .

ابوالفرج بن ابوالعباس اصفهانی کاتب نزد ابوجعفر طبری آمد وشد داشت و کتابهای خود را پیش او قرائت میکرد ، روزی ابوجعفر از وی خواست که برای ایوان کوچکی بوریائی بیافد ابوالفرج اندازهٔ ایوان را گرفت و پس‌ازچندروز بوریا را ساخت ومحض تقرب وارادت تقدیم ابوجعفر کرد . چون ازخانه بیرون‌شد، ابوجعفرپسرخود را خواند وچهاردینار بوی داد که بابت بهای بوریا بابوالفرج دهد. ابوالفرج از گرفتن پول خودداری کرد، طبری نیزازقبول حصیرامتناع ورزید مگر اینکه ابوالفرج دینارها را بگیرد .

دیگراز حکایاتی که دلالت برمناعت و بزرگواری طبری دارد ، حکایت ذیل است که یکی ازمعاصران طبری نقل کرده است

ابوعلی محمدبن عبیدالله وزیر ، اناری بعنوان هدیه نزد طبری فرستاد.طبری آن را قبول کرد و درمیان همسایگان خود پخش نمود . چون زمانی ازین واقعه گذشت ، وزیرمذکور، زنبیلی که درآن کیسه‌ای بود ودرمیان کیسه دههزار درهم بود بسوی طبری گسیل داشت وباآن رقعه‌ای فرستاد که دران درخواست کرده بود که طبری هدیهٔ مذکور را بپذیرد . سلیمان واسطهٔ هدیه گفته است که وزیر بمن

گفت : « اگر طبری خود هدیه را بپذیرد چه بهتر والا ازو درخواست کنید که آن را درمیان یاران ودوستانش که استحقاق دارند قسمت کند ، سلیمان گوید : کیسه را برداشتم وبدر خانهٔ طبری رفتم ودررا کوبیدم ، وطبری ازپیش با من آشنا و مأنوس بود وچنان عادت داشت که هرگاه بعد ازمجلس درس بدرون خانه میرفت هیچکس نمیتوانست برووارد شود مگر برای کارفوری وضروری ، زیرا اوقاتش مستغرق‌در تصنیف وتألیف ومطالعه بود گفته است : بوی پیغام دادم که ازجانب وزیر برسالت آمده‌ام ازینرو بمن اذن دخول داد ، پس نامهٔ وزیررا بوی دادم ، نامه را گرفت ولی از گرفتن درهمها خودداری کرد و گفت : «خدا اورا ومارا بیامرزد ، بوی سلام رسان وبگو برای ما همان اناررا بازفرست . گفتم : درهمها را در میان یارانت بکسانیکه مستحق میباشند بخش کن ورد هدیهٔ وزیر مکن . گفت : وزیر بهتر ازمن بحال مردمان آشناست . اگر میخواهد بمحتاجان بخششی کند خود میتواند . »

شعر طبری

طبری گاهی اشعاری میخوانده است که از مضامین آنها نیز میتوان بمکارم اخلاق ومناعت نفس وعفت و پاکیزگی اخلاق او پی برد. مورخان و نویسندگان معین نکرده‌اند که اشعار از خود طبری است ویا از دیگری زیرا بکلمه «انشاء» که احتمال هردو وجه را میدهد تعبیر کرده‌اند.

دور نیست که اشعار از خود طبری باشد، زیرا چنانکه از این پیش در «مقام علمی طبری» بحث کردیم، طبری درعلوم ادبیه نیز مهارت وحذاقت داشت و از اشعار شعرای عرب چه ازدورهٔ جاهلیت وچه ازعصر اسلام باندازهٔ کافی حفظ داشت.

در نکوهش از نخوت وتکبر ثروتمندان و اظهار زبونی ومذلت فقیران این دو بیت را میخوانده است:

خلقان لاارضی طریقهما	تیه الغنی و مذلة الفقر
فاذا غنیت فلاتکن بطرآ	واذاافتقرت فته علی الدهر

«دو خوی مرا ناپسندیده است: یکی تکبر درهنگام بی نیازی ودیگری اظهار بیچارگی در موقع نیازمندی»

«پس هرگاه بی نیاز شوی متکبر وسرکش مشو وچون فقیر گردی درمقابل روزگار سربلند بایست»

در بزرگواری طبع ومناعت نفس این اشعار را میخوانده است:

اذا اعسرت لم اعلم رفیقی	و استغنی فیستغنی صدیقی
حیائی حافظ لی ماء وجهی	ورفقی فی مطالبتی رفیقی
ولو انی سمحت ببذل وجهی	لکنت الی الغنی سهل الطریق(۱)

«هرگاه تنگدست گردم، دوستم را آگاه نمیکنم، من اظهار بی نیازی میکنم و دوستم بی نیاز میشود.

«شرمم نگهدارندهٔ آبروی من است، ورفق ونرمی که در خواستن میکنم بهترین رفیقم میباشد اگر من هم آبروی خودرا برای بدست آوردن پول ازدست میدادم بزودی پولدار میشدم»

(۱) ابن خلکان نوشته است: درمجموعه‌ای این اشعار بطبری نسبت داده شده است. وفیات الاعیان.

طبری خود گفته است که احمد بن عیسی علوی مکتوبی برای او فرستاده بود که در آن این اشعار نوشته شده بوده است : (۱)

الا ان اخوان الثقاة قلیل　　فهل لی الی ذاك القلیل سبیل ؟
سل الناس تعرف غثهم عن سمینهم　　فكل علیه شاهدٌ و دلیل

« همانا دوستان امین و استوار کم هستند . آیا برای من به این « کم » راهی هست ؟ از مردمان جویا شو تا خوب و بد آنان را بشناسی، همگی دلیل و شاهد این مدعی میباشند »

طبری در پاسخ او این اشعار را نوشته است :

یسیئی امیری الظن فی جهد جاهد　　فهل لی بحسن الظن منه سبیل؟
تأمل امیری ما ظننت و قلته　　فان جمیل القول منك جمیل

« امیر من درباره کوشش کوشش کننده سوء ظن دارد ، آیا برای من راهی بحسن ظن او هست ؟
بیندیش، امیر من ، در آنچه گمان کردی و گفتی زیرا گفتار نیك از تو نیکوست. »

(۱) معجم الادباء . چاپ مصر

رعایت حفظ صحت و آداب غذا خوردن طبری

ابو بکر بن کامل که‌ازشاگردان‌واصحاب طبری بوده‌است، شرحی‌مبسوط دربارهٔ آداب غذا خوردن طبری و نظافت و پاکیزگی و رعایت امور بهداشتی او نقل کرده است که‌چون خالی از فایده نیست، دراینجا بنقل مختصری از آن قناعت میکنیم. گفته‌است: من‌هیچکس رانظیفتر و پاکیزه‌تر در غذا خوردن‌از ابوجعفر ندیدم. هرگز در مجلسی صدای‌دماغ وی شنیده نشدوهرگز کسی‌آب دهان وبینی اورا ندید و نیز کسی ندید که ابوجعفر قسم‌بخورد ویا غلطی‌بر زبانش جاری گردد. طبری ازخوردن چربی خودداری میکردو گوشت خالص‌قرمز را میخورد وهمیشه آنرا با کشمش می‌پخت. از خوردن کنجد و عسل خودداری میکرد ومیگفت آن‌دومعده را فاسد ودهان را بدبو میکنند و نیز میگفت خرمای خشك معده رافاسد وچشم‌را کم‌نورودندانها را ضایع‌میکند. کسی‌بوی گفت من‌در تمام مدت‌عمرم ازآن میخورم وجزخوبی از آن چیزی ندیده‌ام. طبری گفت خرما دربارهٔتو هیچ فروگذار نکرده است. چه‌میخواهی دربارهٔ تو‌بکند بیشتر از آنچه کرده است؟! گفته‌اند کسی که این سخن‌را بطبری گفت‌دندانهایش ریخته‌وچشمش کم‌نور وجسمش لاغر ورنگش زردشده بود.

یاقوت‌حموی نیز بتفصیل چگونگی غذاخوردن طبری را نوشته و مطالبی بیان کرده است که دلالت براطلاع کامل طبری ازمبانی ومبادی علم‌طب دارد ونیز حاکی‌از آنست که‌وی‌بقواعد ودستورات طبی وحفظ‌الصحه عمل میکرده ومعالجات سودمندی دربارهٔ خود ودیگران کرده ونتیجهٔ مطلوب گرفته بوده است. هم چنین یاقوت‌شرح‌داده است که طبری ازچه غذاهائی دوری میکرد وزیانهای آنها رابیان مینمود وبچه‌نوع غذارغبت داشت‌وچگونه غذارا‌ترتیب‌میداد. برای‌آگاهی‌بیشتری مراجعه شود بکتاب ارشادالاریب‌الی معرفةالادیب (معجم‌الادباء)

متهب و معتقدات
محمد بن جریر طبری

این اندازه مسلم است که طبری در زمان حیات متهم بتشیع ودوستی حضرت علی علیه‌السلام و ائمه اطهار بوده است . در نتیجهٔ همین اتهام پس از مرگش ، از ترس عوام و متعصبان اهل سنت و جماعت ، اورا درشب دفن کردند (۱) آنچه تأیید میکند تمایل او را بتشیع آنستکه مردم طبرستان و گیلان ازهمان اوایلی که بدین مقدس اسلام در آمدند اکثر آنان شیعی مذهب بودند و بدوستی اهل‌بیت شهرت داشتند ازینرو یکی ازپناهگاههای شیعیان وسادات علوی درزمانهائی که خلفای اموی‌وعباسی در صدد آزار و افناء آنان بودند ، جبال‌طبرستان و گیلان بود . سلاطین آل بویه نیز که خود شیعه پاك‌اعتقادبودند وازمذهب شیعهٔ اثنی‌عشری ترویج میکردند از گیلان برخاسته بودند .

درعصری که طبری نشو ونما یافت مردم‌طبرستان‌عموماپیرو حضرت‌علی علیه‌السلام واولادبزرگوار اوبودند . ازمجموع‌این‌قرائن میتوان استنباط کرد که‌طبری نیز از جهت تأثیر محیط وخانواده و پرورش ابتدائی فطرتاً شیعه و یامتمایل بتشیع بوده است ولی‌معلوم نیست که‌برفرض تشیع‌طبری ویاتمایل او بتشیع ، معتقدات‌وی دربارهٔ صحابه وخلفای راشدین همچون معتقدات شیعه‌های دوازده‌امامی بوده است؛ از حکایات وقضایائی که درتاریخ زندگانی وی‌دیده میشودچنان برمی‌آید که اگر هم تمایل بمذهب شیعه داشته است ، نسبت بخلفای راشدین و صحابه حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بدبین نبوده وآنان را گرامی میداشته‌است . مگراینکه بگوئیم تجلیل وی ازخلفا وصحابه از راه تقیه بوده است واین گمان درپاره‌ای از موارد چندان‌دوراز‌حقیقت نمی نماید زیرا چنانکه‌معلوم‌است‌شیوع‌مذهب‌تسنن‌درزمان طبری آنهم درمرکز خلافت اسلامی ودردربار خلیفه درنهایت شدت بود ومخالفان آن‌مذهب‌بویژه شیعیان دوازده امامی هیچگونه آزادی اظهارعقایـد وعمل نمودن بآداب ومراسم مذهبی خود نداشتند وازینرو برخی از علمای آن عصر کـه محققاً شیعه‌بوده‌اند ، بظاهر خودراهمرنگ‌دیگران‌میکردندواز تقیه خودداری‌نمینمودند.

(۱)معجم الادباء : چاپ مصر

ممکن است طبری نیز که محل اقامتش بغداد، مرکز خلافت اسلامی واجتماع علما و مفتیان بزرگ اهل سنت ومدارس ومجامع تدریس وتدرس بروفق مذهب اهل سنت بود، خواهی نخواهی بظاهر خودرا همرنگ عموم قرارداده بوده است.

نویسندهٔ این اوراق دربارهٔ طبری و کسانیکه مانندوی درنظر ما مشتبه هستند واز شرح احوال وعقاید آنان بطور قطع ومسلم نمیتوانیم مذهب و معتقدات آنان را بدست بیاوریم ولی درگوشه و کنار تاریخ زندگانی آنان اشارات و کنایاتی دیده میشود که حاکی از تمایل آنان بمذهب تشیع است، چنان عقیده دارد که قطعاً طرف تشیع آنان رجحان دارد زیرا اگر کسی فی الحقیقه معتقد باین مذهب نباشدهیچ دلیل منطقی وعقلائی وجودندارد که درعصری که همهٔ مردمان برخلاف مذهب مذکور هستند وتمایل وتظاهر بدان مذهب موجب ضررهاوخسارات مالی وجانی واعتباری است معهذا کسیکه معناً وباطناً معتقد ومتمایل بآن مذهب نیست، اظهار میل به آن مذهب کند وجسته و گریخته وباشاره وتلویح حقانیت آن مذهب وعلاقه وتمایل خود را بدان برساند ویابطرزی سخن گوید که در آن ایهام وابهام باشد چه آنکه اگر در حقیقت اینگونه کسی معتقد بمذهب تسنن باشد، هیچ ترس وواهمه‌ای از اظهارعقیدهٔ باطنی خود ندارد بلکه آنرا موجب سرافرازی وافتخار میداند ولی درغیراینصورت ناگزیر است که سخن در پرده گوید و از راه اشاره و ابهام گاهی معتقدات باطن خود را بیان کند.

از اینگونه کلمات وسخنان دوپهلو وایهام‌دار در گفتار اغلب کسانی که مشتبه هستند از قبیل: طبری، نظامی، سعدی وغیرایشان زیاد دیده میشود.

اینک پس از ذکر این مقدمه مختصر، مطالب و قضایائی را کـه مورخان و محققان دربارهٔ مذهب ومعتقدات او نوشته‌اند دراینجا نقل و داوری را بـذوق سلیم خوانندگان واگذار میکنیم: تذکر این نکته دراینجا لازم‌است که طبری در فروع احکام ومسائل فقهی خودمذهب خاصی داشت که ازمجموع احادیث واخبارو کلمات فقها ومحدثان استنباط کرده و درفروع از هیچیك از ائمه اربعهٔ اهل‌سنت که مدار

احکام ومسائل درمذهب اهل سنت بستگی بگفته آنان دارد پیروی نمیکرد و چنانکه در سابق اشاره کردیم ، درزمان طبری وبعداز او جمعی از علماء که بنام «جریریه» معروف شده‌اند درفروع ومسائل فقه ازطبری پیروی میکردند.

نقل عقاید دیگران در بارهٔ مذهب ومعتقدات طبری

عبدالعزیز بن محمد طبری گفته است: (۱)

«ابوجعفر طبری در قسمت عمدهٔ مذاهب و آراء خود بران راه میرفت که پیشینیان وعلما بران راه رفته بودند. وی کاملا بآداب وسنن دینی عمل میکرد واز مخالفت پیشینیان شدیداً احتراز مینمود ودرین روش هرگز ازملامت وسرزنش مردم باکی نداشت و دست از عقیدهٔ خود بر نمیداشت ... ونیز بامعتزله درعقایدی که آنان برخلاف جماعت داشتند مخالف بود ....»

درموضوع جبر واختیار واعمال وافعال بندگان چنین عقیده داشت که:

«... هرچه درعالم از افعال بندگان وجود دارد مخلوق خداست وآنچه را که خداوند باهل ایمان از استطاعت وتوفیق بر کارهای نیك عطا کردهاست غیراز آن است که باهل کفر ازعقل دادهاست، وخداوند برقلوب بندگانی که کافر شدهاند مهرنهاده است تامجازات کفر آنان داده شود.» یاقوت حموی پس ازذکر این عقیده بطبری شدیداً اعتراض کرده وچنین گفته است: «این عقیده طبری جداً نادرست وغلط است زیرا اگر خداوند قبل از کفر کفار بردل آنان مهرنهاده باشد، کاری ظالمانه انجام یافته است واگر بعد از کفر ختم کرده باشد پس ختم بر مختوم است (یعنی تحصیل حاصل لازم می آید) وچنین قولی راهیچکس ازاهل سنت وجماعت نگفته است واین قول رافضیان (شیعه اثنی عشری) ومعتزله است قبحهم الله!»

نویسنده این اوراق گوید، اعتراض یاقوت حموی برطبری بیشتر ناشی ازجنبهٔ تعصب خشك مذهبی است که یاقوت حموی بدان متصف بوده است زیرا چنانکه مورخان و محققان درشرح حال یاقوت نوشته اند وشواهد زیادی از کتب خود او دردست است، یاقوت باآن مرتبه فضل واحاطهٔ برتاریخ عمومی وتاریخ رجال وبزرگان وجغرافیای مسالك وممالك معهذا مردی بوده است متعصب وجامد وچون از کوچکی عقاید خاصی در وی تزریق شده بوده باهمان عقاید نشوونما یافته است ازاینرو هرعقیده ای که مخالف عقاید خود میدیده است جداً انکار میکرده ودرصدد رد واعتراض برمی آمده است

---

(۱) این قسمت ومطالب بعدازاین از کتاب معجم الادباء نقل شده است.

چنانکه نسبت بطبری نیز همین عمل را کرده است . از لهجه و لحن وی مشهور است که تعمق زیاد در اصل گفتار طبری نکرده بلکه چون عقیدهٔ مذکور را منتسب برافضیان و معتزله میدانسته است و با رافضیان براثر همان پرورش ابتدائی کمال عداوت داشته و حتی این عداوت را بجائی رسانده که نسبت بمولای متقیان وامیر - مؤمنان نیز شهرت ببغض وعداوت پیدا کرده است ازین جهت از همان آغاز امر دامن همت برای رد آن بر کمربسته و باآوردن عبارت رکیك ، ردئی یعنی زشت ، دراول وتفرین، قبحّهم الله، در آخر چماق تکفیر را برسر طبری وروافض ومعتزله فرو کوبیده است . این روش و اخلاق آمیخته بتعصب جاهلانه بهیچوجه شایستهٔ دانشمندان و دانش پژوهان نمیباشد وبزرگترین آفت تحقیق میباشد .

طبری دراظهار عقیدهٔ بیان شده امری واقعی وحقیقتی ثابت را خواسته است روشن سازد - وازنظر واقع بینی وحقیقت پژوهی طبری درین عقیده مصاب است. آیا یاقوت حموی میتواند انکار کند که یك تن بودائی ، هندو ، بت پرست، گاوپرست، ستاره پرست وهزاران کسان دیگر که در نظر او کافر محسوب میشوند وشقی واهل دوزخ بشمار می آیند ازهمان آغاز وجودو ابتدای رشد و شعور بردین بود ایاهندو ویابت پرستی وغیره بزرك میشوند وفکر وعقیدهٔ بودائی وبت پرستی درسرشت آنان رسوخ می یابد ویك تن مسلمان شیعی یاسنی از همان آغاز امر برخلاف کفار پرورش می یابد وبزرك میشود ، کلام مأثور درمیان شیعیان که بالاصول روانشناسی و علم پزشکی امروز مطابقت دارد یعنی حدیث مشهور : الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه نیز حکایت ازهمین معنی وعقیده دارد .

طبری عقایدش درباره قضاوقدر وجبر واختیار بیشتر متوجه جبر وقدر میباشد وهر عاقل ومتفکری نیز پس از تفکر وتأمل وتجربه وممارست درامور وشئون این جهان بهمین نتیجه میرسد - وی چنان عقیده داشت که ، آنچه را خطا کرده است نمیتوانسته است درآن براه صواب برود و در آن چه براه راست و درست رفته است نمیتوانسته است درآن خطا کند وجملگی آنچه درعالم کون وفساد جریان دارد بارادە ومشیت آفریدگار جهان است . . .

ابوعلی گفته است : «طبری در مسئلهٔ امامت معتقد بامامت ابـوبکر ، عمر ، عثمان و علی (رضی‌الله‌عنهم) بود و در موضوع« تفضیل» (۱)پیروی از اصحاب‌حدیث داشت وهر کس را از هرمذهبی که مخالف اوبود تکفیر میکرد واخبار وشهادات آنـان را قبول نمینمود واین عقیدهٔ خودرادر کتاب **شهادات** ودر کتاب رساله ودر اول ذیل‌المذیل ذکر کرده است (۲)

در باب ارث نیز رای خاصی داشت . درآنجاکه قول حضرت‌رسول‌اکرم را ذکر کرده است که : « مسلم ارثش بکافر و کافر ارثش بمسلم نمیرسد ونیزمردمان دو مذهب مختلف از یکدیگر ارث نمیبرند » (۳) چنین گفته است که دو کافر از یك دین که دارای دومذهب باشند نیز از یکدیگر ارث نمیبرند بنابرایـن پیروان مذهب یعقوبی ازدین نصاری از پیروان مذهب ملکی ازهمان دین ارث نمیبرنـد و همچنین ملکی‌از نسطوری. ونیز پیروان مذهب‌شمعثی از دین یهود ازپیروان‌مذهب سامری از همان دین ارث نمیبرند وهم‌چنین پیروان مذهب عنانی از پیروان مذهب شمعثی ـ بنابرین وقتی پیروان کلیساها و کنیسه‌های‌مسیحی ویهودی از حیث مذهب ومسلك اختلاف داشته باشند ازیکدیگر ارث نمیبرند . دربن عقیده اوزاعی نیزاز طبری پیروی کرده است .

دربارهٔ مذهب‌طبری این بحث‌راخاتمه میدهیم بنقل قول مرحوم‌سیدمحمدباقر چهارسوئی اصفهانی اعلی‌الله مقامه صاحب کتاب‌نفیس روضات الجنات ـ وی‌درضمن

---

(۱) عده‌ای ازاهل سنت باآنکه معتقد بتقدم‌ابابکر وعمر وعثمان درخلافت‌ظاهری برحضرت علی‌علیه‌السلام میباشند ولی ازنظر فضل وعلم وتقوی ونزدیکی بحضرت‌پیغمبر اکرم‌صلی‌اله‌علیه‌واله حضرت‌علی ع را افضل واعلم و از همه میدانند واین طائفه معروف به «مفضله» میباشند .

(۲) کتابهای مذکور در دست نیست که بتوان از آنها معتقدات و مذهب طبری را بطور قطع ویقین بدست آورد کتاب‌ذیل‌المذیل نیز که دردست است بازموردحاجت‌را نمیتوان ازآن استفاده کرد زیرا آنچه ازآن درذیل تاریخ طبری چاپ شده است منتخبی بیش نیست وقسمت اول آن چاپ نشده است .

(۳) **لایورّث المسلم الکافر ولاالکافر المسلم ولایتوارث اهل‌ملّتین‌شتّی**

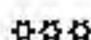
شرح احوال طبری دربارهٔ مذهب او چنین مینویسد :

« . . . ولی در پیش من شبههٔ بزرگی است دربارهٔ مذهب ابوجعفر طبری بلکه بودن او از اهل مذهب حق (یعنی شیعه) نزد من رجحان دارد بدلایل ذیل :

اول ـ طبری از شهری بوده است که مردمان آنجا ازقدیم معروف بتشیع بوده‌اند و دریـن مذهب کمال تصلب و تعصب داشته‌اند بویژه در زمان پادشاهان آل بویه .

دوم ـ اقدام وی بتألیف کتابی دربارهٔ حدیث «غدیر خم» در صورتیکه عموم اهل سنت ومخصوصاً متعصبان این طایفه بهیچوجه راضی بنوشتن اینگونه کتب نیستند.

سوم ـ پیروی نکردن طبری درفروع از هیچیك از مذاهب چهارگانه اهل سنت که تمام سنیان پیرویکی ازآن مذاهب میباشند وغیر از طبری هیچکس را از اهل سنت سراغ نداریم که پیرویکی ازمذاهب چهارگانه نباشد . بااین وصف هیچگونه دلیل و باعثی برای این امور وجود ندارد مگر اینکه بگوئیم که طبری هرچند بظاهر از نظر رعایت جانب خلفاء و بزرگان دولت که همگی مذهب اهل تسنن داشتند ، تظاهـر بمذهب اهل سنت داشته است ولی درباطن از پیروان مذهب تشیع بوده است . . . » (۱)



---

(۱) روضات الجنات چاپ تهران

بخش دوم

آثار علمی طبری

کتبه انجم لها زاهرات

موذنات رسومها بالدثور

(ابن‌اعرابی درمرثیهٔ طبری)

ازین‌پیش گفتیم‌درمیان علمای‌ایران‌و اسلام کمتر کسی باندازهٔ ابوجعفرطبری درزمینه‌های گوناگون کتب ورسالات تألیف وتصنیف کرده است. در میان آثار علمی طبری دو کتاب از همه مشهورتر است وبعداز طبری همواره در میان ارباب فضل ودانش مورد استفاده بوده است وبمطالب آن استناد میجسته‌اند. این‌دو کتاب گذشته از جهت امتیازات واختصاصات معانی ومطالب، از حیث کمیت ومقدار نیز برسایر مؤلفات طبری برتری دارند. دو کتاب مذکور عبارتند از:

۱ - التاریخ‌الکبیر یاتاریخ بزرگ‌مسمی به «تاریخ‌الرسل والملوک‌واخبارهم ومن کان فی‌زمن کل واحد منهم»

۲ - تفسیر بزرگ مسمی به «جامع‌البیان عن تأویل‌القرآن».

درین بخش ازین رساله دربارهٔ دو کتاب مذکور - تا آنجا که درخور این رساله است - بتفصیل سخن میرانیم ودربارهٔ دیگر کتب ورسالات و مؤلفات طبری نسبت باهمیت موضوعات دربارهٔ بعضی‌توضیح وشرح مختصری ایراد ودربارهٔ بعضی فقط بذکر نام وعنوان قناعت میکنیم.

۱- تاریخ بزرگ

پیش از آنکه بشرح و بیان اختصاصات و مزایای کتاب مذکور بپردازیم، چون کتاب‌نامبرده از کتب‌اولیه‌ای‌است که درتاریخ عمومی دنیا ازابتدای خلقت‌تاز مانی که‌مؤلف میزیسته است برشتهٔ‌تحریر

در آمده است ، شایسته است مختصری درباره پیدایش فن تاریخ نویسی در میان مسلمانان و مصادر و مآخذ تواریخ اسلامی و انواع و طبقات تواریخ متداول در میان مورخان وتذکره‌نویسان اسلام ، نگارش دهیم .

چگونگی پیدایش تاریخ دراسلام

عربها پیش ازاسلام چنانکه همهٔ مورخان گفته‌اند از جهت تمدن وسیاست وشوکت واقتداروثروت ونیز ازحیث‌علوم و فنون وصنایع فقیرترین و ضعیف‌ترین ملل وامم بودند .
طبعاً درفن تاریخ نویسی که خود یکی از علوم سودمند است نیز دستی نداشتند و اثری از خود یادگار نگذاشتند .

چون اسلام‌ظاهر گردید ، درنتیجهٔ‌تعالیم عالیه پیشوای بزرگوار اسلام‌عربها درمدت کمی از آن مقام پست بیرون آمدند وبدرجات شامخ تمدن نایل شدند وبا قوی‌ترین و متمدن‌ترین ملل آن زمان یعنی ایران وروم بنای جنك ومبارزه را گذاشتند ودراندك مدتی آن‌دو کشوربزرك را زیر سیطره‌ونفوذ اسلام‌درآوردند. شهرهای بزرك وآباد ایران وروم یکی پس‌از دیگری بدست مسلمانان گشوده‌شد وطولی نکشید که مردم آن شهرها مسلمان وخود شهرها رنك‌اسلام‌بخود گرفت .

این جهانگشائی و گشودن شهرها وبسط و توسعهٔ تمدن و علوم اسلامی در میان سایر ملل موجب آن شد که مسلمانان نیاز خودرا بعلم‌تاریخ ـ مانندسایرعلوم درك کنند وبرای نوشتن شرح حال بزرگان‌دین وتعیین ایام و سنواتی که درآنها حوادث وقضایائی مربوط باسلام واقع شده ونیز تاریخ صدور احکام ونظایرانهادر صدد نوشتن تاریخ ونشر آن برآیند .

دانشمندان ایرانی نخستین مورخان‌اسلام بودند

چنانکه مترجمان و نویسندگان اغلب‌علوم و آداب اسلامی ازمیان‌دانشمندان‌ایرانی‌بوده‌اند، پیشقدمان تاریخ نویسی در اسلام نیز ایرانیان بوده‌اند (۱)

عربهای صدراسلام بیشتر علاقه وتوجهشان بمشاغل کشوری ولشکری‌بود و از اشتغال بعلوم وادبیات و فنون جمیله خودداری میکردند و رغبتی بکارهای علمی نداشتند .

علل شیوع ورواج‌علم تاریخ وپیداشدن‌مورخان زیاد درمیان مسلمانان‌امور

---

(۱) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان

زیادی بوده است از آن جمله آنکه چون مسلمین اشتغال بجمع قرآن و احادیث و نوشتن تأویل وتفسیر قرآن داشتند محتاج شدند بتحقیق اماکن وحالات کسانی که درآیات یا احادیث بدانها اشاره شده بود ازینرو در صدد برآمدند که نخست «سیرت نبوی» را جمع کنند زیرا بانوشتن سیرت نبی اکرم این مقصود بعمل می‌آمد (۱)

نخستین کسانی که سیرهٔ نبوی نوشتند

نخستین کسیکه بتدوین و تألیف «سیرهٔ نبوی» پرداخت محمدبن اسحق (وفات ۱۵۱ هجری) بود که کتاب خود را برای منصور تألیف کرد (۲) حاجی خلیفه صاحب کتاب کشف‌الظنون نوشته است که‌محمدبن مسلم زهری (وفات ۱۲٤) کتابی درمغازی جنگها «تدوین کرده بوده است بنابرین تألیف وی پیش از ابن اسحق خواهد بود زیرا او پیش از ابن‌اسحق به بیست سال واندی وفات یافته بوده است.

قدیمترین کتاب جامع ومشروحی که درسیرهٔ نبی‌اکرم نوشته شده ودر دست است کتاب‌سیرهٔعبدالملك‌بن‌هشام (۲۱۳هجری) معروف به «سیرهٔ ابن هشام» است. مطالب این کتاب بیشتر نقل ازابن‌اسحق است وتاکنون چندین بار در کشورهای عربی چاپ شده است.

پیدایش تواریخ دربارهٔ فتح شهرها

پس از آنکه مسلمین شهرهائی گشودند و خراج و مالیات مطابق احکام‌اسلامی برمردمان آن‌شهرها نهادند اختلافی در کیفیت فتح پاره‌ای ازشهرها پیدا شد که بزور گشوده شده است یابصلح یابزنهار - ومطابق فقه اسلام خراج گرفتن ازملل غیرمسلم که شهرهای آنان بدست مسلمانان گشوده‌شده‌است‌درهریك از احوال‌مذکوره‌اختلاف دارد ودر هر مورد حکم ودستور خاصی برای گرفتن خراج رسیده است - ازینرو مسلمانان ناگزیر شدند که دربارهٔ چگونگی فتح هریك از شهرها بحث وتحقیق

(۱) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی‌زیدان

(۲) ابن‌الندیم در کتاب الفهرست‌ابن‌اسحق راغیرموثق میداند. مینویسد که کتاب او درنزد علمای حدیث اعتباری نداردودرمطالب کتاب‌بیشتر بگفتهٔ علمای یهود ونصاری اعتماد کرده است.

کنند و نتیجهٔ تحقیقات خودرا در کتب ورسالاتی تدوین نمایند. درنتیجه کتب بسیاری دربارهٔ فتح هرشهری نوشته شد از قبیل فتوح الشام وفتوح العراق ابومخنف لوط بن یحیی وابوعبدالله محمدبن عمرواقدی (۲۰۷ - ۱۳۰ هجری) و کتاب فتوح مصرو مغرب تدوین عبدالحکم (وفات ۲۵۷ هجری) وفتوح بیت المقدس وفتوح خراسان و کتاب خبربصره و فتح آن تألیف ابولحسن علی بن محمد معروف به مدائنی (۲۱۵-۱۳۵ هجری)(۱) پس از آن بتدریج دامنهٔ تألیف کتب تاریخی روبتوسعه گذارد و موضوعات بزرگتر شد چنانکه کم کم فتوح ممالك و کشورها در یك کتاب نوشته شد مانند کتاب فتوح البلدان یا فتح الامصار تألیف بلاذری (وفات ۲۷۹ هجری) که از بهترین ومؤثق ترین کتب تاریخ دربارهٔ فتح شهرها بدست مسلمانان میباشد.

هر چند تمدن وحضارت اسلام روبفزونی مینهاد ووسعت ممالك اسلامی بیشتر میشد وعلوم وفنون وادبیات بسط وتوسعه می یافت احتیاج مسلمین بعلم تاریخ وشعب وانواع آن که عبارت ازتذکره وتراجم احوال بزرگان ودانشمندان از هرطبقه باشد زیادتر میشد زیرا بواسطهٔ تحقیق درمسائل قرآن وحدیث و نحو و صرف و دیگر علوم که درمیان مسلمین رشد ونمو می یافت وروبتوسعه ورواج میگذارد وهمچنین بحث وتحقیق درسندهای احادیث وجدا کردن احادیث صحیح ازضعیف مجبورشدند که تحقیق درحال روات سندهای حدیث کنند ومقام ومرتبهٔ آنان را از حیث ثقه و مورداعتماد بودن یاضعیف بودن معین کنند ازین جهت راویان هرفنی را بطبقاتی تقسیم کردند و برای هرطبقه تراجم وتذکرهٔ احوال نوشتند ازقبیل :

طبقات الشعراء ـ طبقات النحویین ـ طبقات الفقهاء ـ طبقات الفرسان ـ طبقات المحدثین ـ طبقات المفسرین ـ طبقات اللغویین ـ طبقات المتکلمین ـ طبقات النسابین طبقات الاطباء ـ طبقات الندماء وغیرها.

از آنچه ذکر شد معلوم گردید که درمدت کمی علم تاریخ وشعب آن درمیان مسلمانان توسعه ورواج بسیار گرفت ونگارش تراجم احوال وتذکرهٔ دانشمندان ازهر صنف وطبقه دربین مسلمین ازسایر ملل بیشتر معمول ومتداول گردید.

آغاز پیدایش تاریخ عمومی در میان مسلمانان

قرن دوم هجری و نیمهٔ اول قرن سوم سپری گردید و هنوز کتب تاریخ مسلمین منحصر بهمان «سیره» و «فتوح» و «مغازی» و «طبقات» بود.

پیدایش تواریخ‌عمومی وتاریخ‌عالم ازقبیل: تواریخ امم جهان وتاریخ‌شهرها و کشورها چه‌از امم وملل قدیمه و چه ازملل جدید بعدازین تاریخ در میان مسلمین رواج یافت.

نخستین کسیکه در «تاریخ عمومی» کتاب تدوین کرد ابن واضح مشهور به «یعقوبی» است و کتاب تاریخ او نیز شهرت به«تاریخ یعقوبی» دارد. این کتاب دردو جزء چاپ شده است: یك‌جزء در تاریخ امم و ملل قدیم مانند: ایران، روم، هنود، یونان و غیرایشان. جزء دیگر درتاریخ اسلام‌از آغاز ظهور پیغمبراکرم‌تاروزگار خلافت معتمد عباسی که در ٢٥٦ بخلافت نشست.

بعدازتاریخ یعقوبی، «تاریخ بزرگ» تألیف‌ابوجعفر محمدبن جریرطبری مفسر ومورخ شهیر که مورد بحث‌وتحقیق‌درین رساله میباشد نوشته شد که ازآغازخلقت تا حوادث سال ٣٠٢ هجری را دربر دارد.

بعداز دو تاریخ مذکور، کتاب تاریخ مروج‌الذهب مسعودی (وفات ٣٤٦ هجری) تألیف گردید که درآن علاوه برذکر تاریخ عالم، توصیف بلاد و بحار و حیوانات وجبال وجزائر شده وبرحسب دولتها وامتها مرتب گشته است. این کتاب چاپ شده ودردسترس میباشد.

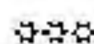
تا قرن هفتم هجری چندان ترقی محسوسی درنوشتن کتب تاریخ عمومی در میان مسلمانان پیدا نشد وبرتواریخ مدونه پیش مطلب قابل ذکر و اعتنائی افزوده نگردید تاآنکه کم کم دول اسلامی عرب درگوشه و کنار رو بانقراض گذارد. دولت وخلافت عباسی در عراق، دولت فاطمیین در مصر ودولت امویین دراندلس از میان رفت ودول ترك وبربر و کرد ومغول جانشین آنان گردید و مردم ممالك

اسلامی داخل دوره و عصری جدیـد شدند ازینرو درصدد تدوین اخبار و حوادث اعصار وقرون گذشته برآمدند واز کتب ونوشته‌های دانشمندان و مـورخان قرون اولیه اسلام برای پایه گذاری کتب مفصل تاریخ استفاده بردند و آنها را مـرتب و مبوب کردند چنانکه مطالب زائد وسلسلهٔ اسناد واسامی روات را حذف نمودند و آنچه ازقضایا وحوادث تاریخی مربوط بعالم که در آنها ذکرنشده بودبرآنهاافزودند ودر نتیجه کتابهای بزرك ومشروح در تاریخ اسلام ودر تاریخ عمومی جهان بوسیلهٔ دانشمندان اسلامی نوشته شد .

از کتب مشهور ومفصل در تاریخ یکی کتاب کامل التواریخ تألیف شیخ عزالدین علی بن محمد معروف به ابن اثیرجزری (وفات ٦٣٠ هجری) است . این کتاب مشتمل است برمطالب تاریخ طبری بحذف اسناد و اختصار نصوص مطول . پس از ذکر مطالب کتاب تاریخ طبری رشتهٔ تاریخ وبیان حوادث را تاقرن هفتم هجری که خودش زندگی میکرده کشیده است ونیز مطالبی دربارهٔ خلفای اموی که درغرب واندلس سلطنت میکرده‌اند وطبری درتاریخ خود ازآنان یاد نکرده بود ، در تـاریخ خود اضافه کرده است .

این کتاب دارای ۱۳ مجلداست وچندین بار بچاپ رسیده وازمآخذمهم تاریخ در نظر دانشمندان اسلامی و غیراسلامی میباشد . (۱)

بعد از ابن الاثیر ، ابوالفداء (وفات ۷۳۲ هجری) کتاب کامل رامختصر کرد وبسیاری از اخبار ادبا وعلما واخبار عرب جاهلیت رابرآن افزود(۲)



(۱) بگفتهٔ کاتب چلبی مؤلف کتاب نفیس کشف الظنون ، کتاب کامل التواریخ بوسیلهٔ مولانا نجم الدین طارمی که ازاعیان دولت میرزا میرانشاه پسرامیرتیمور گورکانی بوده است ، باشارهٔ آن پادشاه بفارسی ترجمه شده بوده است

(۲) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان .

اینك که مختصری در بارهٔ چگونگی پیدایش علم تاریخ در میان مسلمانان وانواع وشعب تاریخ ذکر شد ، برمیگردیم بشرح و بیان کتاب تاریخ طبری ونقل عقاید و گفتهٔ دانشمندان ومورخان بزرك دربارهٔ این کتاب :

ارزش تاریخ طبری وچگونگی جمع آوری مطالب آن

کتاب تاریخ طبری از کتب بسیار سودمنداست که در تاریخ عمومی جهان و در تاریخ اسلام نوشته شده است . این کتاب از نظر صحت و اتقان مطالب در تمام قرون اسلامی ، پس از مؤلف ، مورد استناد واستفادهٔ مورخان ومرجع افاضل ودانشمندان بوده است . تاریخ طبری مشتمل است براخبار و حوادث پادشاهان وپیغمبران سلف ووقایع ایام و روزگار آنان از ابتدای این جهان تا سال ۳۰۲ هجری (۱)

در حوادث ووقایع قبل از اسلام ، شرحی مبسوط وممتع دربارهٔ سلسلهٔ پادشاهان ایران از ابتدای تاریخ ایران وذکر تاریخ هریك از سلسله‌ها ونام هریك از پادشاهان مطابق کتب سیرالملوك یا شاهنامه ایراد کرده است . دربارهٔ سلسلهٔ ساسانیان که نزدیکتر بزمان مؤلف بوده‌اند ومآخذ وروایات بیشتری دربارهٔ آنان دردست بوده است ، مفصل‌تر بحث کرده ومطالب این قسمت روشن‌تر وسودمندتر است .

مصنف در آغاز کتاب پس از ذکر خطبه وستایش آفریدگار دوجهان ومدح خاتم پیغمبران وخاندان واصحاب وجانشینان آن بزرگوار چنین گفته است :

«خوانندهٔ این کتاب بداند که استناد ما بدانچه درین کتاب می‌آوریم بروایات واسنادی است که از دیگران ، یکی پس از دیگری ، بما رسیده و من نیز خود از آنان روایت میکنم ویا سند روایت را بایشان میرسانم نه آنکه در آوردن مطالب تاریخ استنباط فکری و استخراج عقلی شده باشد ...»

چنانکه ملاحظه میشود مؤلف کتاب کمال امانت وصداقت را از خود نشان میدهد ونسبت بتاریخ امم وملل قدیمه که جز نقل سینه بسینه از گذشتگان بایندگان

---

(۳) در کشف الظنون تا سال ۳۰۹ یعنی یك سال قبل از وفات طبری نوشته شده است .

و حفظ کردن نسلهای بعدی آنچه را از نسلهای قبلی شنیده‌اند راه دیگری برای ضبط قضایا وحوادث تاریخی نبوده، خودش باین موضوع تصریح کرده است ، و نیز چون درروایات واخبار تاریخ قدیم بسیاری مطالب غریب ودور از ذهن و خارج از موازین طبیعی دیده میشود ازینرو مؤلف کتاب نیز چون خود متوجه این معنی بوده است در مقام اعتذار از ذکر این مطالب چنین میگوید :

« اگر ناظران وشنوندگان اخبار این کتاب ببرخی داستانها وقصه‌ها برخورند که عقل وجود آنها را انکار کند و سامعه ازشنیدن آنها تنفر حاصل نماید ، نباید بمن خرده گیری وعیبجوئی کنند چه آنکه اینگونه اخبار را دیگران و پیشینیان برای ما نقل کرده‌اند ومانیز آنها را چنانکه شنیده‌ایم در کتاب خود آوردیم .»

مؤلف در ابتدای کتاب شرحی مفید درخصوص کیفیت و کمیت زمان وتعریف آن ذکر کرده پس‌ازآن بیان حادث بودن زمان پرداخته و ثابت کرده که محدث آن خداوند میباشد ، سپس دربارهٔ نخستین مخلوق بر وفق احادیث و اخبار که قلم است سخن گفته وداستان حضرت آدم وحوا وچگونگی فریب‌دادن ابلیس آنان را بیان کرده است . بعد بذکر قصص و تاریخ یکی یکی از پیغمبران اولوالعزم وغیر اولوالعزم وپادشاهان‌ایران وروم وملوك‌الطوائف پرداخته تاآنکه رشتهٔ تاریخ را بمولدومبعث‌حضرت‌رسول‌اکرم ونبی خاتم ﷺ رسانده‌است. پس‌ازآن‌تاریخ‌حیات حضرت پیغمبراکرم ونسبت شریف آن‌بزرگوار وازواج واولاد و جنگها وحوادث و قضایای زمان آن‌حضرت و سیرهٔ آن بزرگوار وخلفا وصحابه وتاریخ اسلام را بتفصیل تا سال ۳۰۲ هجری قمری شرح داده است (۱) روش تاریخ‌طبری در ذکر حوادث ووقایع بعداز اسلام سال بسال است از روی تاریخ هجری .

طبری خود کتاب مذکور را تا حوادث سال ۲۹٤ برای‌شاگردان واصحابش تدریس کرده وبآنان اجازهٔ نقل داده است .

ابن‌جوزی ـ بنقل صاحب کشف الظنون ـ گفته است : « تاریخ طبری دارای مجلدات بسیار بوده وآنچه بمارسیده است مختصری از مفصل‌است .»

---

(۱) معجم‌الادباء یاقوت حموی.

چنانکه ازین پیش نیز اشاره شده طبری هریك از تفسیر و تاریخ بزرك را نخست درسی‌هزار ورق نوشته بود وچون شاگردانش از درازی آن تعجب کردند وخواستار اختصار شدند هریك از آن دو کتاب را در سه هزار ورق خلاصه کرد..

یاقوت حموی در کتاب معجم‌الادباء گفته است: «... این کتاب از جهت‌شرف وبزرگی دردنیا بی‌نظیر است ودرین کتاب بسیاری از علوم دین ودنیا فراهم شده است و اوراق‌آن نزدیك به پنج‌هزار میباشد.»

طبری کتاب دیگری درتاریخ تألیف کرده و نام آن را ذیل‌المذیل گذارده است، این کتابدرحقیقت دنبالهٔ کتاب تاریخ بزرك‌او وجزء اخیر آن کتاب محسوب میگردد. کتاب اخیر دربارهٔ شرح‌حال‌اصحاب‌حضرت پیغمبر ﷺ است که درحال حیات آن حضرت یا بعد ازآن وفات یافته و یا بقتل رسیده‌انــد بعد بذکر تابعان و کسانی که بعد از آنان آمده‌اند پرداخته است تامیرسد باساتید وشیوخی که‌خوداز آنان حدیث وروایت‌شنیده است. دربارهٔهریك مختصری از اخبار و عقایدومذاهب آنان نیز آورده است واز ارباب فضل ودانش که بمذهب‌وعقیدهٔ ناشایستی منسوب شده‌اندودرواقع‌ازآن‌عقیده ومذهب‌بری‌میباشند ازقبیل‌حسن بصری، قتاده‌وعکرمه وغیر آنان دفاع کرده است. طبری درسال ۳۰۰ هجری از نوشتن این کتاب فراغ یافته است.

بگفتهٔ یاقوت حموی، ذیل‌المذیل بهترین وسودمندترین کتابی است که‌درنوع خود نوشته شده است وطلاب وافاضل اهل علم درآن میل ورغبت‌زیاددارند و عدد اوراق آن به هزار ورق میرسد.

گفتار مورخان و دانشمندان در بارهٔ تاریخ طبری

کتاب تاریخ طبری از جمله کتب پر ارزش و سودمندی است که از زمان تألیف تا کنون همواره ارزش ومقام خود را حفظ کرده ومورد توجه و استناد و استشهاد دانشمندان و مورخان بوده است . مورخان اسلام و غیر اسلام در تمام این مدت که متجاوز از هزار سال میشود از کتاب مذکور استفاده نموده و آن را مرجع ومأخذ خود قرار داده‌اند .

مسعودی در مقدمهٔ کتاب نفیس وپرارزش خود بنام مروج‌الذهب پس از نام بردن جمع بسیاری ازمورخان وشمردن کتب هریك از آنان باذکرمزایاواختصاصات آنهاچنین مینویسد :

« . . . واماتاریخ ابوجعفرطبری که برتری بر کتب دیگرتاریخ دارد وافزونتر از آنهاست، جامع انواع خبرهاو آثاروحاوی اقسام فنون وعلوم میباشد .

این کتاب دارای محسنات وفوایدزیاداست و نفعش بتمام‌طالبان وپژوهندگان تاریخ و آثار گذشتگان میرسد .مؤلف‌این کتاب فقیه عصر وزاهد و پرهیزکار زمان خود بوده است وعلوم فقها، ودانشمندان شهرها واخبارمحققان‌سیرو آثاربوی‌منتهی گردیده بوده‌است . . . » (۱) مورخ علامه‌ابوالحسن علی‌بن‌ابوالکرم معروف بهابن اثیرجزری در مقدمه کامل‌التواریخ خود نوشته است :

« . . . وابتدا کردم بتاریخ بزرگ که تألیف امام ابوجعفر طبری زیرا کتاب مذکوردرنزد عموم محققان مورد اعتماد ودرموارد اختلاف محل‌رجوع‌میباشد . . . ومن ازمیان همگی مورخان بطبری اعتماد کردم‌زیراوی ازروی حق وصواب‌درین فن‌پیشوا وازروی حقیقت و واقع جامع‌علوم وفنون میباشد . . . » (۲)

(۱) مروج‌الذهب مسعودی چاپ پاریس

(۲) کامل‌التواریخ ابن اثیرجلداول چاپ مصر

اهتمام دانشمندان اروپا بطبع و نشر تاریخ طبری واستفادهٔ از آن

شهرت و رواج کتاب تاریخ طبری تنها در میان مسلمانان و استفاده از آن منحصر بآنان نبوده است بلکه از زمانی که غربیان بعلوم و فرهنگ وآثاردرخشان اسلامی وشرقی آشنا شدند و در صدد کسب واقتباس برآمدند کتاب مذکور نیزمورد استفادهٔ آنان قرار گرفت وبرای بحث و تحقیق از تاریخ عالم و تاریخ اسلام بدان کتاب مراجعه کردند. گروهی از مستشرقین کتاب تاریخ طبری‌را بزبانهای اروپائی ترجمه وتلخیص کردندتادانشمندان و محققان کشورهای آنان بیشتر از آن استفاده کنند. مستشرق معروف دخویه M . D . Goeje با جمعی ازمحققان وعلمای هلاند در سال ۱۸۷۹ میلادی بطبع و نشر این اثربزرگ پرداختند ودرسال ۱۹۰۱ میلادی چاپ آن درده مجلد بپایان رسید. جلد دهم مشتمل برمدخل و حواشی ونسخه بدلهاوتصحیحات و تعلیقات میباشد. در همین تاریخ مستشرق‌دانشمند دیگر نولدکه M . Noldeke از کتاب مذکورقسمت مربوط بتاریخ ایران قبل از اسلام یعنی سلسلهٔ ساسانیان را استخراج کرد و ترجمه نمود. ترجمهٔ مذکورخود کتابی سودمند میباشد. (۱)

ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری بوسیلهٔ ابوعلی بلعمی

کتاب تاریخ طبری را ابوعلی محمدبن محمد بلعمي وزیر منصوربن نوح سامانی در سال ۳۵۲ که هنوز نیم قرن از وفات طبری نگذشته بوده است بفارسی ترجمه وتلخیص کرده است(۲)

« این کتاب چنانکه درمقدمهٔ آن‌اشاره شده است بفارسی‌هرچه نیکوترترجمه شده است وتمام تاریخ محمد جریر را شامل بوده است مگر انکه نام روات و اسناد

۱ـ کتاب : متفکران اسلام تألیف بارون‌کارادِ فرانسوی ـ Les Penseurs de l' islam - Par : Barron Carra de Vaau

۲ـ نویسندهٔ این رساله در بارهٔ « خاندان بلعمیان » رسالهٔ جداگانه نوشته و دران راجع بمزایا واختصاصات‌ترجمهٔ تاریخ طبری که بوسیلهٔ وزیردانشمند ابوعلی‌بلعمی بفارسی ترجمه شده بتفصیل‌بحث کرده است.

پایی از آن افکنده شده است وازذکرروایاتمختلف دریك مورد که دراصل‌عربی ذکرشده مترجم احتراز کرده وازاختلاف روایتها ، بریك روایت که در نزد مؤلف یا مترجم مرجح بنظررسیده اکتفا جسته است ونیز هرجا که روایتی ناقص‌یافته‌است آن را از مآخذهای دیگر درمتن کتاب نقل کرده واشاره نموده است که پسر جریر این روایت را نیاورده بود وماآن را آوردیم مانند مقدمهٔ مفصلی از بسو تاریخ یـا داستان بهرام چوبین درسلطنت هرمزونظایر اینها ... » (۱)

ازان چه گفته شد روشن گردید که ابوعلی بلعمی وزیـر دانشمند در حقیقت بترجمه خشك ومقید اکتفا نکرده وبرخی فصول را نسبت باصل کتاب مقدم‌ومؤخر قرارداده است هم‌چنین بتعبیرخود گاهی «بیرون از کتاب پسرجریر» اخبار وتاویلات فلسفی وحکایات وقصصی دربارهٔ پیغمبران آورده است .

ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری مأخذ ومرجع بسیاری ازترجمه‌های دیگر تاریخ طبری مانند ترجمه بترکی و ترجمه بعربی شده است زیرا بواسطهٔ اطناب و تفصیل تاریخ طبری وزیادی حجم‌آن واختصار وشیوائی ترجمهٔ بلعمی اولی موجب زحمت وعسرت استنساخ و کسالت و ملالت خوانندگان و دومی سهل‌التناول برای نوشتن وشیرین و شیوا برای خواننده است .

یکی ازمستشرقان فرانسوی‌بنام‌دوبو Dubeaux بران شد که ترجمهٔ بوعلی رابفرانسه‌ترجمه کندواین‌کاررا شروع کردومستشرقدیگرفرانسوی‌بنام زوتامبرك M . Zotemberg کارناتمام اورا دنبال کرد وبانجام رسانید (۲)

مؤلف کتاب متفکران اسلام دربارهٔ ارزش این کتاب چنین نوشته است :

« عبارات کتاب ترجمهٔ تاریخ طبری فصیح تر وشیواتر از متن عربی است و یکی از گنجینه‌های نفیس نثرقدیم فارسی شمرده میشود. بلعمی درمجلداول‌وقسمتی ازمجلد دوم کتاب خود تا اندازه‌ای بحوادث وقضایای تاریخی صورت داستان وقصه

---

۱ ـ جلد دوم سبك شناسی تألیف ملك‌الشعراء بهار .

۲ـ متفکران اسلام

داده است وازینرو خواننده با کمال میل و رغبت بخواندن آن میپردازد. باقی مجلدات شامل مطالب تاریخی و حاوی فوائد مهمی است».

درینجا بحث و تحقیق دربارهٔ تاریخ طبری را خاتمه میدهیم و برای اینکه خوانندهٔ این رساله تااندازه‌ای ازچگونگی مطالب تاریخ طبری آگاه شود و نیز در پارهٔ از موارد که ابوعلی بلعمی در ترجمه خود اضافاتی آورده است ترجمه را بااصل مقایسه کند، چند قسمت از مجلد اول را که شامل تاریخ قبل از اسلام است بفارسی ترجمه میکنیم و چندمورد از ترجمهٔ ابوعلی را نیز عینا درینجا نقل و خودمانیز همان مورد را ازتاریخ طبری ترجمه میکنیم:

در جزء دوم تاریخ طبری که بیشتر ازپادشاهان ایران از کیانیان و اشکانیان و ساسانیان بحث کرده است، شرح مبسوط وسودمندی درباره والیان وفرماندهانیکه ازجانب شاهنشاه ایران در خاک حیره (عراق عرب) و خاک حمیر (یمن) حکومت کرده‌اند نوشته‌است از آن جمله دربارهٔ حاکم یمن در زمان خسرو پرویز چنین مینویسد:

مروزان فرمانده ایرانی از جانب هرمز در یمن

«ازهشام بن محمد شنودم که: هرمز پسر انوشیروان «زین» را که حاکم یمن بود عزل کرد و «مروزان» را بجای او برگزید. «مروزان» زمان درازی در یمن فرمانروا بود چنانکه دارای فرزندانی شد و فرزندانش بسن رشد و بلوغ رسیدند. یمن دارای ناحیهٔ کوهستانی بود بنام «مصانع». درزمان «مروزان» مردمان آن ناحیه بنای سرکشی ومخالفت گذاردند و از دادن مالیات و خراج خود-داری کردند. درمدخل دژمحکم مصانع کوه بلندی وجود داشت که صعود بدان ممتنع بود. نزدیک آن کوه، کوه مرتفع دیگری بود که میان آن دو بریدگی و دره عمیقی وجود داشت که عبور از آن نیزمشکل بود وبخاطر کسی نمیرسید که بتواند از آن تنگه بگذرد. مروزان برای سرکوبی مردم مصانع بدان ناحیت لشکر کشید چون بدانجا رسید و وضع طبیعی آنجارا دید دریافت که جزازیک دروازه بدان دژ راهی نیست و آن دروازه را نیزهمیشه یکتن نگهبانی میکند. مروزان برای دست یافتن بآن دژ محکم بر کوهی که برابر دژ بود برشد و تنگترین فاصله میان دو کوه را درنظر گرفت

وتنها راه رسیدن بدژرا درعبوراز آن قلهٔ مرتفع که تا زمین فاصلهٔ زیادی داشت دید پس بلشکریانش فرمان داد که در دوصف قرار گرفتند . آن گاه بفرمان او همه یك باره فریاد بر کشیدند وخود مهمیز براسب زد واسب را از آن تنگه جهانید ، وبرروی دژ قرار گرفت . مردم حمیری یعنی ساکنان دژ که این کار شگفت ودلاوری مروزان رادیدند بزبان حمیری گفتند این شیطان است . پس مروزان دژ راگشود و مردمان آنجا را سر کوبی و گوشمالی سخت داد . بفرمان اومردم دژبازوهای یکدیگررا بستند آن گاه آنان را ازدژفرود آورد و گروهی را کشت وجمعی را اسیر کرد . پس نامه‌ای بخسرو پرویزشاهنشاه ایران نوشت وداستان سر کوبی مردم مصانع را گزارش داد. خسرواز تدبیر وشجاعت اودرشگفت شد وفرمان داد هر که را خواسته باشد دریمن بجای خود بگمارد وخود بپایتخت رهسپار گردد .

مروزان دو پسر داشت که یکی از آن دو بشعروادب عرب علاقه و میل فراوان داشت و اشعار عرب را حفظ میکرد و میخواند و نامش « خُرَّخُسره » بود و دیگری از اسواران (۱) بود که بپارسی سخن میگفت و چون ایرانیان و دهقانان لباس میپوشید(۲) . مروزان خره خسره را که ازپسردیگرش بیشتر دوست میداشت بجانشینی خود بر گزید وبسوی پایتخت روانه شد لیکن در بین راه اجلش فرا رسید ودریکی از بلاد عرب در گذشت. جنازهٔ اورا درتابوتی گذاردند ونزدخسروفرستادند خسروفرمان دادتابوت رادردخمه‌ای نهادندوبرروی آن نام مروزان وداستان شجاعت وتدابیراورا در گرفتن دژمصانع برآن ثبت کردند .

پس از آن بخسرو آگاهی رسید که خره خسره‌زی عرب در آمده وبفرهنگ وادب وشعرعرب توجه وعلاقه داردازاینرو ویرا عزل کرد و«باذان» را بجای او بر گزید وباذان آخرین کسی است که ازطرف شاهنشاهان ایران بریمن فرماندهی داشته است ....

(۱) ایرانیانی که دریمن ساکن شده بودند،در کتب سیروتواریخ عربی بنام اساوره خوانده شده‌اندواین کلمه جمع اسوار است که اکنون سوار میگوئیم.

(۲) در کتب قدیمی فارسی وعربی دهقان بعموم ایرانیان ومخصوصاً به نجبا و بزرگان ایرانی گفته میشده است .

طبری پس از ذکر این قسمت از تاریخ مینویسد که خسرو پرویز در آخر سلطنتش بنای بدرفتاری و ستمکاری با مردم گذارد و در نتیجهٔ زیادی اموال و جواهر و متاعهای نفیس که در خزانه جمع کرده و شهرهای بسیاری که گشوده بود تکبر و نخوت و حرص پیدا کرد و اموال مردم را بزور از آنان میگرفت که همین امور موجب شورش ایرانیان و برتخت نشاندن شیرویه و از بین بردن پرویز گردید.

دربارهٔ وسعت کشور ایران در زمان خسرو پرویز و بسیاری تجملات و شکوه دربار خسرو، طبری شرح مبسوطی مینویسد که در اینجا ترجمهٔ قسمتی از آن آورده میشود «از هشام بن محمد شنودم که خسرو پرویز چندان سیم و زر در خزانه انباشته بود که در خزانهٔ هیچیک از شاهان دیگر آن اندازه مال و متاع فراهم نشده بود.

وسعت کشور ایران در زمان خسرو پرویز و شکوه و جلال دربار او و سبب زوال سلطنتش

لشکریان خسرو تا قسطنطنیه و افریقیه پیش رفته بودند. وی زمستانها در کاخهای مدائن بسر میبرد و تابستانها در شهرهای بین مدائن و همدان.

گفته‌اند که در شبستان او دوازده هزار زن و کنیزک و در اصطبلش نهصد و نود و نه فیل وجود داشت وی علاقهٔ بسیاری بجواهر گرانبها و ظروف نفیس و اشیاء تجملی داشت. برخی دیگر از مورخان گفته‌اند در شبستان او هزار زن عقدی و هزاران کنیزک و پرستار برای خدمت و خوانندگی و خنیاگری وجود داشته است. سه هزار مرد نیز کارهای خصوصی او را انجام و تمشیت میدادند...

بفرمان خسرو در شهرها آتشکده‌ها ساختند و دوازده هزار هیربد در آتشکده‌ها بمراسم مذهبی و زمزمه (۱) میپرداختند.

خسرو در هجدهمین سال پادشاهیش فرمان داد که آمارگران آنچه خراج و مالیات و سایر درآمدها از شهرهای ایران و کشورهای تابعه جمع آوری شده است شمارش کنند و باو گزارش دهند. آمارگران بعرض شاهنشاه رسانیدند که در آن سال چهار صد و بیست ملیون درهم جمع آوری و بخزانه تحویل شده است...»

---

(۱) زمزمه درمیان زرتشتیان عبارت بوده‌است از کلماتی که درهنگام ستایش آتش وغذا خوردن موبدان وهیربدان آهسته بر زبان میرانده‌اند.

بفرمان پرویزدرشهر تیسفون خزانه‌ای برای مالیات وخراج و سایر اموال بنا نهادند ونام آن را «بهار حفردخسرو» گذارد وتمام سیم وزر و سایراموال را بدان خزانه انتقال دادند ... درخزانه خسرو باندازه‌ای سیم وزروجواهروجامه های نفیس وسایر اشیاء قیمتی فراهم شده بود که‌جز خدا کسی شمارهٔ آن‌را نمیدانست.

خسرومردم را حقیروخوارمیشمرد واین سزاوارپادشاه خردمند و دوراندیش نیست. ازجمله کارهای‌زشت وناپسند او که گستاخی دربرابرخداوند شمرده میشدآن بود که‌برئیس‌پاسبانان کاخ‌پادشاهی که «زادان فرخ» نام داشت‌فرمان قتل‌عام زندانیان را داد. زندانیان را شماره کردند، تعداد آنان به سی وشش هزارتن رسید. زادان فرخ از کشتن‌آنان خودداری کرد وبرای تأخیردراجرای فرمان دلیلهائی نزد پرویز آورد. خسرو بارفتارهای بد وناشایست دشمنی مردم کشورخود را بی جهت متوجه خود ساخت.

نخستین رفتاربدش‌آن بود که مردمان را خوار وبزرگان را حقیرشمرد.

دوم‌آنکه «فرخان زاد» را که مردی ناپاك و پست بود برمردم مسلط کرد.

سوم آنکه فرمان قتل عام زندانیان را داد.

چهارم‌آنکه‌فرمان‌دادجمعی‌را که‌از نزدهرقل‌امپراطورروم‌فرار کرده وبایران پناه‌آورده بودند، بقتل رسانند.

این سو، رفتاروستمکاریهای پرویزسبب شد که جمعی ازبزرگان بجانب بابل رفتند ودرآن هنگام شیرویه پسرپرویزبا برادرانش‌درآنجابودند وگروهی‌ازمربیان بدستورپرویزبتعلیم وتربیت‌اومیپرداختند... مردمی که‌ازپایتخت آمده‌بودند روبسوی شیرویه‌آوردند وشیرویه درشب وارد شهر«بهرسیر» (۱) شد وزندانیان آنجا راآزاد ساخت. زندانیان‌آزاد شده ومردمی که ازروم فرار کرده وخسروفرمان قتل‌آنان‌را داده بود همگی درپیرامون شیرویه‌جمع‌شدندوفریادزدند:«شاهنشاه قباد»(۲) ازآنجا بسوی پایتخت روانه‌شدند وچون‌نزدیك کاخ‌شاهی‌رسیدند پاسبانان ودربانان همگی گریختند وپرویزراتنها گذاردند. پرویز ازترس بباغی که نزدیك قصربود و «باغ

---

(۱) بهرسیر چنانکه ازتاریخ طبری برمی‌آید شهری بوده‌است نزدیك مداین.

(۲) نام نخستین شیرویه قباد بوده‌است.

هندوان، نامیده میشد پناه برد. عده‌ای دردنبالش بجستجو پرداختند تا آنکه درماه آذر وروز آذر (۱) باودست یافتند وبزندانش انداختند. شیرویه داخل پایتخت‌شدو بزرگان دوراو جمع شدند واورا بتخت شاهی نشاندند. شیرویه کسی نزد پدرفرستاد واورا ازکارهای زشت وناستوده‌اش توبیخ وسرزنش کرد.

ونیزازهشام‌بن محمد شنودم که خسروپرویزدارای‌هجده پسربود وبزرگترین آنان شهریارنام داشت که «شیرین» اورا بفرزندی پذیرفته بود. منجمان پرویز گفته بودند که بزودی یکی‌از فرزندان او دارای‌پسری‌خواهد شد که نقصی‌درتن خواهد داشت وانقراض شاهنشاهی ساسانی‌بدست او ودرزمان اوخواهد بود. ازینرو پرویز پسران خودرا ازنزدیك شدن بزنان منع کرده‌بود مدتی‌سپری شدوهیچیك ازپسران او اجازه نزدیکی بزنان نداشتند تااینکه شهریاربشیرین شکایت کرد و میل و علاقهٔ خود رابزن اظهارداشت واجازه‌خواست که زنی باختیاراو گذارند والاخود راهلاك خواهد کرد. شیرین بوی پیغام داد که نمیتواند زنی‌دراختیاراو گذارد مگرزنی‌باشد که اززشتی وپستی کسی‌میل نزدیکی باونکند. شهریار پاسخ داد هر زنی که باشد برای او یکسان‌است. پس شیرین کنیزی راکه حجامتش میکرد نزد شهریارفرستاد گفته‌انداین کنیزازاشراف زادگان ونجیبزاده است ولی‌چون شیرین بروخشم گرفته بود اورا جزء زنان حجام قرارداد. چون کنیزبرشهریارداخل‌شد شهریارباونزدیکی کرد و کنیزازاو به «یزدجرد» باردارشد. شیرین اورا درجائی پنهان کرد تایزدجرد ازاومتولد شد. مدت پنج سال نیزتولد اورا پنهان داشت. پس‌ازآن چون دید که پرویزبکودکان اظهارعلاقه ومیل میکندباو گفت آیا خشنود میشود ازاینکه یکی‌از فرزندانش را به بیند بااینکه ازاین امر کراهت داشته است؟ خسرو اجازه داد او را نزد وی بیاورند. شیرین دستوردادتا کودکرا خوشبو کردندوجامهٔ نیکوبرپوشاندند واورا نزد خسروبردند. آنگاه شیرین گفت این کودك یزدجرد پسر شهریار است.

(۱) ایرانیان قدیم برای هریك ازسی روز ماه نام جداگانه داشتند وبسیاری از نامهای روزها بانامهای ماهها یکی‌بود چنانکه مثلامهروآذرهم نام ماه‌بوده‌است وهم‌نام یکی‌ازروزهای ماه.

خسرو کودك را در آغوش گرفت و نوازش کرد و علاقهٔ زیادی باو پیدا کرد چنانکه اورا در نزد خود نگاهداشت . در یکی از روزها که کودك در پیش خسرو بازی میکرد، خسرو بیاد گفتهٔ منجمان افتاد . ازاینرو کودك را نزد خود خواند و جامه از تن او در آورد و در اندام و اعضاء او بدقت نگریست ناگهان چشمش بر ران او افتاد که دارای نقصی بود، پس خشمگین گردید و اراده کرد کودك را هلاك سازد. شیرین بخسرو در آویخت واورا از کشتن کودك بازداشت و گفت اگر خواست و تقدیر خدای توانا بر آن قرار گرفته باشد که این پادشاهی از میان برود کسی نمیتواند از آن جلو گیرد. خسرو گفت، این پسر همان مشئومی است که منجمان از او خبر داده‌اند . اورا بیرون برید و هرگز در نزد من نیاورید . پس کودك را بسیستان و بگفته‌ای بیکی از دهات عراق نزد دایه‌اش بردند در این هنگام مردم ایران برخسرو پرویز شوریدند و بکمك فرزندش شیرویه پسر مریم رومی اورا کشتند. پرویز مدت سی و هشت سال پادشاهی کرد و چون از سلطنت وی سی و دو سال و پنج ماه سپری شده بود حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه مهاجرت فرمود . »

چنانکه قبلا یادآوری گردید، بلعمی در ترجمهٔ تاریخ طبری خود را مقید نکرده است که هرچه پسر جریر در کتابش آورده است بپارسی بر گرداند بلکه گذشته از تلخیص مطالب ، در بسیاری از موارد زیاده و نقصان نسبت باصل مطالب در ترجمه دیده میشود اینك برای نمونه ، ترجمهٔ بلعمی را دربارهٔ وسعت کشور خسرو پرویز و بسیاری اموال و خزائن او در اینجا میآوریم تا با مقایسه آنچه ما از اصل تاریخ طبری ترجمه و نقل کردیم معلوم شود چه اندازه ترجمهٔ بلعمی بـا اصل تاریخ اختلاف دارد . اینك ترجمهٔ بلعمی :

ذکر آن چیزها که ملك پرویز را بود

و پرویز پس از کشته شدن بهرام سی و هشت سال بزیست اندر پادشاهی و چندان خواسته بر گرد وی جمع شده بود که شرح نداشت . نخستین چیز و یرا تختی زرین بود و چهار پایهٔ او از یاقوت سرخ که هیچ ملك را آن نبود و در تاج او صد دانه مروارید بود هریك چندان بیضهٔ گنجشکی و اسبی داشت شبدیز نام که

هیچ پادشاه را نبود. هر طعامی که پرویز خوردی آن اسب را دادی . چون اسب بمرد او را کفنی ساخت و در گور نهاد و نقش آن اسب برسنگ کرده بود که هر گاه آرزوی آن اسب داشتی بر آن نقش نظر کردی و کنیز کی داشت نام او شیرین که در روم ازو نیکوتر کسی نبود (۱) پرویز بفرمود که او را نیز تصویر بدان سنگ کردند و چون آن کنیزك بمرد بروم کس فرستاد تا چنان کنیز کی بیاورند عدیل او نیافتند و این آن زن بود که فرهاد (۲) عاشق او شده بود. پرویز فرهاد را عقوبت کرد و بکوه گیلان فرستاد.

گنج بادآورد

و دیگر گنج بادآورده بود که ملك الروم بحبشه فرستاده بود هزار کشتی زر و مروارید و سیم که ملك الروم از دشمن همی ترسید آن خواسته همه بحبشه فرستاده بود و باد آن کشتیها بر گرفت و بعمان افکند و بدست پرویز افتاد و آن گنج را « بادآورده » نام کرد . و او را پنجاه هزار اسب بود و استر و خر و از آن جمله هشت هزار مرکب اورا بود خاصه و اورا هزار پیل بود و دوازده هزار زن آزاد و پرستار و دیگر چیزها بود که هیچ ملك را نبوده » (۳) .

---

(۱) در کتب دیگر مورخان و افسانه سرایان شیرین را از ارمنستان دانسته اند ولی از عبارت بلعمی دو ینجا چنان معلوم میشود که او را از روم دانسته است .

(۲) نام فرهاد در تاریخ طبری درین مورد وجود ندارد و آنچه بلعمی درین قسمت و دو پاره ای از موارد دیگر از خود اضافه کرده است گویا مستند بمآخذ و مدارکی از تاریخ قدیم ایران بوده است که وی در دست داشته و از آنها استفاده کرده است .

(۳) بلعمی خود در آغاز کتاب اشاره ای دارد که از خود نیز مطالبی بر کتاب طبری افزوده و در حقیقت خود او نیز همچون مورخی بوده است که بنوشتن تاریخ پرداخته است . در مقدمهٔ کتاب گفته است : « اما بعد بدانکه این تاریخ نامهٔ بزرگ است که گردآوردهٔ ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری رحمة الله علیه که در شهر خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد که دستور خویش ابوعلی بن محمد بلعمی را که این نامه تاریخ محمد بن جریر که عربی است پارسی گردان هرچه نیکوتر چنانکه اندروی نقصان نیفتد . پس گوید که چون اندروی نگاه کردم علمها دیدم و بسیار حجتها و آیتهای قرآن و اشعار نیکو و امثال خوب و سر گذشتهای پیغمبران و ملوك ماضی و دروی فواید بسیار دیدم ، پس رنج بردم و جهد برخود نهادم و بپارسی گردانیدم بقوت خدای عزوجل و ماخواستیم که تاریخ روزگار

«بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد»

درداستان بهرام چوبین وخسروپرویز نیز بلعمی در ترجمه مطالب زیادی که در اصل وجود نداردازخودآورده است . طبری دربارهٔ گریختن پرویز ازمدائن ورفتن او بجانب روم چنین نوشته است :

«... پرویزویاران‌بسوی فرات رفتندو ازآب گذشتند و راه بیابان‌رابراهنمائی مردی بنـام «خرشیذان» گرفتندتااینکه نزدیك «عماره» بدیری‌رسیدند و درآنجا برای آسایش فرود آمدند . هنوز چیزی نگذشته بود که سپاهیان بهرام چوبین بسر کردگی بهرام پسرسیاوش‌اطراف دیرراافرا گرفتند. بندویه‌پرویزرااز خواب بیدار کرد وباو گفت : برای خودت‌چاره‌ای کن زیرا سپاهیان بهرام مارا فرا گرفته‌اند . پرویز گفت من چاره‌ای‌نمیدانم.بندویه پرویزرامطمئن ساخت و گفت او خودرافدای پرویزمیکند .پس پرویز گفت که‌جامه ونشانه‌های‌شاهی‌رااز‌تن‌درآورد و به‌بندویه دهد وبایارانش ازدیرخارج گردد .

پرویزبگفتهٔ بندویه‌رفتار کردوازدیربیرون‌شد. بهرام سیاوش با سپاهیانش‌بسوی دیر هجوم‌آوردند وآنجارا درمیان گرفتند . بندویه ازبام دیردرجامهٔ پرویز خود را نشان داد وبنام اینکه پرویز استازبهرام سیاوش‌خواهش کرد که اورا تافردامهلت دهد .فردا تسلیم خواهد شد. بهرام‌پذیرفت وازهجوم‌بدیرخودداری کرد ولی‌بزودی ازحیلهٔ بندویه‌آگاه شد واوراگرفت وباخود نزد بهرام چوبین برد و بهرام چوبین بندویه را درنزد بهرام سیاوش زندانی کرد ... گفته‌اند بهرام سیاوش بابندویه توطئه کشتن بهرام‌چوبین کردندوبهرام‌چوبین ازین‌خبرآگاه شد وبهرام سیاوش راکشت و بندویه خود را از بند نجات داد و بجـانب آذربایجـان گریخت ... » بلعمی

«بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل»

عالم دروی پیدا کنیم آنچه هر کس گفته ازاهل نجوم ومسلمان وگبروجهود هر گروه آنچه گفته‌اند یاد کنیم‌درین کتاب‌بتوفیق‌خدای‌عزوجل‌وازروزگار آدم علیه‌السلام تاگاه‌رستخیز که چند بودند .

در کتاب محمدبن جریراین حدیث نبود و ما اندروی باز نمودیم که هر که نگرد آسانی‌دریابد » ازجملات اخیرمقدمه بخوبی‌روشن میشود که ابوعلی بلعمی غیر از ترجمه تاریخ طبری که درمطالب‌آن نیزاز خودتصرفاتی کرده‌است ؛ اصولاخود مانند مؤلفی در صدد بوده است که ترجمه‌اش ازهرجهت کامل‌باشد .

این مختصر را تفصیل زیاد داده ومطالبی براصل افزوده است که شاید پاره‌ای از آنها فقط نتیجهٔ قلمفرسائی وداستانسرائی خود بلعمی است وقسمتی از آنها مستند بمدارك ومآخذی از تاریخ قدیم ایران بوده که بلعمی بدانها دست داشته است.

اینك ترجمهٔ بلعمی:

«گریختن پرویز از مدائن»

« وپرویز برفت بایاران تا بسه روز از عراق بیرون شدندو روز و شب همی تاختند تا بحد شام برسیدند ایمن شدند، وازدور صومعه‌ای دیدند، راهبی انجا. بدان صومعه شدندو فرودآمدند. راهب لختی نان خشکار آورد وخود ایشان را نشناخت. پس آن نان بآب تر کردند وبخوردند، پرویزرا خواب گرفت کی سه روز بود تا نخفته بود. سر بر کنار بندوی نهاذ وبخفت وهر کس همچنان بخفتند، وبهرام شوبین بمداین آمد... پس بهرام سیاوشان را بخواندوچهارهزارمرد بوی داذ و گفت ازپس پرویزبرو برین اسبان آسوده بتاختن، وهر کجا اورا بیابی جا باران باز گردان وپرویز با یاران اندر صومعهٔ راهب خفته بوذ. آن راهب بانك کرد کی چه خسپید که سپاه آمد گفتند کجاست. گفت بردو فرسنگ همی بینم. ایشان هم برجای بجست وپای بمردند ودانستند کی بطلب ایشان آمدند. دل بمرگ بنهادند. پرویز گفت چه کنیم؟ مشورتی بکنید که خداوند عقل را چون متحیر شود هرچند کاری بزرگ برو آید ناچار عقل باویست.

بندوی گفت: من یکی حیلت‌دانم کردن که ترابرهانم وخود اندرمانم و کشته شوم.

پرویز گفت: یا خال باشد که نشوی کی جان بحکم خدایست و اگر تو کشته شوی و من برهم ترا خود این فخر بس است تا جاودان، و اگر تو برهی ترا این عز بیش باشد.

بندوی گفت: همه جامه‌های شاهانهٔ خویش بیرون کن و مرا ده، وخوذ بایاران برنشین وبرووم را با این لشکر بگذار. پرویز جامه‌های شاهانه از تن بیرون کرد و

بندوی را داذ همه ازسر تا پای وخوذ با بسطام ویاران برفت .

بندوی آن جامه پرویزاندربوشیذ وراهب را گفت : اگر این سخن بگوئی بکشمت. راهب گفت هرچه خواهی کن .

بندوی جامه‌ها را اندربوشیذ زریفت ، و عصابه با گوهرها بربست و بربام صومعه بایستاذ ودرصومعه ببست تا سپاه فرازرسیذ . بنگریستند او را بدیذند باآن جامه‌ها و گوهرها کی همی بتافت بآفتاب اندر، چون چراغ ، شك نکردند کی وی ملك است . سپاه گردآن صومعه‌فروذآمذند .پس بندوی ازبام فروشذ وجامهٔ خویش اندربوشیذ وبربام‌آمذ وبانك کرد مرسپاه را کی منم بندوی ، امیرتان‌را بگوئید تا اینرفراز آیذ تا پیغامی از کسری بوی دهم کی فرماتی فرمایذ . بهرام سیاوشان از میان لشکربیرون آمذ وفرازصومعه شذ وبندوی اورا سلام کرد و سلام پرویزبداذ . گفتا کسری پرویزترا سلام کند وهمی گوید کی الحمدالله که تو آمذی از بس ما . بهرام اورا بشناخت ، بروی سلام کرد و گفت : من رهی پرویزم .

بندوی گفت : پرویز ایذون‌همی گوید کی امروزسه‌روزاست تا من همی‌تازم وغمین شذه‌ام ، ودانم که با تو‌بیایذآمذ ، و خویشتن را بقضای خدای سپردن ، اگر بینی یك امروزفروذآی تاشبانگاه ، تا ما بیاسائیم ، وتونیز بامردمان خویش بیاسای چون شب اندرآمذ برویم .

بهرام سیاوشان گفت : نعمةً وکرامةً ، کمترین چیزی که‌ملك پرویز از من درخواست این است .آن روزبگذشت، چون آفتاب فروشذ بندوی بسردیوارصومعه برآمذ وبهرام را بخواند و گفت پرویز همی ایذون گویذ که توامروزبامانیکوئی کردی وصبر کردی تا شب اندرآمذ وتاریك شذ وبایذ کی امشب نیز صبر کنی تا بامداذ بگاه رویم .

بهرام گفتا : روا باشذ ، سپاه را بگرد صومعه‌اندر ، فرازآورد وچون سپیده دم بوذ بهرام سپاه برنشانده وبندوی‌را آواز کرد کی بیایذ رفتن .

بندوی گفت : اینك بیرون‌آیذ ، وهمی بودند تاآفتاب فراخ برآمد وخواست

که تیم روزشوذ ، بهرام تنگ دلی کرد ، بندوی درصومعه بگشاذ و بیرون آمذ و گفت : ایدرمنم تنها وپرویزازدی بازبرفته استوهمی تازند ، ومن خواستم تاشمارا یك شباتروزبدارم تاوی دوربشوذ ، اکنون اگرشما برابرو باذبنشینیذاورا درنیابیذ وهرچه بامن خواهیذ کنیذ .

بهرام سیاوشان متحیربماند ، بندوی را برگرفت وسوی بهرام برد ، بهرام‌او راگفت : یا فاسق آن نه بس بوذ که ملك هرمزرا بکشتی کی این حرامزاده را نیز ازدست‌من برهانیدی ، من ترا کشتنی کنم پیش‌همه خلق تا ازتوعبرت گیرند ولیکن آن گاه کنم که بسطام وپرویزرا گرفته باشم ، پس همه تان بیکجای بکشم .

بهرام بندوی را بدست بهرام سیاوشان اندرنهاذ ، و گفتا این را بزندان‌اندر همی‌دار ، بتنگ‌ترجائی ، تا خدای ایشان را بدست من بازآرذ .

بهرام سیاوشان بندوی را بدست خویش بخانه برد و آنجـا بازداشتی و نیکوهمی داشت ، بروز بخـانه اندر داشتی وبشب باوی بمجلس شراب بنشستی و می‌خوردندی وتا روزحدیثها همی کردندی براومیدانکه مگرروزی‌پرویزبازرسذو اورا نیکودارذ .

پس چون ماهی برآمذ وبهرام بمملکت همی بوذ ، هرمزرا پسری بوذخرد ، نام‌وی‌شهریار ، بهرام ، ملك خویش را دعوی نکرد گفت : من این ملك برشهریار بن هرمزهمی نگاهدارم‌،تاوی بزرگ شوذآن گاه بوی سپارم . پس چون سه‌چهار ماه بگذشت یك شب بندوی با بهرام سیاوشان شراب همی خوردند وحدیث کردند، بندوی گفت : من بیقین دانم کـه این ملك بربهرام نپایذ و راست نـه ایستذ که وی ستمکاراست ونخوت بسیار گرفتست وخدای‌عزوجل داذ پرویزازوی بستاند .

بهرام سیاوشان گفت : من نیزدانم‌آنکه تودانی‌وخدای او را عقوبت کند ، و من‌اومیذوارم کی اگرخدای‌مرا نیرودهذ تاآن کاربکنم

بندوی گفت : چه نیت داری ؟

گفت نیت آن کی روزی اندر میدان بایستم بهانهٔ چوگان زدن ، و چون

بهرام بیرون آید ، از کوشك ، من اورا بکشم ، وپرویزرا باز آرم وبملك بنشانم .

بندوی گفت : پس این کار کی خواهی کردن ؟

گفت : گاه کی وقت باشذ وراه یابم .

گفت : فردا وقت است .

گفتا : راست گوئی وبراین بنهاذند کی این کار فردا راست کنند .

دیگرروز بهرام سیاوشان برخاست وزره اندر پوشیذ و برز بر زره صدرهٔ چوگانی اندرپوشیذ ، وچوگان بر گرفت کی بمیدان شوذ .

بندوی گفت : اگر این کار بخواهی کردن نخست بنداز من بردار واسپ وسلاح بمن ده کی من ترا بکار آیم ، اگرت کاری افتذ .

بهرام بنداز وی برداشت و اسپ وسلاح داذش ، وخود برنشست و برفت با چوگان بندوی بخانهٔ بهرام سیاوشان همی بوذ ، وخواهرزادهٔ بهرام شوبین زن بهرام سیاوشان بوذ ، این زن کس فرستاذ سوی بهرام شوبین که شوی من امروز جامهٔ چوگان زدن اندر پوشیذ وبا چوگان بیرون شد . وبزیرصدره اندرزره دارذ ، ندانم این چیست ؟ خویشتن را ازوی برحذر دار...

بهرام شوبین بترسیذ پنداشت که بهرام سیاوشان باهمه سپاه بیعت کردست بر کشتن وی ، برنشست وچوگان بدست وبردرمیدان بایستاذ وهر که بوی بر گذشت چوگانی برپشت وی زدی نرم نرم ، با هیچکس زره نیافت ، دانست کـه این تـدبیر وی تنها ساختست ، شمشیر برمیان داشت ، چون بهرام سیاوشان اندر آمذ ، چوگانی برپشت وی زد ، آواز زره آمذ گفت : هی ! بمیدان وچوگان زدن زره چرا داری ؟ شمیر بزد وسرش بینداخت .

چون خبر بهرام سیاوشان سوی بندوی شذ کی ویرا کشتند ، براسپ نشست و برفت وبآذربایگان شذ ؛ وبهرام دیگرروز بندوی را طلب کرد ، گفتند بگریخت . بهرام دریغ بسیار خورد بنا کشتن او ، (۱)

---

۱ ـ جلد دوم سبك شناسی ، درنقل داستان بهرام چوبین و خسرو پرویز ازترجمهٔ بلعمی ، رسم الخط آن زمان رعایت گردیده است چنانکه مثلا بجای «که» «کی» وبجای «بود» «بوذ» نوشته شده است .

طبری در شرح حوادث و قضایای تاریخی ایران گاهی قصه‌ها و داستانهای تاریخی از کشور گشائی و سیاست و تدبیر شاهنشاهان ایران و دلاوری و شجاعت فرماندهان و سربازان ایرانی ذکر میکند که بهترین سند افتخار و مجد و بزرگترین شاهد تمدن و عظمت ایران باستان میباشد. اینگونه داستانها و مطالب سودمند در تاریخ ساسانیان بیشتر دیده میشود زیرا غیر از مآخذ و منابع که از سیر الملوك و تاریخهای قدیمی ایران در دسترس طبری بوده است، نسبت بدورهٔ ساسانیان، از جهت اینکه دو سرزمین مهم عرب نشین یعنی کشور حیره (عراق) و یمن- در آن زمان زیر نفوذ و فرمان شاهنشاهان ساسانی بوده است. از مآخذ عربی نیز که سینه بسینه نقل میشده، روایات و اخبار زیادی در دسترس طبری بوده و از آنها در تاریخ بزرگ خود استفادهٔ بسیار کرده است.

آنچه بیشتر ارزش این قسمت از تاریخ طبری را تأیید میکند استشهاد طبری است باشعاری از شعرای نامی عرب که دربارهٔ پاره‌ای از حوادث و قضایای تاریخی مربوط بایران سروده‌اند و در آن اشعار بعظمت و جلال و شکوه ایران و سیاست و تدبیر شاهان و شجاعت و میهن دوستی فرماندهان ایران در خاك عربستان اشاره کرده‌اند.

در اینجا داستانی را که مربوط بزمان پادشاهی انوشیروان و تسلط حبشیان بریمن و کمك خواستن مردم یمن از شاهنشاه ایران است و در آن کمك شجاعت و فداکاری فرمانده ایرانی در یمن و سربازان او نمایان است بطور خلاصه نقل و ترجمه میشود.

این داستان و نظایر آن را که در تاریخ طبری راجع بدوره‌های مجد و عظمت ایران زیاد دیده میشود شایسته است که همهٔ مردم ایران بخوانند و سر مشق خود قرار دهند.

تسلط حبشیان بریمن و کمك خواستن مردم یمن از انوشیروان

یکی از فرماندهان حبشه بنام **ابرهه** بریمن حمله برد و آنجا را بتصرف در آورد. پس از او پسرش بنام **یکسوم** جانشین پدر شد و در زمان او حبشیان انواع ستم و تجاوز را از کشتن مردان و اسیر و بی ناموس کردن زنان و غارت کردن اموال

درباره مردم یمن رواداشتند. چون یکسوم هلاک شد برادرش مسروق جانشین او گردید ودردوره فرمانفرمائی اوظلم وتعدی حبشیان نسبت بمردم بیچاره یمن بحداعلی رسید. ازاینرو سیف بن ذی یزن که یکی ازاشراف وبزرگان یمن بود نزد قیصر روم رفت و ازو یاری خواست و پیشنهاد کرد که اگر قیصر روم حبشیان را از یمن بیرون کند، یمن زیرفرمان قیصر خواهد آمد و هرفرمانفرمائی را که بیمن گسیل دارد، مردم یمن فرمانش را پیروی خواهند کرد.

قیصر روم بدرخواست سیف توجهی نکرد وری نا امید ازنزد او بازگشت و پیش نعمان بن منذر که ازجانب خسروانوشیروان فرمانده حیره (عراق) بود روانه شد وازحبشیان وتجاوز وستم آنان بمردم بینوای یمن شکایت آغاز کرد. نعمان بن منذر بوی وعده داد هنگامی که نزد انوشیروان برای گزارش امورحیره برود اورا باخود خواهد برد. چون زمان رفتن نعمان بنزد انوشیروان فرا رسید سیف را باخود برد و اورا ببارگاه باشکوه وجلال انوشیروان وارد کرد. انوشیروان برروی تخت شاهی نشسته بود و تاج بزرگی که از زر و سیم ساخته شده بود و در آن دانه‌های درشت یاقوت وزبرجدودرمیدرخشید وبازنجیری زرین ازسقف کاخ آویخته بود، برروی سر او قرار داشت و چنان باشکوه و هیبت و جلال مینمود که هرواردی پیش او بخاک می افتاد.

ورود سیف بن ذی یزن ببارگاه انوشیروان

سیف بن ذی یزن نیز بخاک افتاد و گفت:
شاهنشاها، زاغان بر کشورما چیره شده‌اند.
انوشیروان گفت: کدام زاغان، زاغان حبشه یا زاغان سند؟

سیف گفت: زاغان حبشه. اینک آمده‌ام که شاهنشاه ایران مرا یاری کند و ستمکاران را از کشورمن بیرون نماید وخود بر کشوریمن فرمانروائی فرماید.

انوشیروان گفت: کشوریمن ازایران دوراست و خاک آن خیر وبرکت زیاد ندارد ومخصوص گوسفندان وشتران است ما را بدان نیازی نیست وشایسته نمیدانم لشکری ازایرانیان را برنج ومشقت اندازم وبدانسوی گسیل دارم.

پس فرمود ازخزانه ده‌هزاردرهم به سیف جایزه دادند وجامه‌ای نیکو بروی پوشانیده‌اند. چون سیف از نزد شاهنشاه بیرون شد، درمها را میان مردم میریخت و کودکان وبندگان و کنیزان آنها را میربودند.

این خبر بگوش انوشیروان رسید. فرمان‌داد سیف را نزدش بردند وازوسبب پخش کردن بخشش پادشاه‌را درمیان مردم پرسید. سیف در پاسخ گفت: بازروسیم پادشاه کاری نداشتم. اگرنظری بسیم‌وزر داشتم کوههای کشورم همه دارای‌زروسیم است؛ (قصدش ازاین سخن آن‌بود که علاقه وتوجه انوشیروان‌را بسوی‌یمن‌معطوف داود). من بدان جهت نزد شاهنشاه آمدم که بدادم برسفوستم وتجاوزحبشیان‌را از سرمردم بیچارهٔ یمن دور کند و خواری ومذلتی که ازاین راه بمن وارد شده است جبران فرماید.

انوشیروان فرمود که اورا درپایتخت نگاه دارند تا دربارهٔ کارش رسیدگی نمایند.

رای زدن انوشیروان با مرزبانان ووزیران در بارهٔ کاریمن

آن گاه دستور داد که‌مرزبانان‌ووزیران‌در بارگاه‌جمع‌شدند و در بارهٔ کار سیف‌بن‌ذی‌یزن و گسیل داشتن لشکربیمن باآنان بشورت پرداخت وازآنان رای خواست، یکی از مشاوران گفت: درزندان گروه بیشماری زندانی هستند اگرشاهنشاه آنان را بکمك مردم یمن گسیل دارد کاری سودمند است، زیرا اگر اینان کشته شوند مقصود بعمل‌آمده است واگربرمردم حبش پیروز شوند وآنان را از یمن بیرون کنند کشوری بر کشورهای شاهنشاه افزوده خواهد شد.

انوشیروان را این رای پسند آمد و دستور داد که زندانیان را شماره کنند. پس‌ازشمارش معلوم شد،هشتصدتن میباشند شاهنشاه گفت: جستجو کنند که درمیان آنان کدام یك ازجهت حسب ونسب وخاندان ازهمه شریف‌تراست تا او را برآنان فرمانروا کنند. پس ازرسیدگی مردی‌سالخورده را بنام «وهرز» برگزیدند و اورا

بسمت فرمانده سپاه باسیف‌بن ذی‌یزن وهشتصد مرد آزاد شده بسوی یمن روانه کردند.

چون خط مسیر آنان ازدریا بود، هشت کشتی برای عبور آنان فراهم آوردند ودرهر کشتی صد تن نشستند وبسوی مقصد روانه شدند. درمیان راه دو کشتی با مردمش غرق گردید وشش کشتی دیگر بساحل عدن رسید و ششصد تن مردم کشتی با وهرزه وسیف‌بن ذی‌یزن از کشتی پیاده شدند

پیاده‌شدن لشکرایرانی بافرمانده‌خوددرخاک یمن

چون ایرانیان درخاک یمن قرار گرفتند، فرمانده ایرانی بهسیف بن‌ذی یزن گفت: چه کمکی میتوانی انجام دهی؛ سیف گفت: هرچه‌ازمرد عربی واسب عربی‌بخواهی آماده‌میکنم‌وآن گاه خودم از توجدا نمیشوم (پایم راپایت می‌بندم) مگر اینکه هر دو شربت مرگ را باهم بچشیم و یا شاهدپیروزی را در آغوش گیریم.

وهرزه سخن‌اورا پسندیدو گفت: انصاف دادی وسخن‌براستی گفتی. پس‌از آن سیف‌بن ذی‌یزن تاآنجا که توانست از کسان خود جمع‌آوری کرد وبا فرمانده ایرانی لشکررا مرتب وآماده جنگ کردند

ازآن سوی مسروق فرمانده حبشیان دریمن، ازآمدن ایرانیان وپیاده شدن درخاک یمن‌آگاه شد ولشکرخود را بیاراست (۱).

چون دولشکردربرابرهم قرار گرفتند وچشم مسروق بلشکر ایران افتاد از کمی عددآنان بطمع افتادوبفرمانده ایرانی پیغام داد که. با این کمی سپاه که‌تراست

۱ـ طبری درذکرحوادث وقضایای تاریخی، سند خود را منتهی براویان ومورخان میکند. درداستان کمک خواستن مردم یمن ازانوشیروان دوگونه روایت ذکر کرده‌است که باهم درمواردی اختلاف دارند. یکی ازدوروایت ازابن اسحاق ودیگری از هشام‌بن محمد است. آنچه دراینجا ترجمه‌شد از مجموع دوروایت میباشد. تا این‌قسمت‌از روایت ابن اسحاق وازین قسمت ببعد ازروایت هشام است.

وبا زیادی لشکر حبش چه امری ترابرانگیخته است که بجنگ آئی و سپاهیانت را بخطراندازی ؟ ؛ گویا دستخوش فریب شده و گول خورده‌ای ؛ با این وصف اگر بخواهی اجازه ات میدهم که بسوی کشورت بر گردی و هیچگونه تعرضی از من و سپاه من بتووسپاهیانت نخواهد شد ، واگر بخواهی هم اکنون نبرد را کار بندیم ، واگرهم میخواهی مهلتی دهم تا در کارخود بیندیشی و با یارانت مشورت کنی .

فرمانده ایرانی در کار جنگ اندیشناك شد وپاسخ داد که مهلتی درمیان باشد وپیمان استوار بسته‌شود که‌درمدت مهلت هیچیك‌ازسپاهیان دوطرف بیکدیگرتعرض نکنند تا مدت معهود سپری گردد ودرین‌میان تصمیم قطعی گرفته شود . مسروق‌این پیشنهاد را پذیرفت وهریك‌ازدولشکردرلشکر گاه خود اقامت گزید .

کشته‌شدن پسرفرمانده ایرانی بدست‌حبشیان

چون ده روزازمدت مهلت سپری شد، روزی پسر فرمانده ایرانی که نامش «نوزاد» بود ، برای گردش براسب خود سوارشدوازلشکر گاه‌خارج گردید، قضارا اسبش‌سر کشی کرد و اورا بمیان لشکر دشمن برد . حبشیان چون اورا دیدند بیدرنگ‌در میانش گرفتند وبقتلش‌رسانیدند. وقتی خبربفرمانده ایرانی‌رسید کسی نزد مسروق فرستاد واورا ازشکستن پیمان و کشتن فرزندش ملامت کرد وسبب را جویاشد . مسروق پاسخ داد که فرزند تو داخل لشکر گاه ماشد وبسپاهیان ما حمله کرد ، ازین جهت گروهی ازنادانان وسفیهان سپاه اورا کشتند ومن از کردهٔ آنان ناخرسندم.فرمانده ایرانی گفت : به مسروق بگوئید که این جوان فرزند من نبوده است بلکه پسرزنی روسپی بوده است اگر پسرمن بود شتاب نمیکرد و محل خود را ترك نمیگفت مگرپس‌ازتمام شدن مهلتی که درمیان بود . پس فرمان داد که نعش او را در میان ریگها انداختند چنانکه لشکریان اورا به بینند . آنگاه سو گند خورد که تا مهلت سپری نشود ، می نیاشامد وروغن بسرخود نمالد .

چون ازمدت مهلت یك روز باقی ماند «وهرز» فرمان داد که کشتیها راآتش زدند وآنچه ازپوشاك، افزون از جامه‌های تنشان بود سوختند. پس‌از آن دستور داد آنچه خوردنی و توشه در لشکر بود فراهم آوردند و بلشکریان گفت آنچه میتوانند بخورند. چون ازخوردن کنار نشستند فرمان‌داد که مازاد خوردنیها را دردریا ریختند، آنگاه مانند خطیبی در میان لشکریان بپا ایستاد وچنین گفت:

آغاز جنگ ایرانیان با حبشیان ودلاوری وفداکاری شگفت‌انگیز «وهرز» فرمانده ایرانی و پیروزی ایرانیان

خطبهٔ فرماندهٔ ایرانی

آگاه باشید: اینکه کشتیهای شما را سوختم برای آن بود که بدانید دیگر هرگز برای شما راهی بباز گشت نمیباشد؛ واینکه پوشاك شما را سوختم برای‌آن بود که برمن دشواراست که‌مردم حبش برشما پیروزشوند وجامه های‌شما را بیغما برند؛ واینکه توشهٔ شما را بدریا ریختم برای این‌بود که هیچکس ازشما امیدوارنباشد که‌برای یك روزتوشه‌ای‌دارد که باآن زندگی کند؛ بنا برین اگرشما مردمانی هستید که صبررا پیشهٔ خود قرار میدهید وتاآخرین رمق جنگ میکنید مراآگاه سازید تاباد شمن مردانه‌بجنگیم، وگرنه هم اکنون شمشیرخود را درشکم خود فرومیکنم چنانکه ازپشتم درآید و پیش‌از آنکه دشمن برمن دست یابدد ست اززندگی بشویم، زیرا من هرگز‌تن‌ بتسلیم نمیدهم‌وزبون دشمن دون‌نمیشوم. نیك بیندیشید که حال شما چگونه‌خواهد بود که فرمانده شما با خود چنین کند!

همگی درپاسخ فرمانده شجاع خود فریاد زدند: ما همگی دررکاب توجنك خواهیم کرد: یا همگی مردانه در راه میهن جان دهیم و یا شاهد پیروزی را در آغوش گیریم ومایهٔ سربلندی وافتخار کشوروشاهنشاه خود شویم.

مدت مهلت‌سپری گردید. بامداد روزی که‌مهلت تمام شد، «وهرز» یاران و سپاهیان خود را بسیج کرد ودرحالی که دریا را درپشت سرقرار داده بود روبآنان کرد وایشان را بصبروثبات سفارش نمود و گفت: کارما ازدو گونه بیرون نیست: یا بردشمن پیروزمیشویم وتاج‌سرافرازی‌وافتخار برسرمینهیم‌ویا با بزرگی ومردانگی

در راه شرف و میهن جان میسپاریم و نام نیکی از خود بیاد گذارمیگذاریم.

پس بهمگی مردان سپاه فرمان داد که کمانهای خود را منظم کنند و دردست گیرند و تا وی فرمان دهد بیدرنگ همه بیکبار دشمن را با پنجگان (۱) تیرباران کنند.

از آن سوی مسروق درمیان سپاه عظیم خود که آخر آن دیده نمیشد، پدیدار شد. وی بر پیلی کوه پیکر سوار بود و بر سرش تاجی قرارداشت و درمیان پیشانی او یاقوت سرخ بزرگی کـه باندازهٔ تخم مرغی بود میدرخشید. باد نخوت و غرور در دماغش جایگرفته بود و جز پیروزی قطعی خیال و اندیشه‌ای درسر نداشت.

«وهرز» فرمانده دلاور و سالخورده ایرانی، چون پیر بود، چشمش بزحمت میدیداز نیرو ازاطرافیان خود پرسید که فرمانده حبشیان را باو نشان دهند. گفتند: آنکه بر پیل سوار است فرمانده میباشد. طولی نکشید که مسروق ازپیل پائین آمد و براسبی سوار شد. به «وهرز» گفتند که مسروق براسب سوار گردید. وی بیارانش گفت ابروهای اورا که از زیادی سن برروی چشمانش افتاده بود بلند کنند. ابروهایش را بلند کردند و با دستمالی بستند. آنگاه تیری ازترکش در آورد و در کمان خود گـذارد و گفت مسروق را بمن نشان دهید. اورا بوی نشان دادند: پس بسپاهیان خود فرمان داد که دشمن را یکباره تیرباران کنند. خود نیز تیری در کمان گذارد و کمان را بسختی کشید. و ناگهان کمان را رها کرد و تیر مانند آهوئی از کمان بیرون جست و برچهرهٔ مسروق فرو نشست و آن را ازهم درید. مسروق ازاسب برزمین افتاد و دردم جان داد.

کشته شدن فرمانده حبشیان به تیر فرمانده ایرانی

از تیرباران لشکر ایرانی، گروه بسیاری از مردم

۱- درمتن کتاب طبری « بنجگان » با بای یک نقطه نوشته شده است که البته معرب پنجگان با پای سه نقطه است. درفرهنگ برهان قاطع درذیل لغت: پنجه چند معنی ذکر کرده است که بی تناسب با این مورد نمیباشد ازآن جمله: « . . . و گلوله های سنگ باشد که دیده بانان برای جنگ نگاه دارند و سنگ منجنیق را نیز گفته‌اند . . . »

حبش ویمن کشته شدند و رشتهٔ سپاه دشمن ازهم گسیخت ، چون حبشیان فرمانده خود را کشته‌دیدند همگی روبهزیمت نهادند. درین هنگام «وهرز» فرمان داد که نعش پسرش را ازمیان ریگها برداشتند ودفن کردند وبجای آن نعش مسروق را در میان خاك افکندند تا عبرت بینندگان باشد .

ایرانیان درین جنگ ازدشمن غنیمتهای بسیار گرفتند که افزون از شمارش بود . سواران‌ایرانی ، ازمردم‌حبش‌ویمن پنجاه تن‌وشصت تن میگرفتند وشانه‌های آنان را می‌بستند و آنان هیچگونه مقاومتی نمیکردند .

فرمانده ایرانی‌دستورداد که عربها ومردم یمن راآزاد گذارند و کسی بآنان تعرض نکند ولی همگی مردم حبش را بقتل رسانند از نیروایرانیان بجان حبشیان افتادند واز آنان درین جنگ جزتنی چند ، کسی جان بسلامت بیرون نبرد .

«وهرز» پس‌ازین فتح‌داخل شهر«صنعاء پایتخت یمن شد و تمام شهرهای یمن را بتصرف‌آورد وبهریك ازشهرها از جانب خود عامل وحاکمی گسیل داشت .

یکی ازشعرای معروف عرب‌بنام «ابوالصلت‌امیة بن ابوالصلت ثقفی» دربارهٔ این داستان و کمك خواستن سیف‌بن ذی‌یزن از قیصر روم و نا امید شدن او و کمك خواستن از انوشیروان و انجام دادن انوشیروان تقاضای او را وشجاعت و دلاوری ایرانیان چنین گفته است :

لِیَطْلُبَ الوَتْرَ امثالُ ابن ذي يزن ... رَیَّمَ في البحر للأعداء احوالاً
اَتی هِرَقْلَ وقَدْ شالَتْ نَعامتُهُم ... فَلَمْ یَجِدْ عِنْدَهُ بعضَ الّذي قالا
ثُمَّ انتحي نحو كسري بعد سابعةٍ ... مِنَ السنين لقد ابعدتَ ایغالا
حتّي اَتی ببني الاحرارِ یحملهم ... اِنّكَ لعمري لقد اطولتَ قلقالاً
مَن مِثْلُ كسري شهنشاه الملوكِ لهُ ... اَو مِثْلُ وهرزَ یومَ الجیش اذصالا
لِلّه درُّهُم مِن عُصْبَةٍ خرجوا ... ما اِن تري لَهُمْ في النّاس امثالا

غُرٌ جَحاجِحَةٌ بِيضٌ مَرازِبَةٌ   أُسدٌ تُربِّبُ فِي الغَيضاتِ أَشبالاً

يَرمُونَ عَن شُدُفٍ كَأنَّها غُبُطٌ   فِي زَمخَرٍ يُعجِلُ المَرمِيَّ اعجالاً

ارسَلتَ أُسداً عَلي سُودِ الكِلابِ فَقَد   أَضحي شَرِيدُهُمُ فِي الأَرضِ فُلّالاً

فَاشرَب هَنِيئاً عَلَيكَ التّاجُ مُتَّكِئاً   فِي رَأسِ غُمدانَ دَاراً مِنكَ مِحلالاً

وَاطلِ بِالمِسكِ اذشالَت نَعامَتُهُم   وَاسبِلِ اليَومَ فِي بُردَيكَ إِسبالاً

تِلكَ المَكارِمُ لاقَعبانِ مِن لَبَنٍ   شِيباً بِماءٍ فَعادا بَعدُ أَبوالاً

چون امیة‌بن ابی‌الصلت که یکی از شعرای مشهور عصر جاهلی است ، در اشعار فوق خلاصه ای از یك داستان تاریخی را که از مفاخر و مآثر ایران است برشتهٔ نظم درآورده واین سند اززبان یك تن شاعرعرب گفته شده است نه اززبان و قلم یك تن ایرانی ، ازین جهت تمام اشعار بهمان ترتیب که طبری در تاریخ خود آورده است ، درین رساله آورده شد .

«امیة‌بن ابی‌الصت» در ابتدای اشعاراشاره برفتن « سیف‌بن ذی‌یزن » نزد هراکلیوس امپراطورروم ونا امید شدن اومیکند آنگاه شرحی دربارهٔ انوشیروان وایرانیان میگوید مفاد وخلاصه‌اش این‌است . سیف پس‌ازهفت سال سرگردانی و نومیدی ، بسوی خسروانوشیروان شاهنشاه ایران روی آورد . انوشیروان گروهی از « آزادگان » (۱) را بااوبجانب یمن فرستاد . چه کسی مانند خسرو انوشیروان شاهنشاه شاهان بفریاد اورسید ؛ وچه فرماندهی مانند «وهرز» در روز جنگ او را یاری کرد؛خدای پاداش‌دهاداین‌مردم‌آزاده وشریف را ؛ هرگزدرمیان سایرمردمان مانندآنان‌را نمی‌بینی . مردمانی دلاوروشجاع‌ومرزبانانی سپیدرووبزرگوارهستند.

۱ـ ایرانیانی‌که بیمن رفته بودند وازآنان‌فرزندانی‌بوجود آمد دریمن ودرنزد عربها به «بني‌الاحرار» یا «آزادگان» شهرت یافته بودند .

شیرانی هستند که در بیشه‌ها ، بچه‌شیران پرورش میدهند ؛ در تیراندازی مانند ندارند وتیرآنان خطا نمیکند .

ای شاهنشاه، توشیری را بسوی دشمنان فرستادی که آنان‌را درهم شکست و درروی زمین پراکنده کرد اینك، گوارایاد بتوتاج‌شاهی یمن، براورنگ غمدان(۱) تکیه‌زن وآنجا را همچون کشورخود بدان ... ؛



اینك سخن را در بارهٔ تاریخ گرانبهای طبری خاتمه میدهیم و بحث در بارهٔ تفسیرنفیس ومشهوراوو ذکرسایر مؤلفات وی‌میپردازیم .

۴ـ تفسیربزرگ طبری وگفتار بزرگان دربارهٔ آن

ازین پیش گفته شد که تفسیربزرگ طبری مسمی به‌جامع البیان عن‌تأویل‌القرآن، میباشدداشمندان‌ومحققان‌اسلامی، این اثرسودمندونفیس محمدبن‌جریررا بهترین وبزرگترین آثاراودانسته‌اند .

ابوحامد اسفراینی که یکی ازدانشمندان وفقهای بنام اسلام است در بارهٔ تفسیرطبری چنین گفته است :

« اگر کسی برای بدست آوردن تفسیر طبری به چین مسافرت کند کاری بزرك نکرده است ! » .

سیوطی در کتاب اتقان گفته است :

« کتاب تفسیرطبری بهترین وبزرگترین تفسیر است زیرا طبری درآن کتاب گفته وروایات‌مختلف را موردمطالعه وبررسی قرارداده وآنچه را صحیح بنظرش آمده انتخاب وهمچنین دربارهٔ اعراب وقراآت بهترین اقوال را پیروی کرده است . ازین جهت کتاب اوبر کتب پیشینیان ترجیح دارد . »

نووی گفته است : « تمام علمای اسلامی اتفاق دارند که کتابی در تفسیر مانند کتاب تفسیرطبری تألیف نشده است ! » (۲)

۱ـ غمدان بضم غ قصریلاقی و خوش آب وهوای ملوك حمیرویمن بوده است .
۲ـ کشف‌الظنون .

کتاب تفسیر طبری در سال ۲۷۰ بپایان رسید و بزودی صیت شهرت و آوازهٔ آن درممالك غربی و شرقی اسلام بلندشد و تمام کتب و آثاردیگر طبری تحت الشعاع آن قرار گرفت. (۱)

فقها و علمای شهرهای مختلف، کتاب مذکوررا قرائت ومطالعه کردند وهمگی تصدیق کردند که این کتاب برسایر آثارومؤلفات طبری برتری وفضیلت دارد.

ابوجعفرطبری خود دربارهٔ این اثر نفیس چنین گفته است:

«... اززمان کوچکی این معنی بذهن من خطور کرده بود ... سه سال پیش از آنکه بتألیف تفسیرخود بپردازم، باخدای استخاره کردم وازومدد خواستم وآنگاه بنوشتن پرداختم وخدا مرا درتألیف آن یاری کرد ...»

نوشته‌اند که یکی ازبزرگان درخواب دید که گویا درمجلس درس ابوجعفر طبری نشسته است ومردم برو کتاب تفسیر میخواندند. درین میان شنید که هاتفی در میان زمین و آسمان میگوید: «هر کس میخواهد قران را چنانکه نازل شده است بشنود باید این کتاب راگوش دهد.»

ابوبکربن‌مجاهدهمواره مقام بلند طبری‌را درعلوم ستایش میکرد ومیگفت کتابی درتفسیرمانند کتاب طبری نوشته نشده است وهمو میگفت: «هیچکس رادر محراب نمازازابوجعفرطبری عالمتر بقرائت قران ندیدم»

صاحب‌قاموس‌الاعلام گفته‌است: «کتاب تفسیرحاوی مطالبی است که‌حکایت ازفراوانی علم‌وتحقیق وتتبع طبری میکند.»

چگونگی تألیف تفسیر بزرگ

طبری در کتاب تفسیر نخست برعادت ورسم مؤلفان‌اسلامی خطبه‌ای درستایش خدای یگانه ونعت پیغمبراکرم‌صلی‌الله علیه‌واله و خاندان وعترت آن بزرگوار آورده، آنگاه شرحی دربارهٔ اختصاصات و مزایای قرآن مجید ازبلاغت و فصاحت و اعجاز ذکر کرده است. پس‌ازآن شرحی بعنوان مقدمه دربارهٔ تفسیرقرآن و انواع و اقسام

۱- متفکران اسلام

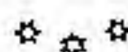
تأویل و آنچه تأویل آن برما معلوم است و آنچه دربارهٔ جواز و منع تفسیر وارد شده و نیز دربارهٔ کلام منسوب بحضرت نبی اکرم صلی الله علیه و اله که «قرآن به هفت حرف نازل گشته» و در خصوص اینکه بچه زبانی نازل شده و رد بر کسی کـه گفته است در قرآن کلام غیرعربی وجود دارد و مطالب و کلیات دیگر ایراد کرده است .

طبری در کتاب تفسیر باقوال و آراء و اخبار کسانی کـه در نزد او امین و ثقه نبوده‌اند ازقبیل : محمدبن سائب کلبی ، مقاتل بن سلیمان و محمد بن عمرو اقدی اعتماد نکرده و فقط باخبار و احادیث صحاح و مورد وثوق اکتفا کرده است ولی در نقل تواریخ و سیر و اخبار عرب ازقول مورخان مذکور و نظایر آنان استفاده کرده است .

یاقوت حموی نوشته است : «کتاب تفسیر مشتمل است برده هزار ورق یا کمتر از آن برحسب گشادی یا تنگی خط » ؛ و هم و از قول عبدالعزیز بن محمد طبری نقل کرده که وی گفته است : «نسخه‌ای از تفسیر را در بغداد دیدم که مشتمل بر چهار هزار ورقه بود.»

طبری در کتاب تفسیر خود ، از کتب تفسیری که قبل از و تألیف شده بوده‌است نام میبرد و بدانها استناد میجوید از جمله از ابن عباس پنج طریق و از سعید بن جبیر دو طریق و از مجاهد بن جبیر سه طریق و از قتادة بن دعامه سه طریق و از حسن بصری سه طریق و از عکرمه سه طریق و از ضحاك بن مزاحم دو طریق و از عبدالله بن مسعود یك طریق نقل میکند .

همچنین از تفسیر عبدالرحمن ابن زید و از تفسیر ابن جریج و از تفسیر مقاتل بن حیان و از چند تفسیر دیگر نام میبرد .



ترجمهٔ فارسی تفسیر طبری

کتاب تفسیر بزرگ که در مصر چاپ شده و دارای ۳۰ جزء است در ۷ مجلد بزرگ ، این کتاب نیز مانند کتاب تاریخ بزرگ در زمان امرای دانشمند و دانش پرور سامانی و بفرمان منصور بن نوح (۳۵۰-۳٦٥ هـ . ق) بهمکاری جمعی از دانشمندان و فضلای عصر

بفارسی ترجمه شده‌است وخوشبختانه‌ترجمهٔ مذکور که ازقدیمترین‌آثار نثر فارسی است در دست میباشد .

«این کار یعنی ترجمهٔ تفسیر محمدبن جریر با ترجمهٔ‌تاریخ ظاهراً دریك‌زمان ابتدا شده و باید درحدود ۳۵۲ یا سالی پیش وپس باشد. این ترجمه در۱٤مجلد گرد آمده وسپس آنرا بهفت مجلد کرده‌اند؛ هرمجلدی سبعی ازقرآن ونسخهٔ نفیسی‌از آن که تحریرش سال ٦۰٦ هجری است درهفت مجلد در کتابخانهٔ سلطنتی ایران موجوداست که از کتب‌مقبرهٔ شیخ‌صفی‌الدین بوده‌وجلد چهارم آن‌مفقوداست»(۱)

اینك دراینجا برای مزید فایده نمونه‌ای از ترجمهٔ تفسیر طبری‌می آوریم (۲)

ازمقدمهٔ تفسیر

«این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمدبن جریرالطبری رحمة‌الله‌علیه بزبان پارسی دری راه راست (۳) واین کتاب را بیاوردند از بغداذ چهل مصحف بوذ نبشته بزبان تازی ، وباسنادهای درازبوذ ، وبیاوردند سوی امیرسید مظفرابوصالح منصوربن نوح بن نصربن احمدبن اسمعیل‌رحمة‌الله‌علیهم اجمعین . پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب وعبارت کردن‌آن‌بزبان تازی و چنان خواست کی مراین را ترجمه کنند بزبان‌پارسی ، پس علمای ماوراءالنهررا گرد کرد واین ازایشان‌فتوی کرد کی‌روا باشد که ما این کتاب‌را بزبان پارسی گردانیم؟ گفتند روا باشد‌خواندن و نبشتن قرآن بپارسی مرآن کسی راکه اوتازی نداند از قول خدای عزوجل که گفت :

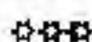
ماارسلنا من‌رسول‌الابلسان قومه ، گفت من هیچ پیغامبری را نفرستادم‌مگر بزبان قوم‌او، وآن زبان کایشان دانستند ، ودیگر آن بوذ‌کاین زبان پارسی از قدیم بازدانستند ازروز گار آدم تا روز گاراسمعیل (ع) و همهٔ پیغامبران و ملوکان زمین بپارسی سخن گفتندی واول کسی که سخن گفت بزبان تازی اسمعیل (ع) پیغامبر بوذ

۱- و ۲- جلد دوم سبك شناسی ملك‌الشعراء بهار

۳- یعنی دری ساده وهمه‌کس فهم .

وپیغامبر ماصلی الله علیه از عرب بیرون آمد واین قرآن بزبان عرب بروفرستادند واین بدین ناحیت زبان پارسی است وملوکان این جانب ملوك عجم‌اند .

پس بفرموذ ملك مظفرابوصالح تا علمای ماوراء النهررا گردآوردند از شهر بخارا چون فقیه ابوبکربن احمدبن حامد وچون خلیل بن احمد السجستانی و ازشهر بلخ ابوجعفر محمدبن علی[و]ازباب الهند فقیه الحسن بن علی مندوسی راوابوالجهم خالدبن هانی المتفقه را وازشهر سپیجاب وفرغانه وازهرشهری کی بوذ درماوراءالنهر وهمه خطها بداذند برترجمهٔ این کتاب کی این راه راستاست . پس بفرموذ امیرسید ملك مظفرابوصالح این جماعت علما را تا ایشان از میان خویش هر کدام فاضلتر و عالمترا اختیار کنند تا این کتاب را ترجمه کنند پس ترجمه کردند ....



۳- کتاب اختلاف علماء الامصار فی احکام شرائع الاسلام ، مشهور به کتاب اختلاف الفقهاء . این کتاب چنانکه یاقوت حموی نوشته است ازجهت فضل وبلندی مقام درمیان علمای شرق وغرب شهرت دارد . طبری دراین کتاب اراده کـرده است کـه اقوال و عقایـد فقهای مشهور را که مورد اعتماد او بوده‌اند بیان کند وآنان عبارتند از :

مالك بن انس فقیه مدینه وعبدالرحمن بن عمرواوزاعی فقیه شام وسفیان ثوری فقیه کوفه.پس ازآنان محمدبن ادریس شافعی آنگاه ازاهل کوفه ابوحنیفه نعمان بن ثابت و ابویوسف یعقوب بن محمد انصـاری و ابوعبدالله محمدبن حسن شیبانی ، پس ازآنان ابراهیم بن خالد کلبی .

طبری دربن کتاب موارد اجماع وموارد اختلاف فقها را بیان میکند مثلا در باب جهاد وقتال بااهل شرك، فصول ومباحثی بدین ترتیب دارد :

اجماع فقها، دربارهٔ سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله دردعوت مشرکان.

اختلاف آنان درواجب بودن دعوت برای مسلمانانی که درعصرپیغمبر بوده‌اند درهنگام جنگ با اهل شرك .

اجماع آنان در اینکه مسلمان میتوانند مشرکان‌را تیرباران کنند هرگاه در میان مشرکان مسلمانانی اسیر و یا کودکان وزنان نباشند .

اختلاف آنان درین مسئله که اگر با مشرکان کودکانی از کودکان مسلمانان ویا اسرائی‌از مسلمانان باشند . وهم‌چنین‌در موردی که ممکن باشد تیربکسانی بخورد که قتل آنان عمداً جایز نیست .

اختلاف آنان درین موضوع هرگاه مسلمانان بامشرکان درجنگ باشند .

اجماع آنان دریکه کشتن مشرکان محارب جائزاست الخ (١)

طبری درین کتاب از بیان عقیدهٔ خود خودداری کرده است زیرا مذهب و عقیدهٔخود را در کتاب دیگرش بنام **لطیف‌القول** ذکر کرده است .

کتاب اختلاف نخستین تألیف طبری است و خود وی بسیارمیگفته است : «برای من دو کتاب استکه هیچ فقیهی بی نیاز ازآن نو نیست : یکی الاختلاف و دیگری اللطیف .» . کتاب مذکوردر حدود سه‌هزارورق بوده است .

این کتاب‌باهتمام‌و تصحیح‌مستشرق آلمانی ژوزف‌شاخت **Josephe Schacht** درلیدن بسال ١٩٢٣ چاپ شده است .

٤- کتاب **لطیف‌القول** فی احکام شرائع‌الاسلام . این کتاب شامل مجموع عقاید و آراء مخصوص محمدبن جریرطبری‌استکه پیروان واصحاب او برآنها اعتماد واستناد دارند . چنانکه خود طبری نیز گفته است این کتاب از آثار بسیارنفیس و سودمند او میباشد . هر کس بدقت وتحقیق این کتاب را مطالعه کند ، اذعان‌میکند که درمیان کتب فقها کمتر کتابی از حیث اشتمال براصول وامهات عقیده و مذهب بخوبی ونفاست این کتاب نوشته شده است .

ابوبکربن رامید گفته است : تاکنون کتابی در بارهٔ مذهب و عقاید مانند کتاب طبری که دربارهٔ عقاید ومذهب خود نوشته ، تألیف نشده است .

این کتاب نسبت بکتاب اختلاف کتب وابواب ذیل را اضافه دارد :

١- نقل ازکتاب اختلاف الفقهاء چاپ لیدن .

کتاب لباس ـ کتاب امهات اولاد ـ کتاب شرب.

نباید توهم شود که مقصود طبری از تعبیر «لطیف» کمی اوراق و کوچکی حجم کتاب است بلکه مقصود وی دقت در معانی و تحقیق در مطالب و مباحث آن است.

این کتاب مشتمل برمبحث بسیار سودمندی است در شروط بنام امثله عدول ودرین کتاب رساله‌ای استکه در آن از اصول فقه و از اجماع و اخبار آحاد و ناسخ ومنسوخ در احکام و مجمل ومفسر اخبار و اوامر و نواهی وخصوص وعموم و اجتهاد و ابطال استحسان و نظایر اینها بحث شده است.

۵ـ کتاب الخفیف فی احکام شرائع الاسلام. این کتاب مختصر کتاب اللطیف است واز کتب خوب وسودمند طبری میباشد.

این کتاب را طبری بخواهش یکی از دوستانش بنام ابواحمد عباس بن حسن عزیزی که میخواست خلاصه‌ای از احکام را دردست باشد تا مورد مطالعه و استفاده‌اش باشد تألیف کرد. این کتاب برای هرخواننده‌ای اعم ازعالم ومبتدی قابل استفاده و سهل التناول است و مشتمل بر اصول احکام و مسائل میباشد. عدد اوراق کتاب خفیف در حدود چهارصد ورقه است.

۶ـ کتاب بسیط القول فی احکام شرائع الاسلام. طبری کتاب سودمند دیگری بعنوان کتاب مراتب العلماء بعنوان مقدمه این کتاب نوشته ودر آن پس از خطبه شرحی درباره فواید طلب علم و تفقه در احکام و اخبار نوشته واز کسانی که فقط بنقل مطالب کتاب لوبی آنکه در آنها تعمق و تفقه کنند اکتفا کرده‌اند نکوهش کرده است. پس از آن بذکر علما وفقهائی که بمذهب او تفقه کرده‌اند پرداخته وابتدا کرده است از علمای مدینه زیرا پیغمبر صلی الله علیه وآله از آن شهر مقدس هجرت فرمود، پس از آن بذکر علمای مکه پرداخته است زیرا در آنجا حرم شریف قرار دارد. آن گاه بذکر علمای عراقین (کوفه وبصره) وبعد بذکر علمای شام وخراسان پرداخته است.

درین کتاب بذکر اختلاف واتفاق فقها در موارد استقصاء وتبیین ودلائل هریك اشاره کرده وآنچه در نظر خودش صواب بوده اختیار کرده است. این کتاب درحدود

دوهزار ورق بوده است .

از کتاب مذکور کتابی بنام «آداب قضات» استخراج کرد واین از کتب بسیار مفید ومشهور بفضل وخوبی است .

پس از بیان خطبه شرحی درمدح قضات خوب ونویسندگان آنان وآنچه باید قاضی در مسند قضاء بدان عمل کند آورده و نیزدر بارهٔ سجلات وشهادات ودعاوی گواهان بتفصیل بحث کرده است .

این کتاب درحدود هزار ورق بوده است .

طبری باصحاب خود سفارش وتأکید میکرد کـه همواره دو کتاب بسیط و تهذیب را باخود داشته باشند ودرمطالعه وفهمیدن مطالب آن دو کوشش کنند .

۷- کتاب تهذیب الاثار وتفصیل الثابت عن رسول الله(ص) من الاخبار، در بارهٔ این کتاب نوشته‌اند که برعلما دشوار است که بتوانند مثل آن را تألیف ویاآن راتمام وتکمیل کنند .

ابوبکربن کامل گفته است : پس از ابوجعفر طبری دانشمندی را نیافتم که ازو جامع تردرعلوم و کتب علما و شناسائی موارد اختلاف فقهاء باشد . خود من سالها ریاضت کشیدم و رنج بردم تا در مسند عبدالله بن مسعود در بارهٔ حدیثی از آن نظیر آنچه ابوجعفر فراهم آورده بود ، بنویسم و موفق بانجام آن نشدم و فکرم یاری نکرد .

۸- کتاب: ادب النفوس الجیدة والاخلاق النفیسة که گاهی بنام ادب النفس- الشریفة والاخلاق الحمیدة خوانده شده است. این کتاب چنانکه از نامش هویداست در بارهٔ تهذیب نفس وتزکیهٔ اخلاق است ودرنوع خود کم نظیر بوده است .

طبری درین اثر نفیس و ممتع خود ازعلوم دین وفضل و با وسائی واخلاص و شکر سخن گفته و نیزدر بارهٔ ریاء و کبرو خضوع وصبروامر بمعروف ونهی ازمنکر بحث کرده است .

درابتدای کتاب شرحی درمعنی وسوسه واعمال قلوب و دعاء وفضیلت قرآن

واوقات اجابت‌دعا ودلائل آن و آنچه درباره مستحبات‌وسنن‌ازصحابه وتابعان‌روایت شده ذکـر کرده است. آنچه از این کتاب پاکنویس شده در حدود پانصد ورق بوده است.

۹ ـ **کتاب‌فضائل علی بن‌ابی‌طالب‌علیه‌السلام** درین کتاب طبری از صحیح بودن حدیث **غدیرخم**(۱) سخن رانده وپس‌از آن‌بذکرفضائل‌حضرت‌علی‌علیه‌السلام پرداخته ولی موفق باتمام کتاب نشده است.

۱۰ـ کتاب فضائل ابی‌بکروعمر. این کتاب نیزناتمام مانده است وعلت تألیف کتاب مذکور آن بود کـه چون طبری بطبرستان بر گشت، دیدشیعیان آنجا در مذهب تشیع غلوکـرده و بصحابه و خلفاسب میکنند، ازینرو بتألیف کتاب مذکورپرداخت.

کتاب دیگری نیزدرفضائل عباس نوشت ولی آن هم نا تمام ماند.

۱۱ـ **کتاب ردبرصاحب اسفار** (الردعلی ذی‌الاسفار):

طبری درین کتاب آرا، وعقایدسست‌داودبن **علی اصفهانی**را رد کرده‌است. داودبن علی ازدانشمندان وفقهای همزمان با طبری وازعلوم نظری وفقه و حدیث وسنن باخبربود ولی درآنها زیاد تبحروتعمق نداشت درمقابل زبانی فصیح و بیانی شیوا و دلنشین داشت برخلاف‌طبری که ازتمام علوم زمان خود باخبربود و درآنها تبحرومهارت کامل داشت.

روزی بین ابوجعفرطبری وداودبن علی‌اصفهانی درمسئله‌ای سخن بمیان‌آمد وکاربمباحثه ومناظره کشیدوداود درمقابل ابوجعفرازآوردن دلیل عاجزشد وناچار خاموش گشت اصحاب داود کـه مردمانی بدزبان واهل هزل بودند ازین پیش‌آمد خشمگین شدند ویکی ازآنان سخن ناهنجاری دربارهٔ طبری برزبان راند. طبری ازآن مجلس بلند شدوپس‌ازآن شروع بتألیف این کتاب کرد وقسمت قسمت ازآن را پاکنویس میکرد تا صدورق نوشت وآنچه‌نوشته بود درنهایت نفاست واستحکام

۱ـ موضعی درمیان مکه ومدینه بوده است.

بود . درین هنگام چون آگاه شد که داود وفات یافته است، از اتمام کتاب خودداری کرد و آنچه نوشته بود نیز در دسترس مردم قرار نگرفت مگر آنچه را برخی از اصحاب او قبلا نوشته بودند .

یکی از اصحاب داود نقل کرده است که داود سخن کسی را که بابوجعفر اهانت کرده بود قطع کرد و یک سال با او سخن نگفت .

بعد از داود ، پسرش بنام محمد کتابی در رد کتاب طبری بطرفداری از پدرش نوشت بنام الرد علی ابی جعفربن جریر .

خود محمد بن داود گفته است که از آنچه میان پدرم و ابوجعفر طبری گذشته بود ، همواره در خاطرم چیزی بود تا آنکه روزی بر ابوبکر بن ابوحامد وارد شدم و ابوجعفر طبری را نزد او دیدم ابوبکر بطبری گفت این محمد بن داود اصفهانی است. طبری چون مرا شناخت ، بمن خوش آمد گفت وشروع کرد بستایش پدرم چنانکه من از آنچه در دل داشتم ومیخواستم بطبری بگویم ، خودداری کردم :

۱۲- کتاب رسالة البصیر فی معالم الدین - این کتاب را برای اهل طبرستان که درباره اسم و مسمی اختلاف کرده بودند ودررد مذاهب بدعت تألیف کرد.

۱۳ - رسالة معروف به کتاب صریح السنة - درین رساله طبری مذهب و معتقدات خود را نوشته است .

۱٤- کتاب المسترشد فی علوم الدین والقراآت.(۱)

۱۵- کتابی در تعبیر رؤیا (ناتمام)

۱٦- کتاب مختصر مناسك حج .

۱۷- کتاب مختصر الفرائض .

۱۸- کتاب الموجز فی الاصول .



۱ - معروف از معالم .

اینك بتوفیق خدای توانا این رسالهٔ مختصررا درینجا ختم میکنیم و در پایان آن برخی ازمراثی را که شعرا وفضلا دربارهٔ مرگ ابوجعفرطبری گفته‌اند ومعرف مقام شامخ علمی اومیباشد ، می‌آوریم . (۱)

ابن اعرابی :

حَدَثٌ مفظعٌ و خطبٌ جلیلٌ	دقّ عن مثله اصطبار الصبور
قام ناعی العُلوم اَجمع لمّا	قام ناعی محمّد بن جریر
کُتبهُ اَنجمٌ لها زاهِراتٌ	مُوذِناتٌ رسومها بالدثورِ
یا ابا جعفر مضَیت حمیداً	غیروانِ فی الجِدّ و التشمیر

. . . .

محمدبن رومی

کان بحراً من العلوم فلمّا	فاض بالنفس غاض بحرمعین
مَن لَه بعدَه اذا هو لا	هو مثله غیره علیه امینٌ

دربارهٔ آرامگاه طبری ازین پیش گفته شد که دربغداد درخانهٔ خودش بخاك سپرده شد ولی ابن‌خلکان مؤلف کتاب نفیس وفیات‌الاعیان در کتاب مذکورنوشته است که : درمصرقبری‌دیدم که مورد احترام‌مردم‌است وبزیارت‌آن میروند وبرروی سنگ قبرنوشته شده است که : «این قبرابن جریرطبری است» ومردم میگویند که این ابن جریرهمان صاحب تاریخ مشهوراست .

پس‌ازذکراین‌قسمت‌خود ابن خلکان مینویسد که‌این عقیدهٔ مردم مصرصحیح نیست زیرا قبرابن‌جریردر بغداد است .

چنانکه درآغازاین رساله نیزاشاره شد مأخذ عمدهٔ نویسندهٔ این رساله در گردآوری مطالب آن ، کتاب معجم‌الادبا، یاقوت حموی بوده است و یاقوت نیز چنانکه خودش تصریح کرده است مأخذش دو کتاب نفیس ومعتبربوده است . یکی

۱- نقل ازمقدمهٔ جزء اول تفسیرطبری چاپ مصر .

کتابی که پسر طبری بنام عبدالعزیز درسیرت واخلاق‌واحوال پدر نوشته بوده‌است و دیگری کتابی که‌شاگرد طبری ابوبکر بن کامل درباره زندگانی استاد تألیف کرده بوده است . والحمدلله اولاو آخراً .

تهران شهریور ماه ۱۳۱٤

تجدید نظر ۱۳۳٤ ـ **علی اکبر شهابی**

فهرست اعلام

نام کتابها

نام جاها

فهرست مآخذ و منابع

۱- مروج الذهب ومعادن الجوهر تألیف مسعودی - چاپ پاریس .

۲- ارشاد الاریب الی معرفة الادیب معروف به معجم الادباء . مؤلف : یاقوت حموی - چاپ مصر جلد ششم .

۳- انساب سمعانی - خطی - کتابخانهٔ مجلس شورای ملی .

٤- وفیات الاعیان - مؤلف ابن خلکان - جلد سوم - چاپ ایران .

٥- تاریخ تمدن اسلامی - جزء سوم - مؤلف جرجی زیدان - چاپ مصر .

٦- کامل التواریخ ابن اثیر - جلد اول - چاپ مصر .

۷- مقدمهٔ جزء اول تفسیر طبری . چاپ مصر .

۸- تاریخ طبری . چاپ اروپا بوسیلهٔ مستشرق معروف د . خویه . G.D.Goej

۹- » » » مصر

۱۰- تفسیر طبری » »

۱۱- مراصد الاطلاع - مؤلف یاقوت حموی - چاپ ایران .

۱۲- قاموس الاعلام چاپ مصر .

۱۳- دائرة المعارف بطرس بستانی چاپ مصر .

١٤- المکتبة الازهریه . » »

١٥- روضات الجنات چارسوئی چاپ ایران .

١٦- کشف الظنون حاجی خلیفه - چاپ ترکیه .

۱۷- سبك شناسی بهار چاپ ایران .

۱۸- اختلاف الفقهاء طبری چاپ لیدن .

۱۹- الفهرست ابن الندیم - چاپ مصر .

۲۰- تقریرات اصول آقای شهابی چاپ ایران .

۲۱- Les Penseurs de l' islam Par : Barron Carra de Vaux.

۲۲- Encyclopedie de l' islam

◘ نهج‌البلاغه / سخنان امیرالمؤمنین علی(ع) دکتر محمد جواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۴/ گالینگور
◘ شرح مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ اول ۱۳۷۴/
◘ تاریخ کامل (جلددوم) / عزالدین ابن‌اثیر / دکتر سیدمحمدحسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴/ گالینگور
◘ گزارش‌نویسی و آیین نگارش / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ پنجم ۱۳۷۴/
◘ مبادی‌العربیه جلددوم / رشیدالشرتونی / چاپ چهارم ۱۳۷۴/
◘ تاریخ طبری جلدهفتم / محمدبن جریرطبری / ابوالقاسم‌پاینده / چاپ‌چهارم ۱۳۷۴/
◘ مبادی‌العربیه جلد چهارم / رشیدالشرتونی / چاپ سوم ۱۳۷۴ /
◘ تاریخ کامل (جلد هفتم) / عزالدین ابن اثیر /دکترسیدمحمدحسین روحانی / چاپ اول /۱۳۷۴/ گالینگور
◘ روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه (روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه) /قهرمان میرزا سالور / ایرج افشار و مسعود سالور چاپ اول ۱۳۷۴/ گالینگور
◘ تاریخ کامل (جلد اول) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سیدمحمدحسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴/ گالینگور
◘ شعروشرع / نقدفلسفی شعرازنظرعطار / دکترنصرالله‌پورجوادی / چاپ‌اول ۱۳۷۴ /
◘ تعبیرات‌عرفانی‌اززبان عطارنیشابوری / عبدالکریم جربزه‌دار / چاپ اول ۱۳۷۴ /
◘ اندیشه‌های عرفانی پیرهرات / علی‌اصغر بشیر / چاپ اول ۱۳۷۴/
◘ دیوان حافظ / متن حروفی چاپ معروف حافظ علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی با تعلیقات و توضیحات علامه و کشف‌الابیات / عبدالکریم جربزه‌دار / چاپ پنجم ۱۳۷۴ / گالینگور
◘ گزیده منطق‌الطیر / شرح و توضیح دکتر رضا اشرف‌زاده / چاپ دوم ۱۳۷۴/
◘ برگزیده اشعار رودکی و منوچهری / دکتر اسماعیل حاکمی / چاپ چهارم ۱۳۷۴/
◘ برگزیده نظم و نثر فارسی [فارسی و نگارش ۱ و ۲] / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ هشتم / ۱۳۷۴
◘ روزنامهٔ سفر خراسان به همراهی ناصرالدین شاه / میرزا قهرمان امین لشکر / ایرج افشار - محمد رسول دریاگشت / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
◘ اخلاق‌الاشراف / عبیدزاکانی / دکتر علی‌اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۴/ گالینگور
◘ تجلّی رمز و روایت در شعر عطّار نیشابوری / دکتررضا اشرف‌زاده / چاپ‌اول ۱۳۷۴/ گالینگور

- ایران قدیم (تاریخ مختصر ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان) / حسن پیرنیا (مشیرالدوله)/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۴ / گالینگور

- تاریخ اسماعیلیه (هدایةالمؤمنین الطالبین) / محمدبن زین‌العابدین خراسانی/ الکساندر سیمیونوف/ چاپ دوم /۱۳۷۴ گالینگور
- رفتار من با کودک من / دکتر جواد فیض / چاپ سوم ۱۳۷۴ / گالینگور
- ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد چهارم / رشید الشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت/ چاپ دوم ۱۳۷۴/
- زمینه‌چینیهای انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹ / امیل لوسوئور / دکتر ولی‌الله شادان / چاپ اول ۱۳۷۴/ گالینگور
- سالم برای زیستن / هاروی و مریلین دیاموند / دکتر بهروز تابش / چاپ اول ۱۳۷۴ /
- دمیان / هرمان هسه / عبدالحسین شریفیان / چاپ اول ۱۳۷۴/
- تاریخ تحلیلی اسلام / دکتر سیدمحمود طباطبائی اردکانی / چاپ سوم ۱۳۷۴/
- آدولف هیتلر (۲ جلد) / جان تولند / عبدالحسین شریفیان / چاپ اول ۱۳۷۴/ گالینگور
- ادبیات معاصر ایران / دکتر اسماعیل حاکمی / چاپ دوم ۱۳۷۴/
- عین‌القضاة و استادان او / دکتر نصرالله پورجوادی / چاپ اول ۱۳۷۴ /
- پندنامه / شیخ فریدالدین عطار نیشابوری / سیل وستر دوساسی / ع. روحبخشان / چاپ اول ۱۳۷۴/ گالینگور
- سایهٔ گریزان / گراهام گرین / پرویز داریوش / چاپ دوم ۱۳۷۴/
- چنین گفت بودا / براساس متون بودایی / دکتر هاشم رجب زاده / چاپ دوم ۱۳۷۴/
- تأثیرقرآن و حدیث بر ادبیات فارسی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ سوم ۱۳۷۴/
- حلاج شهید تصوف اسلامی / طه عبدالباقی سرور / حسین درایه / چاپ اول ۱۳۷۴/ گالینگور
- مبادی العربیه جلد اول / رشید الشرتونی / چاپ دوم ۱۳۷۴/
- مبادی العربیه جلد سوم / رشید الشرتونی / چاپ دوم ۱۳۷۴/
- ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد دوم / رشید الشرتونی / دکتر محمدجواد شریعت / چاپ دوم ۱۳۷۴/
- تفسیر کبیر مفاتیح الغیب جلد دوم / امام فخررازی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور
- تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳/

▣ **شرح باب‌الحادی عشر از علامه حِلّی** / نوشته فاضل مقداد / ترجمه و تصحیح و توضیح دکتر علی‌اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳ /

▣ **گزیده تفسیر کشف‌الاسرار ابوالفضل رشیدالدین میبدی** / باهتمام دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۳ /

▣ **خلاصهٔ مثنوی معنوی** / استاد بدیع‌الزمان فروزانفر / چاپ اول ۱۳۷۳ /

▣ **گزیده‌متون‌تفسیری‌فارسی** / دکترسیدمحمودطباطبائی (اردکانی) / چاپ‌چهارم ۱۳۷۳ /

▣ **اساطیر هند** / ورونیکاایونس / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

▣ **اساطیر چین** / آنتونی کریستی / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

▣ **اساطیر ژاپن** / ژولیت پیگوت / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

▣ **رنج و سرمستی (۴ جلد)** / ایروینگ‌استون / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ /

▣ **گزیده‌هفده‌قصیدهٔ ناصرخسروقُبادیانی** / دکترعلی‌اصغرحلبی / چاپ اول ۱۳۷۳ /

▣ **تاریخ کامل (جلد ششم)** / عزالدین ابن‌اثیر / دکتر سیدمحمدحسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

▣ **رباعیات خیام** / دارای سه بخش خیام شناخت، رباعیات و شرح مختصر رباعیات / محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی / عبدالکریم جریزه‌دار / چاپ دوم ۱۳۷۳ /

▣ **جغرافیای تاریخی بروجرد** / ع. روح‌بخشان / چاپ اول ۱۳۷۳ /

▣ **توم سایر** / مارک تواین / پرویز داریوش / چاپ اول ۱۳۷۳ /

▣ **حکایت شیخ صنعان** / فریدالدین عطار نیشابوری / شرح و توضیح دکتر رضا اشرف‌زاده / چاپ اول / ۱۳۷۳

▣ **سلامان و ابسال** / نورالدین عبدالرحمان جامی / شرح و توضیح استاد محمد روشن / چاپ اول ۱۳۷۳ /

▣ **لوایح** / نورالدین عبدالرحمان جامی / تصحیح و توضیح یان‌ریشار / چاپ‌اول / ۱۳۷۳ /

▣ **آشنایی با علوم قرانی** / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ سوم ۱۳۷۳ /

▣ **سیذارتا** / هرمان هسه / پرویز داریوش / چاپ چهارم / ۱۳۷۳ /

▣ **واژه‌یاب (۳ جلد)** / فرهنگ لغات بیگانه در زبان فارسی و برابرهای پارسی آن / ابوالقاسم پرتو / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

▣ **بانو با سگ‌ملوس** / آنتوان چخوف / عبدالحسین نوشین / چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۰ /